

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ارداویرافنامه
در ترازوی نقد

علی ربیع زاده

سرشناسه: ربیع زاده، علی. ۱۳۵۱.
عنوان و نام پدیدآور: ارداویرافنامه در ترازوی نقد / علی ربیع زاده.
مشخصات نشر: ، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری: ۲۷۲ص.
شابک:
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: واژه نامه
موضوع: متون پهلوی
شناسه افزوده:
رده بندی کنگره:
رده بندی دیویی:
شماره کتابشناسی ملی:

شناسنامه کتاب

عنوان:	ارداویرافنامه در ترازوی نقد
گردآوری و تالیف:	علی ربیع زاده
ویراستار:	-
صفحه آرا:	-
ناشر:	-
چاپ و صحافی:	-
نوبت و تاریخ نشر:	اول، ۱۳۹۶
شمارگان:	۱۰۰۰ نسخه
بها:	۲۰۰۰۰ تومان
شابک:	ISBN:

تقدیم به:

کسانی که شک کردند، شکّی مقدس، که شکّ سرچشمه زایش دانش است. و به کسانی که انسان را از درون پيله به هم تنیده خود بیرون آورده و او را به وادی حیرت رهنمون گشتند، که حیرت در طریقت نهایت دانش است، هر چند که دانش را نهایتی نیست.

و به کسانی که نظم یافتند و نظم بخشیدند در پدیده های هستی و بر مواد که دانش نیز چیزی جز این نیست .

و به کسانی که بزرگترین وظیفه خود را دانستند و گامی هر چند کوچک در راه آن برداشتند ، چرا که در این جهان که هیچ از آن نمی دانیم، بزرگترین وظیفه ما همانا گسترش و آفرینش دانش است تا باشد که روزی پرده از اسرار خلقت برداریم و چون نوزادی تازه متولد شده جهانی تازه را تجربه کنیم.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
۱. مقدمه.....	۹
فصل اول : بررسی محتوای سیاسی ارداویرافنامه	
۱-۱. مقدمه.....	۱۴
۱-۲. نظام سیاسی در عصر ساسانی.....	۱۵
۱-۳. رد پای ساختارهای سیاسی نظام ساسانی در ارداویرافنامه:	
۱-۳-۱. اسکندر منفور یا اسکندر محبوب.....	۲۲
۱-۳-۲. ظهور کیش ها و ادیان گوناگون در آستانه معراج ارداویراف.....	۲۴
۱-۳-۳. دین دولتی.....	۲۵
۱-۳-۴. نوع و شکل ساختار حکومتی جامعه ساسانی در ارداویرافنامه.....	۲۶
۱-۳-۵. ترتیب حوادث سیاسی بر پایه محتوی ارداویرافنامه.....	۲۷
۱-۴. نتایج فصل اول.....	۲۹
فصل دوم: بررسی محتوای اقتصادی ارداویرافنامه	
۲-۱. مقدمه ۲-۲. نظام اقتصادی ایران در دوره ساسانی.....	۳۲
۲-۳. رد پای ساختار طبقاتی مشاغل گوناگون جامعه ساسانی در ارداویرافنامه:.....	۳۶
۲-۴. کارکرد اقتصادی و مذهبی محصولات فناوری یاد شده در ارداویرافنامه.....	۴۲
۲-۵. خوراک:	
۲-۵-۱. خوراک در جامعه ساسانی.....	۴۷
۲-۵-۲. رد پای خوراک های رایج جامعه ساسانی در ارداویرافنامه.....	۵۷
۲-۵-۲-۱. می و منگ گشتاسبی.....	۵۷
۲-۵-۲-۲. خوراک انوش.....	۷۰
۲-۵-۳. درون و میزد.....	۷۱
۲-۵-۴. خوراک های ممنوعه مذهبی.....	۷۲

۷۴	۶-۲. ردپای پوشاک رایج جامعه ساسانی در ارداویرافنامه.....
۷۵	۷-۲. ردپای معماری رایج جامعه ساسانی در ارداویرافنامه
۷۶	۸-۲. نتایج فصل دوم.....

فصل سوم: بررسی محتوای اجتماعی ارداویرافنامه

۷۸	۳-۱. مقدمه.....
۷۹	۳-۲. اقشار و طبقات جامعه ساسانی :.....
۸۲	۳-۲-۱. طبقه اشراف.....
۸۲	۳-۲-۲. طبقه روحانیون.....
۸۴	۳-۲-۳. طبقه نظامیان.....
۸۵	۳-۲-۴. طبقه دبیران و دیوانیان.....
۸۶	۳-۲-۵. توده مردم : کشاورزان ، دامداران ، صنعتگران و پیشه وران.....
۸۹	۳-۲-۵-۱. اقشار فرودست (ناشهروندان).....
	۳-۳. ردپای طبقات اجتماعی جامعه ساسانی در ارداویرافنامه :
۹۰	۳-۳-۱. شاه.....
۹۰	۳-۳-۲. بزرگان.....
۹۱	۳-۳-۳. روحانیان.....
۹۲	۳-۳-۴. ارتشتاران.....
۹۲	۳-۳-۵. دبیران.....
۹۲	۳-۳-۶. توده مردم :.....
۹۲	۳-۳-۶-۱. دهقانان
۹۳	۳-۳-۶-۲. کشاورزان ، شبانان ، پیشه وران.....
۹۳	۳-۳-۶-۳. ارزانیان
۹۳	۳-۴. طبقات معنوی و روحانی در ارداویرافنامه:.....
۹۴	۳-۴-۱. همیستگان.....

۹۵ ستاره پایه. ۲-۴-۳
۹۵ ماه پایه. ۳-۴-۳
۹۵ خورشید پایه. ۴-۴-۳
۹۶ گرزمان. ۵-۴-۳
۹۷ بررسی نهاد خانواده در ارداویرافنامه : ۵-۳
۹۷ خانواده در دوره ساسانی. ۱-۵-۳
۹۹ اهمیت نهاد خانواده در ارداویرافنامه. ۲-۵-۳
۹۹ نظام قوانین و مقررات خانواده در ارداویرافنامه. ۳-۵-۳
۱۰۱ جایگاه زن در ارداویرافنامه. ۴-۵-۳
۱۰۸ جایگاه مرد در ارداویرافنامه. ۵-۵-۳
۱۱۰ نتیجه گیری. ۶-۵-۳

۳-۶-۶-۳ بررسی نهاد دین:

۱۱۱ دین در دوره ساسانی. ۱-۶-۳
۱۱۷ ردپای دیانت رایج جامعه ساسانی در ارداویرافنامه. ۲-۶-۳
۱۲۱ مقایسه آفرینش انسان و جهان در متون پهلوی و ارداویرافنامه ۳-۶-۳
۱۲۷ تطبیق معراج ارداویراف با معراج های دیگر زرتشتی..... ۴-۶-۳
۱۳۵ حقوق قضا و جزا در ارداویرافنامه ۵-۶-۳
۱۴۳ نتایج فصل سوم..... ۷-۳

فصل چهارم : بررسی محتوای فرهنگی ارداویرافنامه

۱۴۵ مقدمه ۱-۴
۱۵۱ مقایسه نظام اخلاقی در ارداویرافنامه با دیگر متون پهلوی ۲-۴
 ساختار های ادبی ارداویرافنامه : ۳-۴
۱۷۲ ردپای شخصیت های دینی و تاریخی جامعه ساسانی در ارداویرافنامه ۱-۳-۴
۱۷۹ ردپای ایزدان و امشاسپندان زرتشتی در ارداویرافنامه ۲-۳-۴

۳-۳-۴	ردپای آداب و رسوم آیین زرتشت در ارداویرافنامه	۱۸۲
۴-۳-۴	تقدس اعداد در ارداویرافنامه	۱۹۰
۵-۳-۴	اقتباسات ادبی ارداویرافنامه	۱۹۴
۴-۴-۴	رد پای نظام آموزش و پرورش ساسانی در ارداویرافنامه	۱۹۶
۵-۴	نتایج فصل چهارم	۱۹۹
۲۰۱	نتیجه گیری کلی	
	پیوستها	
۲۰۴	۱- متن فارسی ارداویرافنامه	
۲۳۶	۲- نمودارها ، جداول و چارت ها	
۲۵۰	فهرست منابع و مأخذ	

فهرست نمودارها ، جداول و چارت ها

عنوان	صفحه
نمودار(۱-۱). مقایسه درصد اختصاص یافته فصول ارداویرافنامه به ساختارهای سیاسی ۲۳۶	
نمودار(۱-۲). مقایسه درصد اختصاص یافته فصول ارداویرافنامه به ساختارهای اقتصادی ۲۳۶	
نمودار(۱-۳). مقایسه درصد اختصاص یافته فصول ارداویرافنامه به نهاد خانواده ۲۳۷	
نمودار(۲-۳). مقایسه درصد اختصاص یافته فصول خانواده ارداویرافنامه به انواع روابط ناپسند جنسی ۲۳۷	
نمودار(۳-۳). مقایسه درصد اختصاص یافته فصول ارداویرافنامه به نهاد خانواده و روابط جنسی ۲۳۸	
نمودار(۳-۴). مقایسه درصد اختصاص یافته فصول نهاد خانواده ارداویرافنامه به وظایف مردان و زنان ۲۳۸	
نمودار (۳-۵). مقایسه درصد فصول اختصاص یافته ارداویرافنامه به نهاد خانواده و وظایف مردان و زنان ۲۳۹	

نمودار(۳-۶) . مقایسه درصد فصول اختصاص یافته ارداویرافنامه به نهاد خانواده و ازدواج	۲۳۹.....
نمودار (۳-۷).مقایسه درصد خطاب به زنان و مردان در ارداویرافنامه	۲۴۰.....
نمودار(۳-۸) . مقایسه درصد اختصاص یافته فصول ارداویرافنامه به ساختار های اجتماعی	۲۴۰.....
نمودار(۴-۱) . مقایسه درصد اختصاص یافته فصول ارداویرافنامه به ساختار های فرهنگی	۲۴۱.....
نمودار(۴-۲) . مقایسه درصد اختصاص یافته فصول ارداویرافنامه به ساختار های: سیاسی،	اقتصادی،
جدول (۴-۱) .انواع گناهان یاد شده در کتاب ارداویرافنامه	۲۴۲.....
جدول(۴-۲) .انواع ثواب های یاد شده در کتاب ارداویرافنامه	۲۴۵.....
جدول (۴-۳) . ذکر شخصیت های دینی و تاریخی در ارداویرافنامه	۲۴۶.....
جدول (۴-۴) . ذکر ایزدان و امشاسپندان زرتشتی در ارداویرافنامه	۲۴۷.....
چارت (۳-۱) . سیر آفرینش انسان و کیهان توسط اهورا مزدا	۲۴۹.....

۱- مقدمه :

معراج در آیین زرتشت پیشینه کهنی دارد و نشان دهنده مقام بالای معنوی و پاکی روان معراج رونده است ، نخستین نمونه آن در گاتاهاست که زرتشت با اهورامزدا سخن می گوید و نمونه دوم آن معراج گشتاسب یاریگر زرتشت است که زرتشت با خوراندن می و منگ روان او را به جهان دیگر می برد، معراج کرتیر نیز به همین گونه است اما در آن به خوردن می و منگ اشاره نشده است ، در تمامی این معراج ها این روان است که به معراج می رود نه جسم ، ارداویرافنامه شرح معراج موبدی ساسانی به نام ارداویراف می باشد که با خوردن می و منگ به جهان روحانی می رود و شرح سفرش را دبیری کتابت می کند ، این اثر احتمالاً در اواخر دوره ساسانی به زبان پهلوی نگارش یافته و جزو کتب دینی زرتشتیان به شمار می رفته و در بین زرتشتیان ایران و هند از اهمیت مذهبی بسیاری برخوردار بوده است ، کتاب در ۱۰۱ فصل به نثری ساده و روان تدوین شده است ، فصل های ۱ تا ۳ چگونگی فراهم آمدن مقدمات سفر ارداویراف پارسا را به جهان دیگر شرح داده است ، فصل های ۴ تا ۱۵ شرح مشاهدات ویراف و توصیف انواع پارسایان و پادشاهای آنان در جاهای گوناگون بهشت و نیز توصیف برزخ است ، از فصل ۱۶ تا پایان کتاب که بخش بیشتر کتاب را در برمیگیرد به توصیف دوزخ و گناهکاران و عقوبتهای آنان اختصاص دارد گناهایی مانند: گناه شیون و مویه بر مردگان ، همجنسبازی ، زنا ، زنا با زن شوهردار، بدزبانی زنان ، کم فروشی ، غیبت ، دروغگویی ، جادوگری، بدعت در دین ،سقط جنین ، دزدی ، تجاوز به ملک دیگران ، عهد شکنی ، آزار به ستوران ، رشوه خواری و روسپیگری ؛در پایان کتاب (فصل ۱۰۱) ، آمده است که ویراز به حضور خداوند میرسد و خداوند توسط او پیامی به مردمان جهان مادی می فرستد ، با توجه به حجم وسیع اطلاعات سیاسی ، فرهنگی ،اقتصادی و اجتماعی موجود در کتاب ، ارداویرافنامه می تواند به عنوان یک منبع مهم تحقیقاتی مورد مطالعه قرار بگیرد تا اطلاعات نهفته در آن استخراج شده و به محققین و مورخین تاریخ ساسانی کمک کند تا با دید روشنتری به رویدادهای این دوره مهم از تاریخ ایران بنگرند

ارداویرافنامه از نظر پیروان دین زرتشت دارای اهمیت فراوان بوده و ترجمه آن به زبان های گجراتی و فارسی و هندی خود نشانه آن است که تا چه اندازه در نزد آنها تاثیر داشته است ،البته

اهمیت کتاب ارداویرافنامه تنها از جنبه دینی نیست بلکه این کتاب از جنبه های تاریخی و زبان شناسی نیز برای خاور شناسان واجد اهمیت است چرا که تنها کتابیست که در زمینه معراج از دوره ساسانی به جای مانده است ، ادوارد براون در جلد اول تاریخ ادبی ایران درباره اهمیت این کتاب می نویسد: «این کتاب از آن جهت جالب توجه است که هرج و مرج مادی و مذهبی ایران را بر اثر حمله اسکندر و احیاء ملی و مذهبی ایران ساسانی را در قرن سوم میلادی و همچنین عقاید زرتشتی را درباره آخرت مجسم می سازد». با توجه به اهمیت مذهبی و تاریخی کتاب بررسی آن به عنوان موضوع تحقیق انتخاب شد ، بسیاری از ساختارهای سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی دوره ساسانی در این کتاب نهفته است ، ما در این اثر در پی آنیم که این ساختار هارا یک به یک بررسی کنیم و اطلاعات را از لابلای محتوی کتاب بیرون بکشیم و با مقایسه آنها با دیگر متون پهلوی زمان دقیق نگارش کتاب را دریابیم و انگیزه نویسنده کتاب از نگارش و وجود دین مردمی یا دولتی و بسیاری دیگر از ابهامات را روشن کنیم ، البته این کار باید بر روی تمامی کتب پهلوی انجام شود و یک به یک مورد مطالعه دقیق قرار بگیرند و تمامی ساختار های موجود در این کتب باید توسط محققین بیرون کشیده شده و مورد بررسی قرار بگیرند و همچنین اینکار باید بر روی تمامی کتیبه ها ، سنگ نوشته ها و الواح بر جای مانده از دوره ایران باستان نیز تکرار شود ، چرا که امروزه تحقیقات به سمت و سوی جزئی نگری سوق یافته است و به گفته گذشتگان : یک ده آباد بهتر از صد ده خرابست و یک تحقیق دقیق و جزء نگر بهتر از ده ها تحقیق گسترده ولی ناقص است .

در باره این کتاب محققین به صورت پراکنده بسیار کار کرده اند وهریک بخشی از ساختار های کتاب را مورد بررسی قرار داده اند ، اما تاکنون تحقیقی همه جانبه و گسترده بر روی تمامی ساختار های کتاب انجام نشده است ، سیر این تحقیقات به ترتیب زمانی عبارتند از :

- رشید یاسمی در سال ۱۳۱۴ و عقیفی در سال ۱۳۴۲ و مهرداد بهار در سال ۱۳۶۲ و ژاله آموزگار در سال ۱۳۷۲ ، هر یک جداگانه ارداویرافنامه را به فارسی ترجمه کرده اند و هریک در ابتدای کتاب خود نقدهایی درباره آن نوشته اند.

- محمد معین در کتاب یادنامه پور داوود (چاپ تهران ، ۱۳۲۵)، متن کامل ارداویرافنامه را آورده و آن را نقد کرده است .
- سعید محمدی و جلیل نظری معراج در ارداویرافنامه را با معراج در رساله الغفران با یکدیگر مقایسه کرده اند و نقاط تشابه و تفاوت بین آنها را بیرون کشیده اند ، این دو نتایج تحقیق خود را در فصلنامه علمی پژوهشی ادبیات تطبیقی ، شماره ۸ چاپ کرده اند .
- محمد رضایی راد و شهروز خردمند ، مشترکا مقاله ای تحت عنوان خردمند شهر و ارداویرافنامه در نشریه صحنه پاییز ۸۰ به چاپ رسانده اند.
- فریدون وهمن روی واژه نامه ارداویرافنامه کار کرده و آن را در سال ۱۳۵۵ در بنیاد فرهنگ ایران در تهران به چاپ رسانده است.
- مصطفی دهقان و رحیم عقیقی مشترکا به نقد و بررسی کتاب ارداویرافنامه پرداخته اند و مقاله ای تحت عنوان: بهشت و دوزخ در آیین مزدیسنی را در نشریه کتاب ماه تاریخ و جغرافیا در سال ۱۳۶۳ نگاشته اند.
- مهدی کارگر به نقد و بررسی کتاب ارداویرافنامه پرداخته و مقاله ای تحت عنوان در آمدی بر ارداویرافنامه در نشریه کتاب ماه ادبیات و فلسفه در سال ۱۳۷۸ به چاپ رسانده است.
- مهرداد بهار تحقیقات گسترده ای درباره ارداویرافنامه انجام داده است از جمله جایگاه زن را در ارداویرافنامه مورد بررسی قرار داده و همچنین بهشت و دوزخ را در این کتاب بررسی کرده و ترجمه کامل آن را در کتابی تحت عنوان: پژوهشی در اساطیر ایران آورده است.
- سیما سلطانی در فصلنامه زن در توسعه و سیاست (پژوهش زنان) که در پاییز ۱۳۸۴ به چاپ رسیده است با ارائه مقاله ای تحت عنوان گناهان زنان در ارداویراف نامه به بررسی بخشی از ملاکهای اخلاقی موجود در کتاب پرداخته است.

- مرضیه کسرای و حسن ابراهیمی مشترکا در مقاله ای در دو فصلنامه ادیان و عرفان که در پاییز و زمستان ۱۳۸۸ به چاپ رسیده است به بررسی نمادگرایی در سیرالعباد الی المعاد سنایی و ارداویراف نامه پرداخته اند .

- ابراهیم رایگانی و سیدمهدی موسوی کوهپیر ، مقاله ای تحت عنوان : بررسی و تحلیل جایگاه کار و کشاورزی در ارداویراف نامه، از منظر ثواب و عقاب اخروی؛ در فصلنامه معرفت ادیان در تابستان ۳۹۵ منتشر کرده اند.

این محققین تنها به تشریح بخشهای کوتاهی از این اثر مهم تاریخی پرداخته اند و از ارائه سیمای کلی این اثر تاریخی خودداری کرده اند ما در این اثر در پی آنیم که با کامل کردن این تحقیقات یک تصویر کلی و همه جانبه از محتوای کتاب به دست آوریم. ، برای ارائه این سیمای کامل و جامع از کتاب ، نخست محتوای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی ارداویرافنامه بررسی می گردد و سپس این محتوی با منابع معتبر ساسانی مقایسه می شوند ، با بررسی و مقایسه ساختارهای کتاب با متون پهلوی نقاط اختلاف و اشتراکات بین آنها آشکار خواهد شد و با آشکار شدن این اختلافات و اشتراکات بسیاری از نقاط تاریک و ابهامات درباره این اثر خود به خود روشن خواهند شد ، ابهاماتی نظیر : زمان نوشتار کتاب ، انگیزه نوشتن کتاب، شناخت نویسنده یا نویسندگان کتاب و غیره . با روشن شدن این ابهامات درجه اهمیت و اعتبار کتاب ارداویرافنامه به عنوان یک منبع تحقیق دوره ساسانی و نیز ، دوره ای از حکومت ساسانی که مطالب کتاب معرف آن است مشخص خواهد شد.

این کتاب در چهار فصل سازماندهی شده است : فصل نخست به بررسی ساختار های سیاسی ارداویرافنامه پرداخته و این ساختار ها را با ساختارهای سیاسی جامعه ساسانی مقایسه میکند ، فصل دوم به بررسی ساختار های اقتصادی کتاب اختصاص یافته و فصل سوم به مقایسه تطبیقی ساختارهای اجتماعی ارداویرافنامه با متون پهلوی پرداخته و در فصل چهارم نیز ساختار های فرهنگی کتاب با ساختار های فرهنگی متون ساسانی مورد مقایسه قرار گرفته است.

امیدوارم انجام تحقیق بر روی این کتاب نمونه و الگویی شود جهت دانشجویانی که به

دنبال موضوعات بکر تحقیقاتی می گردند و پاسخی باشد به کسانی که میگویند در تاریخ ایران باستان دیگر جای تحقیقی باقی نمانده است این تحقیق روزنه ایست به این واقعیت که تک تک منابع تاریخ ایران باستان جای بحث و بررسی دارند و هر کدام از آنها به تنهایی می توانند یک موضوع بکر تحقیقاتی به حساب آیند .

فصل اول: بررسی محتوای سیاسی ارداویرافنامه

۱-۱. مقدمه :

نظام سیاسی، نظامی است که به امور سیاسی و دولت می پردازد، این نظام اغلب با نظام حقوقی، نظام اقتصادی، نظام فرهنگی و دیگر نظام های اجتماعی مورد مقایسه قرار می گیرد. البته این دیدگاه بسیار ساده ای از یک نظام بسیار پیچیده تر است که به مقوله هایی از این قبیل می پردازد که چه کسی باید در مصدر قدرت باشد، مسائل و امور مذهبی چگونه باید مدیریت شوند و دولت باید چه تاثیری بر مردم و اقتصاد داشته باشد.

البته برداشت های گوناگونی از نظام سیاسی وجود دارد.

- نظام سیاسی، مجموعه کاملی از نهاد ها، گروه های ذی نفع (از قبیل احزاب سیاسی، اتحادیه های تجاری و گروه های رای دهی) و ارتباطات میان آن نهاد ها و قواعد و نرم های سیاسی است که عملکرد های آن ها را اداره می کند. (برای مثال قواعدی چون قانون اساسی و قانون انتخابات)

- یک نظام سیاسی از مجموعه ای از گروه های اجتماعی تشکیل شده است که دارای قدرت می باشند.

- یک نظام سیاسی، نظامی است که ضرورتا دارای دو مشخصه است: مجموعه از از اجزای مستقل که دارای مرز هایی با یکدیگر هستند و هر یک در محیطی که ایجاد شده است، مشغول فعالیت می باشند.

- نظام سیاسی مفهومی است که از لحاظ نظری به روشی از حکومت اطلاق می شود که به سیاست گذاری و سازمان دهی کردن بیشتر آنان در تشکیلات خود می پردازد.

- یک نظام سیاسی که حفظ نظم و یکپارچگی را در جامعه تضمین می کند و در عین حال باعث می شود که برخی نهاد های دیگر نیز نارضایتی ها و شکایت های خویش را در این

دوره از حیات اجتماعی مطرح کنند.

کتاب درآمدی بر جامعه شناسی سیاسی؛ ساختار سیاسی را اینگونه تعریف می کند:

«مجموعه نهاد ها و مراکزی که قدرت سیاسی را در دست دارند و یک کلیت واحد را به

وجود می آورند، ساختار سیاسی می نامند. این کلیت متاثر از تمامی خصلت ها و ویژگی هایی

است که به جامعه ی مربوطه هویت می بخشند.»^۱

قدرت سیاسی و شیوه استقرار آن، نهاد ها و سازمان های موجود در جامعه و زیر مجموعه

های نظام سیاسی؛ عناصری هستند که می توانند ماهیت و نوع ساختار سیاسی را آشکار سازند.

در این تحقیق، در مقوله ساختارهای سیاسی آنچه که مورد بررسی قرار می گیرد عبارت

است از: وجود یا عدم وجود دین دولتی، رد پای بیانیه های سیاسی دولت ساسانی در کتاب،

تاثیر حوادث جاری سیاسی بر نگارش کتاب، نهادهای کنترل سیاسی و رد پای شکل سیاسی

حکومت در کتاب.

۱-۲. نظام سیاسی در عصر ساسانی (سیاست اتحاد دین و دولت)

اردشیر پس از غلبه بر اردوان، آخرین شاهنشاه اشکانی، مهمترین مسئله کشور و

ماموریت خود را اتحاد و یکپارچگی کشور از نظام ملوک الطوائفی می دانست او معتقد بود که

اسکندر مقدونی جهت تباه ساختن کشور و پراکنده کردن همداستانی مردم چنین نظامی را پی

ریخت، زیرا برای اسکندر، آن چیزی را که او پی گرفت و آرزو داشت، این کار سودمند تر از

ریختن خون مردم بود.^۲ اردشیر بابکان با تیزی و نبوغ سیاسی و نظامی خاص خود دریافته بود

که عدم اصل تمرکز از سوئی و عدم استقرار یک دین واحد از سوی دیگر که قدرت مادی و

معنوی حکومت مرکزی را به تدریج سست و ناستوار می ساخت، می توانست برای بقای آن در

دراز مدت خطری جدی محسوب گردد.^۳ از این رو دریافته بود که هر حکومت نیازمند است بر

یک آرمانی تکیه داشته باشد تا آن آرمان مردم را یکدل و همدست سازد و هو خواه حکومتی کند

^۱ - نقیب زاده، احمد، درآمدی بر جامعه شناسی سیاسی، ص ۱۶۵

^۲ - طبری، احسان، برخی بررسی ها درباره جهان بینی ها و بینش های اجتماعی در ایران، ص ۶۹.

^۳ - بیانی، شیرین، شامگاه اشکانی و بامداد ساسانیان، ص ۱۲.

که پشتیبان آرمان مشترک ایشان است. کاری که اردشیر در ایران انجام داده و خدمتی که به ملیت و استقلال ایرانیان کرده بود، رسمی کردن دین زرتشتی و سعی در ترویج و انتشار آن است که اساس قومیت و ملیت مردم در ایران محسوب می شده و بی وجود آن زندگانی حقیقی برای این قوم مشکل بوده است، وی به قدری در احیای مذهب زرتشتی سعی به خرج داده که می گویند اردشیر موبدی بوده که تاج سلطنت بر سر گذاشته است.^۱

سیاست و کشورداری اردشیر روی سه اصل بود اول تمرکز دولت و وحدت ملت ایران دوم همکاری و هم آهنگی سلطنت و روحانیون و تقویت کیش مزدیسنی چنانکه در عصر اردشیر صورت گرفت سوم همراهی و سرپرستی از کشاورزان. دو دگر گونی دیگر در پادشاهی اردشیر پدیدار گردید که کمک کرد تا تصویر او سر انجام شکل ثابت و قطعی پیدا کند. یکی از این دگرگونیها افزودن آخرین لقب به القاب خود است که در این لقب وی یک گام از اسلاف اشکانی خود فراتر می رود، یعنی خود را از دوده ایزدان می داند. ویژگی دیگر نشستن تاج بر جای تیاری سنتی است. لقب تازه و پوشش سر تازه مشخص کننده پایگاه ایزدی اردشیر هستند چندان که چون وی در نقشه‌های برجسته ویژه گرفتن منصب شاهی خود را در برابر اهورامزدا نشان میدهد تاج او که از گونه تاجهای دنداندار است با تاجی که بر سر اورمزد نهاده است یکسان است.^۲ اردشیر برای عمل کردن به اتحاد دین و دولت از همان ابتدا، با روحانیون زرتشتی متحد شد و این رابط محبت بین روحانیان و پادشاهان ساسانی، به عنوان سمبل اتحاد دین و دولت، تا آخر عهد ساسانی، علی رغم نوسانات هم چنان وجود داشت. چنانکه بعد از اردشیر، شاپور اول، پس از پیروزی بر والرین آن طوری که در کعبه زرتشت نوشته شده است، در شهر آتشکده های بسیار بنا کرد و مغان بسیاری را مورد لطف و عنایت خود قرار داد، در زمان او بود که موبد بزرگ کرتیر جامعه روحانیت رسمی زرتشتی را شکل داد و کوشید تا مجموعه ای از قوانین تدوین کند، به اوستا تقدس بخشید، کیشی رسمی پدید آورد، به نظام اعتقادی وحدت بخشید و سلسله مراتب دینی زرتشتی را در پیوند با دولت به وجود آورد.^۳

^۱ - اقبال آشتیانی، عباس، اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانی، مجله ایران‌شهر، ص ۵۲.

^۲ - فرای، ریچارد نلسون، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان، ترجمه حسن انوشه، جلد سوم، قسمت اول، صص ۲۱۷ - ۲۷۲.

^۳ - لوکونین، ولادیمیر گریگوریوویچ، تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت الله رضا، ص ۹۶.

شاه بعدی هرمز یکم (۲۷۰-۲۷۱ م) مدت کوتاهی سلطنت کرد، او را به جای برادرش نرسه به سلطنت برگزیدند، در اینجا نیز از لحاظ دینی روشن نیست که چرا هرمز هم به مانی اجازه داد که آزادانه به اشاعه پیام خود بپردازد و هم کرتیر به فعالیت خود ادامه دهد، شاید این کار بخشی از سیاست مہار دو گانه بود تا هر دو مذهب را تحت کنترل بگیرد.^۱

پس از هرمز برادر او بهرام اول (۲۷۴-۲۷۱ م) به پادشاهی رسید و در این زمان قدرت کرتیر افزوده شده و احتمالاً قتل مانی نیز به توطئه او اتفاق افتاده است، بهرام یکم زمان کوتاهی حکومت کرد، او بزرگترین پسر شاپور یکم بود اما هرمز او را کنار گذاشته بود، مورخین اسلامی از بهرام اول به نیکی یاد کرده اند، ابن اثیر درباره وی می نویسد: «او مردی بردبار و آرام و نیک رفتار بود. مانی زندیق را بکشت و پوست کند و پوستش پر از کاه کرد و بر دروازه ای از دروازه های جندی شاپور که اینک دروازه مانی خوانده می شود بیاویخت، روزگار پادشاهی وی سه سال و سه ماه و سه روز بود.»^۲؛ خواند امیردرباره بهرام می نویسد: «بهرام بن هرمز ملقب به شاهنده بود یعنی نیکوکار زمان ایالتش به روایت ارباب اخبار سه سال و سه ماه بود و قتل مانی نقاش در ایام فرمانفرمایی او روی نمود»^۳.

این نگاه مثبت به بهرام اول ریشه دینی دارد، چرا که در زمان او و به فرمان او بود که مانی شکنجه شده و به قتل رسید، ثعالبی داستان را این گونه روایت می کند: «بهرام امر داد تا موبدان موبد در حضور او با مانی مناظره کنند، موبد از عقیده او پرسید، مانی گفت: ترک دنیا و خراب آن و عدم ارتباط با زنان تا تناسل قطع گردد و این عالم مادی فاسد از میان برود... موبد گفت: پس ما باید تو را بکشیم که با تخریب بدنت روح را عمران کنیم. پس امر داد که پوستش را بکنند و در آن کاه پر کردند و به یک دروازه جندی شاپور آویختند که هم اکنون به باب مانی معروف است، پس بهرام امر به کشتن دوازده هزار تن از پیروان مانی داد.»^۴

بهرام دوم برای کنار گذاشتن نرسه که شاه ارمنستان بود به حمایت کرتیر نیاز داشت و

^۱ - دریایی، تورج، شاهنشاهی ساسانی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ص ۲۵

^۲ - ابن اثیر، عزالدین علی، تاریخ کامل، ترجمه محمد حسین روحانی، ج ۲، ص ۴۵۳

^۳ - خواند امیر، تاریخ حبیب السیر، زیر نظر دکتر محمد دبیر سیاقی، ص ۲۲۷

^۴ - ثعالبی نیشابوری، عبدالملک بن محمد ابن اسماعیل، تاریخ ثعالبی، ترجمه محمد فضالی، ص ۳۱۹

از این دوره بود که صعود واقعی کرتیر به قدرت آغاز شد او در در طول پادشاهی بهرام دوم (۲۷۴-۲۹۳ م) به بالاترین مقام و منزلت دست یافت و طی این دوره بود که شاهان ساسانی بیشتر قدرت مذهبی خود را از دست دادند ، بهرام دوم بنابر نوشته مورخین ایران «در آغاز شاهی او پادشاهی ستم پیشه بود و بزرگان و آزادگان از او رنجیده می خواستند او را از میان بردارند ، موبد موبدان واسطه شد و از آنها مهلت خواست تا پادشاه را اندرز نماید واگر نپذیرفت خود نیز با آنها همدست شود ... بهرام سوگند یاد کرد و پیمان بست که در آینده خوشرفتاری کند و روز دیگر از بزرگان پوزش خواست ». ^۱ این نوع میانجیگری خود نشان دهنده درجه اهمیت و نفوذ روحانیت در حکومت می باشد ؛ قدرت ایندو در هم تنیده بوده کرتیرنماینده طبقه روحانیت هر قدر « می کوشید تا مانویت را ریشه کن سازد ، قدرت و نفوذش بسته به بهرام اول و دوم بود و ظاهراً پس از مرگ آن دو و به پادشاهی رسیدن نرسی از نفوذش در دربار کاسته شد . ^۲ در سال ۲۹۳ میلادی بهرام دوم درگذشت و نرسه به جای وی بر تخت نشست ، در کتیبه نقش رستم نرسه در کنار آناهیتا ایستاده و آناهیتا حلقه قدرت را به او می دهد و این نشان دهنده تلاش نرسه برای مشروعیت بخشی دینی به حکومت خود است ، در سال ۳۰۲ میلادی هرمز دوم جانشین پدر شد ، و در زمان وی ارمنستان مسیحی شد و مشکلات عمده ای برای جامعه ساسانی ایجاد نمود ، پس از وی پسرش آذر نرسه به فرمانروایی برگزیده شد اما مدت پادشاهی او کوتاه بود و اشراف و روحانیون او را برکنار کردند . سپس پسر هرمز یعنی شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹ م) که هنوز کودک بود به پادشاهی رسید ، در زمان او بود که آذرباد مهرسپندان برای اینکه شک و دودلی نسبت به دین زرتشت را از بین ببرد بر سینه خود روی گذاخته ریخت ، بی گمان این شک و دودلی نتیجه نفوذ ادیان مانوی و مسیحی و یهودی در کشور بوده است ، البته در زرتشت نامه نیز ضمن اعتراف به آمیختگی دین و دولت در دوره ساسانی ریختن روی مذاب بر روی سینه که توسط آذربادمهرسپندان انجام گرفت را به دوره اردشیر نسبت میدهد:

«کجا نام آن شاه است اردشیر - بود پور ساسان زمن یاد گیر

^۱ - شوشتری ، عباس ، ایران نامه ، ص ۶۸

^۲ - بروسیوس ، ماریا ، ایران باستان ، ترجمه عیسی عبدی ، ص ۱۹۴

جهان را بیاراید او سر به سر - رهاند بهان را هم از درد سر
 دگر باره آراید این دین به - کند تازه این رسم و آیین به
 پذیرد همه کس از او دین راست - ازیرا که برهانش بر دین گواست
 ببینند همه خلق آن راز اوی - گدازند بر سینه اش مس و روی
 ابی آن که آیدش رنجی به تن - از آن پس که قوت بیابد ز من»^۱

شاپور دوم یکی از آخرین شاهانی است که خود را دارای چهر از یزدان می داند و شاهنشاهی ساسانی پس از او تبدیل به فرمانروایی غیر مذهبی شده و اقتدار دینی پادشاه به شدت نزول کرده است، پادشاهی شاپور هفتاد و دو سال بود، شاپور در وصیتش برادر خود اردشیر را به پادشاهی برگزید، لذا پس از او «اردشیر پسر هرمزد، پسر نرسی، پسر بهرام، پسر شاپور، پسر اردشیر بابکان به پادشاهی رسید چون تاج بر سر نهاد بزرگان را بار داد... اما چون جای خود را در سلطنت استوار یافت بر بزرگان و مهتران دست یازید و انبوهی از ایشان را کشت تا آنکه مردم او را پس از چهار سال پادشاهی برکنار کردند»^۲ اردشیر دوم از ۳۷۹ میلادی تا ۳۸۳ میلادی پادشاهی کرد پس از او پسرش شاپور سوم (۳۸۳ - ۳۸۸ م) به حکومت رسید، این دو پادشاه همراه بهرام چهارم (۳۸۸-۳۹۹ م) هر سه پایان اندوه باری داشتند که نشانه قدرت رو به رشد اشراف و روحانیون از زمان شاپور دوم است، در دوران یزدگرد یکم (۳۹۹-۴۲۰ م) تا اندازه ای از تعصب دینی کاسته شد و با اقلیت های مذهبی به نیکی رفتار شد و شاید به همین دلیل در منابع دینی زرتشت به او لقب بزهدکار داده اند، پس از وی بهرام پنجم صاحب تخت و تاج ساسانی شد (۴۲۰ م)، او پادشاه رزم و بزم بود و نوشته های فرجام شناسی زرتشتی عصر او را دوره صلح و آرامش می دانند که دیوان ناچار شدند پنهان شوند و این سیاست در شاهنامه حکیم توس نیز نمود یافته است بطوری که فردوسی از قول بهرام می گوید:

«تن شاه دین را پناهی بود - که دین بر سر او کلاهی بود

پناهی به از دین نباشد همی - ابی دین نشاید ترا زد همی»^۳.

^۱ - زند و هومن یسن و کارنامه اردشیر بابکان، ترجمه صادق هدایت، ص ۱۲۷

^۲ - شاپور شهبازی، علیرضا، تاریخ ساسانیان، ص ۱۲۱

^۳ - فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به تصحیح ژول مول، ص ۵۴۱.

در دوره یزدگرد دوم (۴۳۸-۴۵۷ م) نفوذ دین زرتشتی در حکومت بیش از پیش مشاهده می شود به گونه ای که مطابق کتاب اعمال شهدای سریانی، حکومت به آزار و اذیت مسیحیان و یهودیان پرداخته است و در نتیجه روحانیون زرتشتی و وقایع نگاران ساسانی از یزدگرد دوم به نیکی یاد کرده اند.^۱

دو پسر یزدگرد دوم، یعنی هرمز سوم (۴۵۷-۴۵۹ م) و پیروز یکم (۴۵۹-۴۸۴ م) به پادشاهی رسیدند، در دوره حکومت پیروز هون ها به کشور تاختند و پسرش قباد و دخترش را گروگان گرفتند، در این زمان آزار مذهبی به خصوص علیه یهودیان وجود داشت و قحطی و گرسنگی سراسر امپراتوری را فرا گرفته بود، دوران کوتاه حکومت بلاش (۴۸۴-۴۸۸ م) بی حادثه گذشت، «بلاش روشی نیکو داشت و به آبادانی راغب بود و از حسن تدبیر وی یکی آن بود که اگر می شنید که خانه ای خراب شده و مردمش کوچ کرده اند، صاحب دهکده ای را که خانه در آن بود عقوبت می کرد که چرا کمکشان نکرده تا ناچار به کوچ کردن نشوند.»^۲ مدت پادشاهی بلاش چهار سال بود، در سال ۴۹۹ میلادی روحانیون و اشراف او را برکنار کردند و قباد یکم را به پادشاهی برگزیدند، در زمان او مزدک قیام می کند و قباد برای کوتاه کردن دست روحانیون با مزدک هم پیمان می شود، روحانیون او را برای مدتی از سلطنت خلع می کنند و برادرش جاماسب را به جایش به سلطنت می رسانند اما مزدک به کمک هیاطله دوباره به قدرت میرسد، سالهای پایانی حکومت قباد و حکومت خسرو یکم انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ م) توأم با اصلاحات اجتماعی و سیاسی بوده است، یکی از دلایل اصلی انجام این اصلاحات که عمدتاً در زمان خسرو اول انجام گرفت افزایش نارضایتی مردم از اوضاع اقتصادی و اجتماعی کشور بود که منجر به قیام مزدک در دوره قباد و سرکوب آن در دوره خسرو اول شد، و خسرو اول برای کاستن این بار نارضایتی عمومی مجبور به انجام برخی اصلاحات شد، اصلاحاتی نظیر: مدارا با مسیحیان نسطوری، تاسیس دفتری به ریاست یکی از موبدان بزرگ با عنوان مدافع درویشان و داورتا به یاری تهیدستان و ستمدیدگان اقدام کند، انجام اصلاحات اداری و مالیاتی، آغاز نهضت ادبی و

^۱ - دریایی، تورج، شاهنشاهی ساسانی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ص ۳۹

^۲ - طبری، محمد ابن جریر، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، ص ۶۳۹

ترجمه متون هندی و غربی: نوی رعایا را به فرا گرفتن دانش تشویق نمود و دانشمندان و دانشمندان را از هند و چین فرا خواند و دستور داد کتب فلسفی، حساب، هندسه، اخلاق و علوم متداول را از لاتین و یونانی و سریانی و سانسکریت به پهلوی ترجمه کنند، وی مردم را به هنر و صنعت تشویق کرد، در شهرهای بزرگ بیمارستان تاسیس کرد، شماره سپاه جاوید را افزود و لشکر را به نظم تازه در آورد^۱؛ احتمالاً کتاب ارداویرافنامه نیز در جریان این نهضت ادبی در دوره خسرو اول توسط موبدان زرتشتی نوشته شده و هدف از نگارش آن نیز همانگونه که در فصل نخست کتاب گفته شده مقابله با شک و دودلی بوده است که بر اثر هجوم ادیان جدید مانند مانویت، مسیحیت و بیشتر از همه مزدک در دل مردم ایجاد شده بوده؛ در اواخر دوره ساسانی شاهان دیگر اقتدار دینی خود را به نفع طبقه روحانیت از دست می دهند شاهان در پایان دوره تنها حاکم هستند و نه مظهر اراده خداوند، آنها دیگر جنبه الوهیت ندارند، برای نمونه: «پادشاهی خسرو هم قشری بوده و هم بی تعصب تا آنجا که به ارتداد زروانی مربوط می شود، فرمانی که در دینکرت نقل شده اعتراض آشکاری به این دین ندارد... در پادشاهی هرمزد چهارم [برای کوتاه کردن دست موبدان/ناگزیر گردید که خود را با مسیحیان مهربان نشان دهد... بهرام ششم، چوبین در شورش خود بر هرمز چهارم و خسرو دوم از پشتیبانی یهودیان توانگر... برخوردار بود. خسرو دوم پرویز (۵۹۰ - ۶۲۸ م) با زنی مسیحی که دختر ماوریکوس امپراتور بیزانس بود ازدواج کرد»^۲. در این بخش از حکومت ساسانی که از زمان کرتیر شروع شده بود، روحانیون دارای چنان قدرتی می شوند که عزل و نصب شاهان ساسانی باید با تصویب انجمن مغان صورت می گرفت.

۱-۳. رد پای ساختارهای سیاسی نظام ساسانی در ارداویرافنامه:

۱-۳-۱. اسکندر منفور یا اسکندر محبوب

بیشترین بخش کتاب که به ساختارهای سیاسی اشاره کرده است فصل یک کتاب می

^۱ - شوشتری، عباس، ایران نامه، ص ۱۶۵

^۲ - یار شاطر، احسان، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان، ترجمه حسن انوشه، ج ۳، قسمت دوم، ص ۳۲۵

باشد، در این بخش انگیزه و هدف نوشتار کتاب توضیح داده شده است، مطابق کتاب، گجسته اسکندر رومی مصر نشین فرمانروای ایران را کشت و دربار و فرمانروایی را آشفته و ویران کرد و اوستا و زند را که در شهر استخر در "دژنپشت"^۱ نگهداری می شد را سوزاند و بسیاری از دستوران و موبدان و دین برداران ایرانی را کشت و در میان هر یک از بزرگان ایرانی کینه و اختلاف افکند و دین بهی را نابود کرد «می گویند مردان و کودکانی چند که از معرکه جان سالم به در بردند به سیستان گریختند و چندین نسک اوستا را که به خاطر داشتند از نابودی نجات دادند»^۲ و در اینجا است که ارداویراف از جانب موبدان که در آتشکده آذرفرینغ گرد آمده بودند مامور می شود که با سفر به عالم روحانی حقایق راستین دین را آشکار کند و آن را از خطر نابودی نجات دهد، آنچه که در این مطلب حائز اهمیت است جایگاه اسکندر است، در اینجا اسکندر دارای یک شخصیت منفور و ملعون و فرستاده اهریمن است که گناهای نابخشودنی را مرتکب می شود گناهایی مانند: سوزاندن کتاب مقدس اوستا و زند - کشتن موبدان و هیربدان دین زرتشت - ایجاد اختلاف بین بزرگان ایرانی و تبدیل کشور به کرده خدایی. این چهره اسکندر منفور زاییده دوران تسلط سلوکیان بر کشور بود و مغان ایرانی که هرگز نمیخواستند تسلط یک بیگانه را بر کشور بپذیرند، جریان مغ کشی داریوش اول را در یک دگردیسی تاریخی به اسکندر نسبت دادند و او را دشمن دین و میهن قلمداد نمودند «بیزاری مغان از همکاری با اسکندر می تواند توجیه این نکته باشد که چرا وقایع نویسان همراه اسکندر چنین ناچیز و بی مقدار از آنان نام می برند.»^۳ اما این چهره منفور در اواخر دوره ساسانی با ترجمه کتاب سیرت اسکندر از یونانی به پهلوی به تدریج تغییر کرد به طوری که در منابع متاخر ساسانی و منابع آغازین ایرانی اسلامی نظیر شاهنامه و اسکندر نامه، اسکندر دیگر فردی بیگانه نبود بلکه اسکندر فرزند دارای بزرگ و برادر ناتنی "دارای کوچک"^۴ بود که در ازدواجی پنهانی مابین دارای بزرگ و دختر فیلیپ زاده شده بود و جهانگشایی دانا و خردمند و دیندار به شمار می رفت، این دو چهره

^۱ - احتمالاً کعبه زرتشت

^۲ - یویس، مری، تاریخ کیش زرتشت پس از اسکندر گجستک، ترجمه همایون صنعتی زاده، ج ۳، ص ۱۶

^۳ - همان، ص ۱۵

^۴ - مراد داریوش سوم است.

گوناگون از اسکندر در دوزمان متفاوت ایجاد شده اند ، چهره منفور اسکندر از دوره سلوکی آغاز می شود و تا زمان خسرو اول ادامه داشته است و چهره مقبول اسکندر نیز زاده اواخر دوران ساسانی و اوایل دوران اسلامی است ، ریشه این چهره مثبت از اسکندر بنا به نظر دکتر آموزگار منشا ایرانی ندارد و در اصل از منابع رومی و سریانی به زبان پهلوی راه یافته است این داستان های مثبت درباره اسکندر ریشه در نوشته ای کهن از آثار کالیستنس دروغین مربوط به پیش از سده چهارم قبل از میلاد دارد این نوشته در سده ششم میلادی به فارسی میانه ترجمه شد و مضمون آن با پاره ای اصلاحات بعدها وارد پیکره تاریخ روایی ایران شد و در شکل ایرانی خود اسکندر پسر دارای یکم و برادر ناتنی دشمن خود دارای دوم گردید بر اساس این داستان دارا که بر اثر خیانت دو تن از سردارانش زخم برداشته بود در حال مرگ از اسکندر می خواهد که کین او را از کشندگانش بستاند و از او می خواهد که با دخترش ازدواج کند و اسکندر نیز این وصیت ها را اجرا می کند و به ادامه فتوحات خود و نیز جستجوی چشمه آب حیات می پردازد این نگاه مثبت به اسکندر محصول اواخر دوره ساسانی و اوایل دوره اسلامیست ، پس نگاه منفی ارداویرافنامه به اسکندر خود بیانگر این است که این کتاب پیش از قرن پنجم و ششم میلادی نگاشته شده^۱ و به زعم کسانی که آن را محصول دوران اوایل ایران اسلامی^۲ می دانند متن اولیه کتاب در دوره ساسانی نگاشته شده است.

دومین نکته قابل توجه در آغاز فصل یکم کتاب زمان حمله اسکندر به ایران است که سیصد سال پس از ظهور زرتشت می باشد این زمان نیز در دیگر متون پهلوی تاکید شده است تکرار آن در دیگر متون پهلوی نشان می دهد که ارداویرافنامه با آنها در این زمینه اشتراک دارد و احتمالاً همه در یک زمان نگارش و منشا اطلاعات آنها مشترک بوده است که خود نشان دهنده وجود دینی متمرکز و دولتی می باشد که از خصایص عصر ساسانی می باشد ، البته ذکر این سیصد سال در ارداویرافنامه و دیگر متون پهلوی خود منشا یک اشتباه تقویمی است که منجر به کوتاه حساب کردن دوره حکومت اشکانی شده است مطابق دیدگاه احسان یار شاطر که به

^۱ - احتمالاً زمان خسرو اول

^۲ - قرن ۳ هجری قمری

واقعیت نزدیکتر است در دوره اشکانی و ابتدای دوره ساسانی تقویم سلوکی رواج داشته است و اردشیر بر اساس تاریخ سلوکی در سال ۵۳۸ به قدرت می‌رسد اما ساسانیان خواستگاه این تقویم را فراموش کرده بودند و آن را تاریخ بومی و محلی ایران به شمار می‌آوردند به این دلیل آنها طرح هزاره زرتشتی را که معتقد بود هزار سال پس از ظهور زرتشت دین و دولت ایرانیان بر می‌افتد را به این تقویم پیوند زدند و آنان شروع این تقویم را که در اصل سال ۳۱۲ پیش از میلاد و در دوره سلوکی شروع شده بود به اشتباه با آمدن زرتشت در هزاره نهم پیوند دادند بنابر این محاسبه نخستین سال پادشاهی اردشیر برابر با سال ۳۵۸۳ از سال پیدایی جهان در آیین زرتشت بود و و از آنجایی که پذیرش آیین زرتشت توسط گشتاسب مربوط به ۲۵۸ سال پیش از آمدن اسکندر می‌دانستند با افزودن ۱۴ سال پادشاهی اسکندر و کم کردن ۲۷۲ سال از سال نشستن اردشیر بر تخت شاهی رقم ۲۶۶ سال به دست می‌آید که آن را مدت زمان فرمانروایی اشکانیان دانسته‌اند که البته رقم اشتباهی می‌باشد و موجب شده است بخش بزرگی از تاریخ اشکانی در متون پهلوی حذف شود. در واقع ساسانیان خود مبدا تاریخی نداشتند، آنها مانند هخامنشیان تاریخگذاری را با سالهای پادشاهی شاه آغاز می‌کردند حتی امروزه نیز زرتشتیان مبدا تاریخ خود را آغاز به تخت نشستن یزدگرد سوم آخرین شاه ساسانی محاسبه می‌کنند.^۱

۱-۳-۲. ظهور کیش ها و ادیان گوناگون در آستانه معراج ارداویراف:

سومین نکته قابل توجه در فصل اول کتاب ذکر اوضاع مردمان ایران‌شهر در آستانه معراج آذرباد و ارداویراف است مطابق نص صریح کتاب «مردمان در برابر مسائل ایزدان در گمان و شک بودند و گونه‌های بسیاری از کیشها و باورها و الحاد و شک و اختلاف رای در جهان به پیدایی آمد»^۲. این ادیان و کیش‌های الحادی میتوانند دینهای مانویت و مزدکی، یهود و مسیحیت باشند که در سده سوم و چهارم میلادی روحانیون زرتشتی با آنها درگیر بوده‌اند و نوشتن کتاب ارداویرافنامه و کتیبه معراج کرتیر بازخورد این تقابل ادیان بوده و هدفش ارائه

^۱ - یار شاطر، احسان، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان، ترجمه حسن انوشه، جلد سوم، قسمت دوم، ص ۲۰۳

^۲ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۴۳

تصویری نوین و شفاف از بین قرائت های گوناگون آیین زرتشت بوده است در کتیبه کرتیر در کعبه زرتشت به این شعبه های انحرافی اشاره شده که به شدت از طریق وی و دستگاه روحانیت دولتی سرکوب شدند:

« ... و بر اهرمن و دیوان آسیب و گزندى بزرگ رسید و کیش اهریمن و دیوان از شهر رخت بر بست و گریزان شد و یهود و شمن و برهن و نصارا و کریستیان و معتسله و زندیق در شهر زده شدند و بت ها شکسته شدند و لانه دیوان ویران شد و گاه و نشستگه ایزدان شد و شهر به شهر و جای به جای ، اعمال مربوط به ایزدان افزایش یافت و بسیاری آتش بهرام نشانده شد و بسیاری معمرد شادمان و کامروا بودند و برای بسیاری آتشکده ها و مغان وقفنامه مهر شد در سند وقفنامه و کتاب هایی که هنگام پادشاهی بهرام شاهان شاه پسر بهرام ... و من دین مزدیسن و معمرد خوب را در شهر محترم و دارای ارج کردم و مرد بدعت گزار و خرابکار را که در مغستان از دین مزدیسن و اعمال مربوط به ایزدان با تبیین دفاع نکرد ، ایشان را مجازات کردم و ملامتشان کردم تا آن را نیک گردانیدم و... از کرده من... بسیاری مردم سست ایمان بودند که ایمان آنها استوار شد و بسیاری بودند که کیش دیوان داشتند ، آنها نیز از کرده من کیش دیوان را رها کردند و کیش ایزدان را پذیرفتند »^۱.

۱-۳-۳. دین دولتی :

چهارمین نکته قابل توجه در فصل اول کتاب تجمع موبدان زرتشتی در آتشکده فرنبغ می باشد که همه مردم را در این آتشکده جمع کردند و از میان آنان هفت نفر را برگزیدند و از میان این هفت تن سه نفر و از میان سه تن در نهایت با آزمون های سختی که گرفتند یک تن (ارداویراف) را برگزیدند ، این امکان تجمع گسترده روحانیان و مردم در آتشکده آذر فرنبغ و امکان برگزاری آزمونهای سخت و دشوار برای انتخاب یک تن از بین هزاران تن تنها در سایه وجود یک دین دولتی امکان پذیر است که در دوره ساسانی به وجود آمد و گرنه در دوران اشکانی که دین چندان قدرت و اهمیتی نداشت امکان چنین تجمعی وجود نداشت و در دوره اسلامی نیز که دین

^۱ - عربیان ، سعید، راهنمای کتیبه های ایرانی میانه ، ص ۱۹۲

زرتشت به حاشیه رانده شده بود، موبدان هرگز توان و قدرت انجام این گرد همایی را آن هم در فارس و نزدیک دستگاه خلافت اسلامی نداشتند پس توجه به این نکته دوتیجه را در بردارد: نخست وجود یک دین دولتی در دوره ساسانی که بر ساختار کتاب نیز تاثیر گذاشته است و دوم تعیین زمان نوشتار کتاب که در دوره ساسانی و احتمالاً در عصر اصلاحات دینی در دوره شاپور اول یا دوم تا زمان خسرو اول نگاشته شده است.

همچنین در فصل ۹۹ کتاب از مجازات سنگین و بسیار سخت روان هایی سخن رفته است که نسبت به فرمانروایان خود نافرمان بوده اند و با سپاهیان دشمنی می کرده اند « پس دیدم روان هایی که بر زبانشان میخ چوبی رسته بود نگونسار به دوزخ فرو می رفتند و دیوان با شانه آهنین همه تن ایشان را می کندند و پرسیدم: این روان ها چه کسانی است و چه گناهی کرده اند که روانشان چنین پاد افره گرانی را تحمل می کند؟ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: این روان آن دروندانی است که در گیتی نسبت به فرمانروایان خود نافرمان بودند و سپاه و لشکر و فرمانروایان را دشمن داشتند. اکنون در اینجا چنین درد و آسیب و پاد افره گرانی را باید تحمل کنند. »^۱. وجود این مجازات سنگین دینی برای افرادی که شورش و نافرمان هستند نشانگر وجود نوعی دین دولتیست، دینی که وظیفه دارد از دولت وقت محافظت کند و این محافظت را در قالب آموزه های دینی به پیروانش دیکته میکند، در بعد رفتاری نیز « اعدام مانی به تحریک کرتیر که در سال ۲۷۶ میلادی در ایام پادشاهی بهرام دوم اتفاق افتاد، دلالت آشکاری است که دولت در آن ایام تا چه اندازه از دستگاه دینی حمایت می کرد، تعقیب و آزار منظم زندیکان، یعنی تجدید نظر طلبان (از جمله مانویان) و به ستوه آوردن مکرر یهودیان، بوداییان و مسیحیان گواه مساعی مستمر دستگاه دینی برای ادامه تسلط خود بر مردم است »^۲.

۱-۳-۴. نوع و شکل ساختار حکومتی جامعه ساسانی در ارداویرافنامه:

تنها نوع و شکل پذیرفته شده حکومت در ارداویرافنامه حکومت پادشاهی است و در

^۱ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۹۵.

^۲ - یار شاطر، احسان، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان، ترجمه حسن انوشه، جلد سوم، قسمت اول، ص ۵۴.

کتاب نشانی از دیگر انواع حکومتها مانند : حکومت شورایی ، فدرال ، جمهوری و غیره نیست و شاید تنها دلیل آن عدم آشنایی نویسنده کتاب با حکومتی غیر پادشاهی است ، پادشاه در اینجا تنها میتواند دو حالت داشته باشد ، پادشاهی خوب و پادشاهی بد ، البته کسی که پادشاهی خوب باشد و به رعیت برسد جایگاهش در بهشت در مرتبه خورشید پایه خواهد بود که مقامی بلند مرتبه است « و پرسیدم از سروش اهلو و آذر ایزد که این کدام جای و آنان روان کیستند ؟ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند که : این جای خورشید پایه و ایشان روان های کسانی هستند که در گیتی پادشاهی خوب و دهبندی و سالاری کردند»^۱. و در فصل ۵۵ دوباره در تاکید این مطلب میخوانیم « و دیدم روان فرمانروایان خوب و پادشاهان را که از آنان بزرگی و خوبی و نیرومندی و پیروگری می تافت هنگامی که در روشنی در ارابه زرین و در گردونه می رفتند»^۲.

۱-۳-۵. ترتیب حوادث سیاسی بر پایه محتوی ارداویرافنامه:

در فصل نخست کتاب اشاره به موبدی به نام آذر باد مهرسپندان است که پیش تر از ارداویراف برای آزمایش دینی بر سینه او روی گداخته ریختند و او پیروز از آزمایش بیرون آمد و به پرسش های موبدان پاسخ گفت ، از آنجا که آذرباد موبد بزرگ عصر ساسانی و معاصر شاهنشاه شاپور دوم (۳۰۹ - ۳۷۹ م .) پسر هرمز بوده و عبارتی از دینکرت نیز آنرا تایید میکند چنین استنباط می شود که عصر زندگانی ویراف مقدم بر اواخر سده چهارم میلادی نبوده است ، البته عقیفی این دلیل را مورد تردید دانسته است زیرا به نظر او « از یکسو آذر باد مار سپندان از بزرگترین پیشوایان دین زرتشتی در زمان خود بوده و خدمات برجسته ای به این دین کرده و مورد احترام بهدینان قرار گرفته است و چنانچه این امر در زمان او اتفاق می افتاد باید شخص او برگزیده می شد نه ویراف»^۳. این نویسنده زمان نوشتن کتاب را عقب تر دانسته و آن را مقارن حکومت اردشیر بابکان می داند ؛ ویدن گرن با اشاره به کتاب سوزی اسکندر آن را از پایه بی اساس می شمرد و آن را ساخته و پرداخته موبدان ساسانی می داند ، او از اینکه در کتاب

^۱ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۵۵.

^۲ - همان ، ص ۵۷.

^۳ - عقیفی ، رحیم ، ارداویرافنامه ، ص ۷.

ارداویرافنامه هیچ نامی از اردشیر اول و شاپور یکم نشده استنباط می کند که تالیف ارداویرافنامه در اوایل دوره ساسانی نبوده بلکه تالیف آن در دوره ظهور مانی و مزدک از شاپور دوم تا خسرو اول بوده است و دلیل نگارش آن را به همراه دیگر متون پهلوی تضاد بین این ادیان نوظهور با دیانت زرتشت می داند.^۱

محمد معین درباره تاریخ نوشتن رساله می گوید: « بدون شک متاخر تر زمان ویراف است مقدم بر اواسط سده نهم میلادی (سوم هجری) نمی تواند باشد زیرا در کتاب (فصل ۱ - بند ۱۶) نام دینکرت یاد شده و آن رساله پهلویست که نخستین نویسنده اش آذر فرنیغ پسر فرخزاد در اواسط سده نهم میلادی سوم هجری میزیسته.^۲

از طرف دیگر بنا به قراین موجوده نمیتوانیم زمان او را از سال ۶۵۱ م. یعنی سال قتل آخرین شاهنشاه ساسانی یزدگرد سوم متاخرتر بدانیم چه در آغاز مقدمه ارداویراف نامه چنین آمده است: «پس اهریمن پتیاره برای بیگمان کردن مردم به این دین آن اسکندر گجسته (ملعون) رومی مصرنشین را برخیزانیدو بغارت کردن و نبرد و ویرانی ایرانشهر فرستاد تا بزرگان ایران را بکشت و پایتخت شاهی را آشفته و ویران کرد و این دین مانند اوستا و زند بر پوست گاو پیراسته و به آب زرین نوشته اندر استخر پاکان در گنج نپشت نهاده بودند و آن اهرمن پتیاره بدبخت گجسته بدکردار اسکندر رومی مصرنشین را برانگیخت که بسوخت و چند دستوران و داوران و هیربدان و موبدان و دین برداران و افزارمندان و دانایان ایرانشهر را بکشت ... پس از آن مردمان ایرانشهر ... بنعمت یزدان بیگمان شدند... پس موبدان و دستوران دین ... بدرگاه پیروزمند آذر فرنیغ انجمن آراسته بسیار آیین سخن راندند و بر این شدند که ما را چاره باید ساختن ...»^۳. از این عبارات نیک پیداست که مولف رساله (یا نویسنده مقدمه) هرج و مرج سیاسی و دینی را که در نتیجه تسلط اسکندر و جانشینان وی در ایران پیدا شده و دنباله آن بعهد اشکانیان کشیده بود، در نظر داشته است و اگر ویراف یا نویسنده ارداویراف نامه پس از حمله عرب میزیسته ممکن نبود که چنین موضوعی را مسکوت بگذارد و از سوی دیگر در عصر اسلامی و حکومت

^۱ - ویدن گرن، گنو، دین های ایران، ترجمه منوچهر فرهنگ، ص ۲۵۰-۲۵۸

^۲ - معین، محمد، یادنامه پورداوود، ص ۱۷۳

^۳ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۴۲ - ۴۴

حکام مقتدر عرب در قرون اولیه اسلام تشکیل چنین مجمعی از روحانیان زرتشتی بسیار بعید می نماید.

نکته قابل توجه دیگر در فصل اول توجه به این جمله است « باید چاره خواهیم و کسی از ما برود و از مینوان آگاهی آورد »^۱. لازم به ذکر است که عین این جمله در کتیبه کرتیر در نقش رجب سطر ۵ نیز تکرار شده است و نشان می دهد که کتاب پس از کتیبه کرتیر نوشته شده است.

از آنچه گفته شد میتوان استنتاج کرد که ارداویراف پیش از سقوط خاندان ساسانی در فاصله اواخر سده چهارم و اواسط سده هفتم میلادی میزیسته است، و تالیف اولیه آن نیز بر خلاف ادعای احسان یار شاطر که معتقد است: «تاریخ نوشتن این اثر به دوره اسلامی یعنی دوره ای می رسد که دین و ایمان در سرایش زوال بود»^۲. به اواخر دوران ساسانی باز می گردد.

۴-۱. نتایج فصل نخست :

مطابق نمودار ۱-۱ تنها بخش اندکی از کتاب ارداویرافنامه به ساختارهای سیاسی اختصاص یافته است، اما همین مطالب اندک سیاسی کتاب کاملاً همسو با ساختارهای سیاسی جامعه ساسانی می باشد، در بخش نخست این فصل همسویی سیاست و دیانت در جامعه ساسانی تبیین شد و این همسویی در چندین بند از فصول ارداویرافنامه نیز مشاهده گردید^۳، این نگاه دینی به سیاست در نمایش چهره اسکندر نیز کاملاً پیدا است، هنگامی که ارداویراف او را به گناهانی دینی نظیر: کشتن موبدان و سوزاندن زند و اوستا و کرده خدایی متهم می کند و چهره نفرت انگیزی از او نشان می دهد که در دیگر متون پهلوی نیز تکرار شده است، تاریخنگاری سیاسی نیز در آغاز کتاب بر مبنی تاریخنگاری دینی زرتشتی است که ظهور اسکندر را ۳۰۰ سال پس از زرتشت می داند این تاریخ نگاری اسطوره ای همانگونه که در بخش ۲-۳-۱ اشاره شد خود منشاء بروز برخی از اشتباهات شد که یکی از پیامدهای آن کوتاه شدن دوره اشکانیان بود،

^۱ - همان، ص ۴۴

^۲ - یار شاطر، احسان، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان، ترجمه حسن انوشه، جلد سوم، قسمت دوم، ص ۷۷۰

^۳ - مانند فصل ۹۹ کتاب

سومین نکته قابل توجه در کتاب اشاره به ظهور کیش ها و ادیان گوناگون در آستانه معراج ارداویراف می باشد که شک و دو دلی را در بین مردمان ایجاد نمود و در بخش ۲-۳-۲. ملاحظه گردید که این ادیان نوظهور ادیان مانی و مزدک و مسیحیت بودند که موبدان زرتشتی را به وحشت افکندند و آنها را وادار نمودند تا در برابر آنها دست به نشر متون دینی خود نظیر ارداویرافنامه بزنند، در بخش ۲-۳-۴ مشاهده شد که ارداویراف تنها نوع و شکل حکومت مورد قبول را پادشاهی معرفی می کند که کاملاً با جامعه ساسانی هماهنگ است در ادامه ترتیب حوادث سیاسی در کتاب که از ظهور اسکندر و سپس دوران کرده خدایی (اشکانی) و شورش اردشیر و تجمع موبدان در آتشکده آذرفرنبغ فارس برای نگارش کتاب ارداویرافنامه، همگی منطبق بر حوادث سیاسی جامعه ساسانی است، چرا که اگر کتاب در دوران اسلامی نگاشته شده بود حتماً در آن اشاره ای به حمله اعراب می شد و در دوره اسلامی هرگز امکان تجمع چند هزار نفره موبدان در آتشکده استخر فارس وجود نداشته است. همچنین ملاحظه کردید که اشتراکاتی بین متن ارداویرافنامه و کتیبه معراج کرتیر وجود دارد که نشان میدهد این دو اثر در آغاز نگارش با یکدیگر در ارتباط بوده اند و از آنجا که کرتیر در متون اسلامی جایگاهی ندارد و شخصیتی نا آشناست، پس می توانیم با اطمینان قریب به یقین بگوییم که ساختارهای سیاسی ارداویرافنامه کاملاً منطبق بر ساختارهای سیاسی جامعه ساسانی هستند.

فصل دوم: بررسی محتوای اقتصادی ارداویرافنامه

۱-۲. مقدمه

نظام اقتصادی عبارت از مجموعه مرتبط و منظم عناصری است که به منظور ارزشیابی و انتخاب در زمینه تولید، توزیع و مصرف برای کسب بیشترین موفقیت فعالیت می‌کند. به عبارت دیگر نظام اقتصادی، مجموعه هماهنگ از نهادهای اجتماعی و حقوقی است؛ که در بطن آن، برخی وسایل سازمان‌یافته به پیروی از برخی از انگیزه‌های برتر به منظور برقراری تعادل اقتصادی مورد استفاده قرار گرفته می‌گیرد. بر این اساس، نظام اقتصادی نیز یکی از زیر نظام‌های اجتماعی است. واژه "اقتصادی" اشاره به بُعد (و نه قسم) خاصی از رفتارها و روابط مردم دارد؛ که براساس محاسبه هزینه و فایده و به منظور تأمین معاش انجام می‌گیرد. اهداف کلان نظام اقتصادی می‌تواند عدالت اقتصادی، استقلال، رفاه عمومی، رشد و توسعه اقتصادی و اموری از این قبیل باشد. نظام اقتصادی به عنوان یکی از مهمترین ارکان بنیان اقتصادی هر کشور نقش بسزایی در فرهنگ، معیشت و پیشرفت جوامع ایفا می‌کند. پدیده‌هایی مثل فقر و ثروت، عدالت و بی‌عدالتی و ایجاد انگیزه فردی یا عدم وجود آن همگی تحت تاثیر نظام اقتصادی و در چهارچوب آن به وجود می‌آیند.

همچنین وجود هر یک از شکل‌های مالکیت به صورت خصوصی، جمعی و یا دولتی، نظام اقتصادی خاصی را به وجود می‌آورد. میزان آزادی‌های فردی و به بیان دیگر عدم تمرکز و یا تمرکز اقتصادی انواع نظام‌های اقتصادی را شکل می‌دهد. نوع مالکیت و سیستم برنامه‌ریزی پیوسته به عنوان دو معیار اصلی برای تعیین انواع نظام‌های اقتصادی و تفکیک آنها از یکدیگر به کار می‌رود.

نظام های اقتصادی به سه طریق مورد بررسی قرار می گیرند :

(۱) روش بررسی تاریخی؛ در این روش، عوامل پیدایش، تغییر و تحوّل یک نظام اقتصادی به‌لحاظ تاریخی و نیز عواملی که موجب انهدام نظام اقتصادی است، مورد بررسی و توجه قرار می‌گیرند.

(۲) روش بررسی تحلیلی؛ در این روش، مبانی فکری و اصول تئوریک نظام و همچنین نظریه‌های پذیرفته‌شده اقتصادی که در شکل‌گیری آن نظام، مؤثر بوده، به‌لحاظ منطقی، مورد بررسی قرار می‌گیرد و از این طریق، میزان انسجام، صحت و سقم اصول و نظریات نظام اقتصادی را به‌دست می‌آوریم.

(۳) روش بررسی عملکردی؛ در این روش، عملکرد یک نظام اقتصادی، از یک طرف در ارتباط با هدف‌های همان نظام و از طرف دیگر با عملکرد سایر نظام اقتصادی مورد بررسی قرار می‌گیرد. آنچه در این بررسی مهم است، در نظر گرفتن شرایط و بنیان اقتصادی مثل شرایط جغرافیایی، جمعیتی، اخلاقی و ... است؛ که در عملکرد یک نظام اقتصادی، تأثیر چشم‌گیری دارد. در این بخش تحقیق مشاغل گوناگون و اهمیت آنها شیوه‌های داد و ستد و حمل و نقل و بازرگانی و رد پای سه مقوله اصلی خوراک، پوشاک و مسکن در کتاب بررسی و با متون پهلوی مورد مقایسه قرار می‌گیرد.

۲-۲. نظام اقتصادی ایران در دوره ساسانی :

رونق اقتصادی امپراتوری ساسانی به دو بخش مهم یعنی تجارت و کشاورزی بستگی داشت در آمد دربار شاه از طریق مالیات ها و همچنین باج ها و غنایم جنگی تامین می گردید در دوره ساسانی تجارت با سرزمین های دور شتاب گرفت ، رقابت ایران با بیزانس ، ایران و بیزانسیان را واداشت تا در جستجوی بازارهای جدید تجاری بر آیند . همه مدارک گویای آنند که این شتاب گیری در تجارت در دوره ساسانی با شرق بیشتر بر تجارت دریایی تاثیر گذاشته است . از این رو حضور نیرومند ایران در این نواحی صرفا یک پیش آمد و اتفاق نبوده است ، بلکه با هدف رقابت و نظارت بر بازار بوده است ، «گمان نمی رود که این نظارت با لشکر کشی دولت

ساسانی و با حمایت ارتش آن انجام گرفته باشد^۱. تجارت دریایی از طریق راه های دریایی انجام می گرفت یعنی از فرات به خلیج فارس و در امتداد سواحل شبه جزیره عربستان به عمان و یمن و سپس به سوی شرق در امتداد سواحل به رودخانه سند تا برسد به سیلان ، کشتی های ایرانی از یمن و عمان مر و کندر و از شرق انواع ادویه و عطر و حیوانات وارد می نمودند ، یکی از کالاهای مجلل و بسیار مورد علاقه نجبای ساسانی مروارید بود که به خود می آویختند و برای آرایش لباس ها و پوشش پر نقش و نگار خویش از آن استفاده می کردند.^۲

بازرگانی بین المللی عمدتاً با کاروان انجام می گرفت . «بریشم مهم ترین کالای صادراتی چینیان به شمار می آمد و نجیب زادگان ساسانی و همچنین نجبای رومی بسیار طالب آن بودند .»^۳ علاوه بر ابریشم کاروانهایی که از بین النهرین می آمدند شیشه های سوری ، پارچه های ابریشمی ، پارچه های پشمی ارغوانی ، کالاهای فلزی ، شراب و کره را به ایران می آوردند و از آنجا کالاهای بازرگانان محلی را به چین و هند می بردند ، از منابع دوره ساسانی به ویژه ماتیگان ، می دانیم که در آن دوره شرکت های بازرگانی یا همباییه وجود داشته است . شرکای تجاری که کاروان های تجاری را به جاهای دوردست می بردند ، احتمالاً دارای مهرهای گلی نیز بودند ، در دوین ارمنستان چندین مهر گلی با مهرهای اواخر دوره ساسانی و عربی پیدا شده است .^۴

یکی از اقلام دیگر صادرات ایران به کشور های دیگر انواع داروها از جمله تریاک بود ، تریاک فقط مصرف پزشکی داشت ، در دوره شاپور دوم که قرن چهارم بعد از میلاد بوده مردم معتاد به تریاک نمی شدند و تریاک فقط به مصرف دارو می رسید و برای تسکین درد ها مورد استفاده قرار می گرفت ، کلمه تریاک یک اسم یونانی و به معنی دارو می باشد و ایرانیان تریاک را اپیون می خواندند و بعد از ورود اعراب به ایران به شکل افیون در آمد .^۵

همچنین در دوره حکمرانی ساسانیان ، شهر سازی و شهرنشینی که از دوره پارتیان آغاز شده

^۱ - دریایی ، تورج ، تاریخ و فرهنگ ساسانی ، ترجمه مرتضی ثاقب فر ، ص ۴۶ .

^۲ - پروسیوس ، ماریا ، ایران باستان ، ترجمه عیسی عبدی ، ص ۲۳۵

^۳ - همان ، ص ۱۹۴

^۴ - یار شاطر ، احسان ، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان ، ترجمه حسن انوشه ، ج ۳ ، قسمت دوم ، ص ۱۴۴

^۵ - گیرشمن ، رومن ، سرزمین جاوید ، ترجمه ذبیح الله منصوری ، ص ۲۳۱۹

بود شتاب گرفت، هنر و معماری ساسانیان تحول یافته هنر اشکانیان است، ساخت شهرها بر اساس طرح مدور و بنای کاخ‌ها با ایوان‌های عظیم میراث اشکانی است، نگاهی به منابع ساسانی و اسلامی رشد شهرسازی در این دوره تأیید می‌کند، برای نمونه در کتاب شهرستان‌های ایران شهر نام بسیاری از این شهرها ذکر شده است که به فرمان پادشاهان ساسانی ساخته شده‌اند، این اطلاعات را مورخان اسلامی نیز تأیید کرده‌اند، مانند حمزه اصفهانی که نام بسیاری از شهرهایی را که در این دوره ساخته شده‌اند فهرست کرده است؛ همچنین در این دوره حجم تولیدات محلی نیز رشد خوبی داشته است، یکی از این تولیدات ایرانی قالی بوده است که آن‌ها را به چین و روم صادر می‌کردند و کالای بسیار ارزشمندی به شمار می‌رفت، در حقیقت «چون بابل جزو ایران بود قالی‌های این شهر که خریدار بسیاری در چین داشت یکی از مواد مهم صادرات محسوب می‌شد»^۱، در دوره میانه، جهرم، فسا و دارابگرد مهمترین مراکز این صنعت بودند.

مردمان ایران در صنایع «رنگرزی، سرامیک و لعاب، میناکاری، آراستن طلا و نقره و برنج و ترسیم رنگ‌های زیبا بر سفال و کاشی و... پیشرو و صادرکننده این صنایع و هنر به جهان بوده‌اند، میناکاری که یک رشته از صنعت لعاب دادن روی ظروف سفالین است، به تأیید پژوهشگران در ایران پدید آمده و به دیگر کشورهای جهان برده شده است»^۲.

در منابع چینی (وی شو) از برخی از کالاهایی که در دوره ساسانی از ایران به چین صادر می‌شده نام برده شده است که عبارتند از: «طلا - نقره - برنج - فیروزه - مروارید - مرجان - الماس - شیشه‌های شفاف و تار - بلور - فولاد - مس - حلبی - جیوه - قالی - قالیچه - انواع منسوجات پنبه و ابریشمی - چرم گوزن - زردچوبه - کندر - فلفل - فلفل دراز - شکر - خرماي ایرانی - مازو - نمک - مواد خوشبو - عنبر - میوه‌های زیرزمینی - چوب سبز - هلیله - گندم - جو - برنج - ارزن و از حیوانات: اسب - قاطر - خر - شتر مرغ و فیل»^۳

سفالگری در دوره ساسانی رونق چندانی نیافت، اما فلز کاری در این دوره پر رونق بوده و

^۱ - پیرنیا، حسن، تاریخ ایران باستان، ج ۴، ص ۲۸۷۱

^۲ - سلیم، محمدنبی، تاریخ تمدن و فرهنگ ایران زمین، ص ۷۹

^۳ - پیرنیا، حسن، تاریخ ایران باستان، ج ۴، ص ۲۸۷۳

حجم عظیم سکه های به جای مانده از این دوره خود موید آن است ، نقره کاری نیز مسلماً مشهورترین کار ساسانیان در زمینه فلز کاری است و کاسه های نقره ای بسیاری از این دوره به دست آمده که شاه را در حال شکار ترسیم می کنند و موسوم به کاسه های شکارند.^۱

پارچه بافی بافی نیز در این دوره ترقی بسیاری داشت ، «ایرانیان نخستین ملتی هستند که به صنعت پارچه بافی پی بردند ؛ چنان که یافته های باستان شناسی در غار کمر بند بهشهر روشن می سازد که ایرانیان پشم گوسفند و بز را در همان دوره غارنشینی به صورت پارچه می بافتند»^۲. این صنعت پس از غلبه اعراب بر ایران هم از میان نرفت و مدت های مدیدی باقی ماند چنانکه مولفین ایرانی و عرب اسامی کارخانه های تراز و شتا و ری و مرو را ثبت کرده اند . راههای خشکی آسیای مرکزی که مردم سغد پاسبان آن بودند ایران را با چین در رابطه دائمی نگه داشته بود و به وسیله ایران امپراتوری روم نیز با چین مربوط بود و از آنجا مستقیماً ابریشم می آوردند . « در مقابل مردم چین و سمره ایران را که برای رنگ کردن ابرو بود بسیار می پسندیدند و به قیمت گزاف آن را می خریدند و برای ملکه های خود می بردند »^۳ . همچنین در چین قالی های بابلی بسیار خریدار داشت ، جواهر سوریه و مرجان و مروارید دریای سرخ و پارچه های مصر را کاروانان ایران از راه حاشیه جنوبی کویر گوبی به چین می بردند ، شاهان ساسانی با کوچ اجباری ملل مغلوب در اقصا نقاط ایران زمینه رشد اقتصادی و فرهنگی ایران را فراهم کردند برای مثال «شاپور اول همراهان والیرین امپراتور اسیر رومی را در جندی شاپور جای داد و اسیران رومی در آنجا سد بزرگی ساختند و شاپور دوم نیز پس از تصرف شهر آمد اسرای رومی را قسمتی در شوش و قسمتی در شهرهای دیگر خوزستان جای داد و اسرای مزبور بافتن انواع جدیدی از زری و پارچه های ابریشمی را در آنجا رواج دادند که بعدها به اسم زری شوستر و دیبای شوستر و پرند شوستر و دیبای رومی معروف شد»^۴ . همین پادشاه بود که « پیشه وران را از آناتولی واقع در کنار اورنتس شهری که به علت موزائیکهایش شهره بود به ایران آورد و در آنجا

^۱ - شیبمان ، کلاوس ، مبانی تاریخ ساسانیان ، ترجمه کیکاووس جهاننداری ، صص ۱۴۵ - ۱۵۲

^۲ - سلیم ، محمد نبی ، تاریخ تمدن و فرهنگ ایران زمین ، ص ۷۹

^۳ - نفیسی ، سعید ، تاریخ تمدن ایران ساسانی ، جلد ۱ ، ص ۵۸

^۴ - همان ، ص ۵۹

سکنی داد،^۱ و این خود موجب رشد صنعت موزائیک در ایران گردید . البته علی رغم رشد چشمگیر تجارت و صنعت در این دوره که به دلایل مختلف روی داد، مهم ترین منبع در آمد در دوره ساسانی تجارت یا صنعت نبود بلکه کشاورزی و دامداری بود و دلیل آن نیز اینست که بیشتر جمعیت ایران روستانشین یا عشایر بودند و شغل عمده آنها نیز کشاورزی و دامداری بود ، پس جای تعجب نیست که در متون پهلوی چقدر صاحبان این دو شغل بر خلاف جایگاه پایین اجتماعی شان ستوده شده اند .

۲-۳. رد پای ساختار طبقاتی مشاغل گوناگون جامعه ساسانی در ارداویرافنامه:

- روحانیون

روحانیون نخستین طبقه از چهار طبقه بزرگ جامعه ساسانی هستند ، و خود این طبقه نیز به چندین زیر طبقه تقسیم میشود ، طبقات روحانیون زرتشتی به کرات در کتاب معرفی شده اند ، از جمله در فصل ۱ «*و او بسیاری از دستوران و هیریدان و موبدان و هیریدان و موبدان و دین برداران و افراز مندان و دانایان ایرانشهر را بکشت*»^۲. دستور مقام روحانی ای می باشد که نگهبان سنتهای مقدس و پیشوای جامعه زرتشتی است ، این مقام احتمالاً در دوران متاخر تر بوجود آمده است و نشانگر دستکاری و تحریف در مطالب کتاب در دوره اسلامی می باشد ، هیرید مقام روحانی مسئول مراسم و بخصوص عهده دار آموزش است و در رتبه پایین تری نسبت به موبد قرار دارد و موبد به روحانی درجه یک زرتشتی اطلاق می گردد که در هر شهر در کنار شهر بد دارای مقام بالایی بودند و از اختیارات زیادی برخوردار بودند ، درجات روحانیون در دوره ساسانی از پایین به بالا عبارت بودند از : مغان- هیریدان - موبدان - هیرید هیریدان و موبد موبدان؛ در وندیداد و ویسپرد طبقات روحانیون ۷ طبقه ذکر شده است که عبارتند از :

۱- هاونن : که به تهیه نمودن هوم گماشته می شده است .

۲- آتر و خش : که به خدمت آذر مقدس می پرداخته است .

^۱ - شیمان ، کلاوس ، مبانی تاریخ ساسانیان ، ترجمه کیکاووس جهانگیری ، ص ۱۵۰

^۲ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار ، ص ۴۲

- ۳- فربرتار: که آلات را در هنگام مراسم مذهبی زیر دست پیشوای بزرگتر می نهاد .
- ۴- آبرت : چنان که از اسمش بر می آید ، خدمت آب در وقت رسومات به او محول شده بود.
- ۵- آستار : شستشوی آلات و کار تصفیه نمودن هوم با او بوده است .
- ۶- رثویشکر(راسپی) : کار مخلوط کردن هوم با شیر و غیره و تقسیم آن با او بوده است .
- ۷- سروشاورز: هفتمین و کوچکترین رتبه بوده که نظم و ترتیب پرستشگاه به او سپرده می شد.^۱ در برخی از فصول کتاب از جمله فصل ۱۴ به جای نام موبدان القاب آنها ذکر شده است ، مانند : یزش گران و منثر گویان(دعا گویان) و رد خدایان(پیشوایان دینی) ، روحانیون در دوره ساسانی در مدارس دینی که مغستان و هیربدستان نام داشت تحصیل می کردند ، آنها در این مدارس اوستا و زند را می آموختند و دعا ها و نیایش ها را از بر می خواندند و دربارہ مسائل فقهی بحث می کردند.

- ارتشتاران

ارتشتاران یا سپاهیان یکی دیگر از طبقات قدرتمند دوران ساسانی هستند که در چندین بخش از کتاب ستوده شده اند از جمله: «ودیدم روان ارتشتاران را که در برترین رامش و در اندیشه ای شادمانه راه می رفتند ، با جامه دهبان ، با زین افزار گردان خوب ساخته شده ، از زر ساخته شده و گوهر افزوده ، درخشان همه زینت یافته در ارابه و گردونه شگفت با شکوه و نیرومندی و پیروزگری بسیار»^۲

- شبانان

یکی دیگر از مشاغل رایج در دوره ساسانی شبانیست که جزو طبقات پایین اجتماعی به شمار می رود ، اما با این وجود به دلیل مالیات وسیعی که به دولت می پردازد از نظر اقتصادی جزو مشاغل مهم و درآمدزا به حساب می آید و بخش عمده ای از جمعیت روستایی و عشایر دوره ساسانی را شامل می شده است ، این شغل نیز در ارداویرافنامه ستوده شده است : « و دیدم روان

^۱ - یشت ها ، ترجمه ابراهیم پورداوود ، جلد اول ، ص ۴۶۹

^۲ - همان ، ص ۵۹

شبانانی که در گیتی چهار پای و گوسفند را مراقبت کردند و آنها را پروردند و از گرگ و دزد و مردم ستمکار نگاه داشتند و هر وقت موقعش بود به آنها آب و گیاه و خوراک دادند و از سرما و گرمای سخت نگاه داشتند و در زمان خود به آنها نر دادند و آنها را مطابق قانون نگاه داشتند و سود بزرگ بسیار و بهره و نیکی و خوراک و جامه به مردمان جهان دادند»^۱.

در بندهش نیز به نگهداری از گوسفندان تاکید و سفارش شده است:

«پرهیز گوسفندان و دیگر حیوان آن است که از سرما و گرما و دیگر آفت ها بپرهیزند، و آب و گیاه سیر داشتن، چه اندر دین گوید که نماز شام، سروش اشو فیروزگر بیاید به همه چهارپایان و حیوان و مرغان به شود و بنگرد تا سیر باشند. آن کدخدا و کدبانوی را آفرین کند و اگر گرسنه باشند نفرین کند و باز گردد. هیچ کرفه بهتر از آن نیست که چهار پایان و مرغان که در خانه باشند سیر بوند، خاصه گوسفند جوان ماده و نه شاید کشتن الا که پیر باشد و سترون که شیر ندهد. چه اندر دین گوید که بیاید پرهیختن از کشتن، خاصه بره و بزغاله و اسب و گاو و رزا و خروس...»^۲.

- ده بد

ده بد یا پیشوای ده مهمترین واحد اجتماعی در جامعه روستائین در دوره ساسانی بوده است که در ارداویرافنامه بدان اشاره شده است، آنها خود نوعی فئودالهای زمین دار و ملاکین بزرگ بودند که بیشترین میزان مالیات را پرداخت می کردند و نقش بزرگی در اقتصاد ساسانی ایفا می نمودند.

- سالار

منظور فرمانده و رئیس سپاه می باشد که جزو طبقات اجتماعی اداره کننده بوده در ارداویرافنامه تنها نام آن ذکر شده است.

- کشاورزان

در دین زرتشتی کشت زمین از اعمال بسیار مهم مذهبی شمرده می شد. در فصل چهارم

^۱ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۶۰

^۲ - عقیقی، رحیم، اساطیر و فرهنگ ایرانی، ص ۴۶۹

کتاب مینوی خرد وقتی دانا از مینوی خرد می پرسد که کدام زمین شادتر است ؟ او فهرستی در پاسخ ارائه می دهد که بازتاب ذهنیت جامعه زرتشتی ساسانیست :

« آن زمین شاد تر ... که گاوان و گوسفندان در آن خوانند ... زمین کشت نشده و نا آبادان هنگامی که آن را باز به کشت و آبادانی آورند ... وقتی زمین ویرانی را آباد کنند...»^۱

شیوه اصلی تولید و منبع در آمد و امرار معاش مردم در دوره ساسانی کشاورزی بود ، ساسانیان به توسعه کشاورزی بسیار علاقه مند بودند و قنوات ، سدها و آب بندهای بسیاری در سرتاسر کشور ساختند ، اما برخلاف تمرکز ثروت در بخش کشاورزی ، کشاورزان عملاً قدرتی نداشتند و عمدتاً جزو طبقات فقیر و روستانشین بودند اما با این وجود روان آنها در ارداویرافنامه از جایگاه بالایی برخوردار است و دلیل آن نیز نقش مثبت آنها در اقتصاد جامعه می باشد در فصل ۱۴ ارداویرافنامه روان کشاورزان را به درخشندگی ستارگان معرفی کرده و مینوی آب و زمین و گیاهان و گوسفند را دعا گوی آنها دانسته است.

- صنعتگران

در ارداویرافنامه در ستایش روان صنعتگران می خوانیم :

« و دیدم روان صنعتگران که در گیتی فرمانروایان و سالاران را خدمت کردند . هنگامی که برگاهی خوب گسترده ، بزرگ و روشن و درخشان نشسته بودند و این به نظر من بسیار ستایش آمیز آمد»^۲.

صنعت گران و پیشه وران جزو طبقات پایین شهری بودند که تمامی خدمات شهری بر عهده آنها بوده است ، در شاهنامه فردوسی از کفشگری نام برده شده است که در دوره انوشیروان می زیسته و توانایی مالی او به حدی بوده که می توانسته آذوقه تمامی لشکر انوشیروان را تامین کند و درقبال این خدمت از انوشیروان می خواهد که به فرزندش اجازه تحصیل دهد که با مخالفت انوشیروان مواجه می شود ، صرف نظر از صحت یا سقم این داستان ، تمول برخی از پیشه وران در آن دوره قابل چشم پوشی نیست . « فهرست پیشه های گوناگون که هر یک راسته ای از بازار را

^۱ - مینوی خرد ، ترجمه رحیم عقیقی ، ص ۳۹

^۲ - ارداویرافنامه ، ترجمه ژاله آموزگار ، ص ۶۰

اشغال می کردند عبارت است از: آهنگر، قالب ساز آهن، نقره کار، قالب ساز نقره، بام ساز، ریسمان یا بند ساز (بندکار)، ملاط ساز، چلنگر، خیاط مردانه (درزی)، خیاط زنانه، ظروف چینی ساز، نجار (دورگر)، رختشوی (گازر)، کفاش (کفشگر)، گیوه دوز یا سازنده پای پوش هایی از ریسمان، کوزه گر یا سفال گر، نانوا، نقاش کتاب، نقاش به طور کلی (نگارگر)، کاسه یا پیاله ساز، دباغ، فولادساز، رنگرز، بنایان یا معماران مختلف، آرایشگر، خیمه ساز، آشپزی خوراک های سرپایی کوچک در بازار (خوالیگر)، رومیزی یا سفره دوز (خوان گر)، زرگر و زین ساز»^۱.

- کدخدایان و دهقانان

کدخدایان و دهقانان مالکان زمین های روستایی بودند که در رده های پایین طبقاتی جای داشتند و در جامعه ساسانی که بیشتر اقتصاد آن حول و حوش کشاورزی می چرخید بیشترین حجم مالیات را به دولت مرکزی پرداخت می کردند و برخلاف مرتبه پایین طبقاتی از منظر اقتصادی جایگاه بالایی داشتند و در اوستا و بسیاری از متون پهلوی از جمله ارداویرافنامه شغل آنها ستایش شده است:

« و دیدم بسیار گاه زرین بستر خوب و بالش و فرش های شایسته بر روی آنها روان کدخدایان و دهقانانی نشستند که ده و دودمان و میهن و ملک و جای ویران را آباد کردند»^۲.

- آموزگاران

یکی از چهار طبقه اصلی در دوره ساسانی طبقه دبیران و آموزگاران هستند، آنها برای آموختن و آموزش دادن به دبیرستان می رفتند، البته درباره آزاد بودن و یا ممنوع بودن آموزش همگانی نمیتوان بر اساس کتاب ارداویرافنامه نظر قاطعی داد چرا که در این کتاب تنها به ستایش دانش و آموزگاران پرداخته و بدان بسنده کرده است:

« و دیدم روان استواران و آموزگاران و پژوهندگان در گاهی روشن و در بزرگترین شادی و این به نظر من بسیار ستایش آمیز آمد»^۳.

- دبیران

^۱ - دریایی، تورج، شاهنشاهی ساسانی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ص ۱۱۲

^۲ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۶۱

^۳ - همان، ص ۶۱

دبیران در سومین طبقه مشاغل در دوره ساسانی جای می گرفتند و افراد باسوادی بودند که در دبیرستان ها آموزش می دیدند ، در فصل سوم کتاب ارداویراف پس از بازگشت از معراج از موبدان می خواهد که دبیری دانا و فرزانه بیاورند تا شرح سفرش را بنویسد و موبدان نیز اجابت می کنند.

- وکیل مدافعان و آشتی خواهان

در فصل ۱۵ کتاب روان وکیل مدافعان و آشتی خواهان ستایش شده است ،وجود چنین شغل و مقامی در دوره ساسانی خود نمایانگر جامعه مدنی پیشرفته و دستگاه قضایی گسترده ای بوده است البته قوه دادگستری در این دوره زیر نظر روحانیان اداره می شده و موبدان بر آن نظارت کامل داشته اند .

- قاضی

در فصل ۶۷ کتاب ارداویراف از مجازات مردی سخن می گوید که خود با داسی در دست سینه و بغل خود را می درید و میخی آهنین در چشمش زده بودند ، شغل این مرد میانجیگری یک شهر بوده و جرمش گوش نکردن به شکایت درویشان و مسافران بود و اینکه در پیمانته تقلب میکرده است ، البته وظیفه دوم که به توزین غلات باز می گردد خود جای بحث دارد و به نظر نگارنده گویا یکی از وظایف قاضی که خود از موبدان بوده دستگیری از درویشان بوده است و قاضی می بایست نذورات و خیرات را به درستی بین نیازمندان تقسیم میکرده و در اینجاست که قاضی تبهکار پیمانته را کم گرفته و خوارو بار نیازمندان را به سود خویش ضبط کرده و مستوجب این کفاره سنگین شده است.

- بازرگانان

فعالیت اصلی بازرگانان و فروشندگان که جزو طبقه هوتوخشان محسوب می شدند در شهر ها انجام می گرفته است ، هر گروه از کسبه و پیشه وران قسمت ویژه ای از بازار را در اختیار داشتند ، این نکته در کتاب دینکرد^۱ ذکر شده و نشان می دهد که نظم و قاعده خاصی وجود

^۱ - کتاب هشتم ، فصل ۳۸

داشته است^۱. عدول از این نظم مجازات سنگینی داشته بگونه ای که در فصل ۲۷ ارداویرافنامه از عذاب روان مردی سخن رفته است که کم فروشی میکرده و آب به می افزوده و خاک به غلات می کرده و آن را به بهای گرانی می فروخته است، فروشندگان جزو معدود مشاغلی هستند که در ارداویرافنامه نکوهش شده اند و این نشان می دهد که در جامعه ساسانی فروشنده‌گی و بازرگانی جایگاه پایینی در اقتصاد داشته و میزان مالیاتی که دولت از این شغل می گرفته است بسیار ناچیز بوده است این نگاه منفی به فروشنده‌گی و تجارت در دیگر متون پهلوی نیز به کرات مشاهده می شود، برای نمونه در مینوی خرد در پرسش سی ام هنگامی که دانا از مینوی خرد می پرسد:

«وظیفه هر یک از طبقات روحانیون و نظامیان و دهقانان چیست؟ پاسخ میشود: وظیفه روحانیان دین را خوب نگاه داشتن...وظیفه نظامیان زدن دشمن و شهر و بوم خویش را ایمن و آسوده داشتن، و وظیفه کشاورزان کشاورزی و آبادانی کردن است. و شگفت این جاست که وظیفه پیشه وران و صنعت گران جداگانه و در پرسش سی و دوم و با جنبه ای منفی مطرح می شود: وظیفه مزدوران این است که آن کاری را که ندانند دست بدان نبرند و آنچه دانند خوب و با دقت انجام دهند و مزد عادلانه خواهند»^۲.

همانطور که گفتیم یکی از دلایل نگاه منفی به این طبقه پرداخت کم مالیات توسط این گروه است، و دلیل دیگر ملیت این طبقه است که بیشتر از سوری ها، سغدی ها و اسرای رومی بودند.

۲-۴. کارکرد اقتصادی و مذهبی دست سازه های یاد شده در ارداویرافنامه:

از جمله دست سازه هایی که در کتاب نام برده شده است و از آنها پیشه وران در مشاغل گوناگون استفاده می کرده اند می توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف - سنگ و قفیز و ترازو و دلو: دستگاه های اندازه گیری وزن و زمان و یا ابزار نقشه برداری در ایران باستان کاربرد وسیعی داشته اند، زیرا ایرانیان به دلیل ضروریات نظام زراعی و

^۱ - دریایی، تورج، شاهنشاهی ساسانی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ص ۱۱۱

^۲ - همان، ص ۱۱۳

تاکید حکومت هایشان به امور گاهشماری و زمان سنجی دقت تمام مبذول می داشته اند.^۱ قفیز ابزارو پیمانانه ای جهت اندازه گیری غلات بوده که در چندین جای کتاب از آن یاد شده است از جمله در فصل ۸۰ می خوانیم:

«...سروش اهلو و آذر ایزد گفتند که: این روان آن دروندانی است که در گیتی سنگ و قفیز و دیگر پیمانانه را کم داشتند و به مردمان چیز فروختند»^۲.
و در فصل ۹۶ می خوانیم:

«پس دیدم روان مردی که زبان او را بریده بودند و او را با موهایش می کشیدند و نسا (مردار) می افشاندند و آنها را با قفیز اندازه می گرفتند»^۳.

در فصل ۵ کتاب نیز از ایزد رشن یاد شده در حالیکه ترازوی زرد زرینی در دست دارد و با آن کارهای اهلوان و دروندان را اندازه می گیرد، رشن ایزد دادگری و یکی از داوران روز جزاست و به گفته بندهش: شاهین ترازوی او چکاددائیتی است.^۴
در مینوی خرد نیز مطابق ارداویرافنامه از وظیفه رشن و همراهانش در دادگری روز واپسین سخن گفته است:

« پس از آنکه روح سه روز در بالای سر کالبد مرده پاسبانی نمود در صبح روز چهارم به همراهی سروش مقدس و باد نیک و بهرام توانا از ستیزه اهریمن و یارانش رهایی یافته از پل چینوت می گذرد آنگاه رشن راست ترازو دار اعمال را می سنجد کفه ترازو را به هیچ طرف متمایل نسازد سر مویی خطا نکند نه از برای پاکان و نه از برای نا پاکان نه از برای گدا و نه از برای شاه با همه یکسان رفتار کند خواه توانگر خواه درویش»^۵.

در فصل ۲۷ کتاب از قفیز در کنار دلو و سنگ نام برده شده است که مردی در کار با آنها تقلب می کرده است، قفیز در اینجا پیمانانه و واحد اندازه گیری غلات و دلو نیز ظرف اندازه گیری مایعات بوده است.

^۱ - سلیم، محمد نبی، تاریخ تمدن و فرهنگ ایران زمین، ص ۷۸

^۲ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۸۰

^۳ - همان، ص ۹۴

^۴ - دادگی، فرنیغ، بندهش، ترجمه مهرداد بهار، ص ۱۲۹

^۵ - یشت ها، ترجمه ابراهیم پورداوود، جلد اول، ص ۵۶۳

ب - میخ چوبی : این میخ در نجاری جهت اتصال انواع تخته کاربرد داشته است ، و یکی از کاربردهای آن مطابق نص کتاب جهت شکنجه مجرمین در دوزخ می باشد و به احتمال زیاد در دوره ساسانی نیز از آن جهت مجازات مجرمین استفاده می شده است:

« پس دیدم روان هایی که بر زبانشان میخ چوبی رسته بود نگونسار به دوزخ فرو می رفتند و دیوان با شانه آهنین همه تن ایشان را می کنند. »^۱

و در فصل ۶۹ آمده :

« و دیدم روان زنانی که در دو چشم آنان میخ چوبی زده بودند ... »^۲

پ - میخ آهنی: در فصل ۷۹ کتاب از مجازات وحشتناک مردی سخن می گوید که هر دو چشمش را کنده بودند و زبانش را بریده بودند و با شانه دوشاخ تنش را رنده می کردند و میخی آهنی را به سرش زده بودند ، این تصویر ترسناک احتمالا در عالم واقعیت نیز نمود داشته است. ت - شانه آهنی : که در کنار شانه هایی از جنس چوب و عاج فیل جهت آرایش موها استفاده می شده است ، در فصل ۷۹ کتاب از نوعی شانه دوشاخ روئین نام برده شده که از آن جهت رنده کردن تن مردی که داوری دروغزن بوده استفاده شده است و در فصل ۸۷ کتاب نیز روان زنی که به فرزندش شیر نداده با شانه ای آهنی تن و روی خویش را رنده می کند ، در فصل ۹۹ کتاب ، دیوان از آن جهت کندن تن مردمانی که نسبت به فرمانروایانشان نافرمانی کرده اند استفاده می نمایند.

ث - آب زر : در فصل نخست کتاب از نوشتن زند و اوستا با آب زر بر روی پوست های آراسته گاو سخن رفته ، این کتاب ها در "دژنپشت"^۳ در استخر پاپکان نگهداری می شده و اسکندر آنها را سوزانده است . از آنجا که کاغذ هزاران سال پیش توسط مصریان و چینی ها اختراع شده بوده، ساسانیان نیز از آن استفاده می کردند و نوشتن با آب زر بر روی پوست گاو تنها جهت متون بسیار مقدس و مهم مانند اوستا استفاده می شده است، در فصول دیگر کتاب

^۱ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار ، ص ۹۵

^۲ - همان ، ص ۸۵

^۳ - احتمالا کعبه زرتشت

هرجا که چیز مهمی را خواسته گوشزد کند از فلز " زر" یاد کرده است، برای نمونه در فصل نخست ارداویراف می و منگ را در جامی زرین می آشامد و در فصل ۱۲ روان معتقدان به دین مزدیسنا را در جامه ای زینت یافته با زر و روان پادشاهان نیک سیرت رادر ارابه هایی زرین به تصویر کشیده شده اند و در فصل ۱۳ کتاب نیز روان زنان فرمانبردار شوی را در جامه ای زینت یافته از زر و سیم و گوهر تصور کرده است، همانطور که پیشتر در بخش صنایع ساسانی گفتیم گوهر و مروارید خلیج فارس یکی از صادرات باارزش ایران در دوره ساسانی بوده است که به روم و چین فرستاده می شده است.

ج - نیزه: نیزه علاوه بر ابزاری جنگی در فصل یک کتاب، ابزاری دینی است به طوری که به استناد کتاب موبدان سه بار نیزه آزمایش دینی می اندازند و هر سه بار نیزه به سوی ویراز میآید، این سه بار نیزه انداختن نوعی آزمایش دینی بوده که با توجه به تقدس عدد سه و به نام اندیشه و گفتار و کردار نیک انداخته می شده است.^۲

کار برد دیگر نیزه به عنوان وسیله اندازه گیری بوده است چنانکه در فصل پنجم کتاب می خوانیم:

« و پس از آن پیل چینود به اندازه نه نیزه پهن شد ».^۳

در متن پهلوی داستان دینیک نیز به کاربرد نیزه به عنوان واحد اندازه گیری اشاره شده است:

«یشتی بکنند و زمین سه نیزه بالا باز شود، به سوم یشت ... به چهارم یشت سه بیور نیزه بالا باز شود، به پنجم یشت به ستاره پایه رسد و گرزمان از آنجای فرود به ستاره پایه آید».^۴

چ - سروش اوچرنام: تنبیهی برای حدی از گناه بوده «معنی این واژه را چوبدستی که پیشوایان برای تنبیه گناهکاران در دست می گرفته اند نوشته اند».^۵ در فصل ۶ کتاب از این تازیانه نام برده شده که جهت انضباط دینی به کار می رفته و در عالم روحانی نیز از آن به عنوانی معیاری جهت اندازه گیری اعمال نیک استفاده می شده است.

^۱ - طلا

^۲ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۴۶

^۳ - همان، ص ۵۳

^۴ - غفیفی، رحیم، اساطیر و فرهنگ ایران، ص ۱۰۳

^۵ - همان، ص ۵۶۱

ح- ارابه زرین و گردونه : این دو محصول فناوری باستان جهت حمل و نقل و گاه در جنگ استفاده می شده اند ، صفت زرین در کنار آنها نشان دهنده ارزش مقام استفاده کننده از آنهاست ، در فصل ۱۲ کتاب این ارابه ها به پادشاه هان و فرمانروایانی اختصاص دارد که دارای صفات : بزرگی ، خوبی ، نیرومندی ، پیروزگری هستند.

خ- زین افزار : بر خلاف اعراب و قبایل ترک و مغول که بر اسبانی برهنه سوار شده و می جنگیدند سوارکاران ایرانی بر اسبانی مجهز به زین افزاری تزئین شده سوار می شده اند به این مطلب در فصل ۱۴ کتاب اینگونه اشاره شده است :

«و دیدم روان ارتشتاران را که در برترین رامش و در اندیشه ای شادمانه راه می رفتند ، با جامه دهبان ، با زین افزار گردان خوب ساخته شده از زر ، ساخته شده و گوهر افزوده ، درخشان همه زینت یافته در ارابه و گردونه شگفت با شکوه ، نیرومندی و و پیروزگری بسیار»^۱.

د- شکنج : همان ابزار شکنجه است که در فصل ۳۱ کتاب از آن نام برده شده ، اما نوع آن را مشخص نکرده است.

ذ- داس : در فصل ۶۵ کتاب از این ابزار دروی محصولات کشاورزی برای بریدن پای کسانی استفاده شده است که در گیتی پدر و مادرشان را آزار دادند و توبه نکردند و در فصل ۶۷ نیز از مردی یاد شده است که به «جرم نگه نداشتن سنگ و قفیز»^۲ در حالیکه میخی آهنی به چشمش زده بودند با داسی آهنی سینه و زیر بغلش را می برید .

ر- خارپشت آهنی : گویی از جنس آهن و دارای خارهای تیز بر روی خود بوده است که زنجیر یا دسته ای جهت در دست گرفتن داشته و نوعی ابزار شکنجه در دوره ساسانی بوده است ، در فصل ۷۰ کتاب از کاربرد این ابزار شکنجه برای تنبیه روان زنانی که در گیتی از شوهرشان نافرمانی کرده اند یاد شده است .

«و دیدم روان زنانی که نگونسار افکنده بودند و چیزی همانند خارپشت آهنی با خاری که از آن رسته بود در بدن آنها فرو می رفت و بیرون می آمد ...»^۳.

^۱ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار ، ص ۵۹

^۲ - کم فروشی

^۳ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار ، ص ۸۵

ز- کاریز یا قنات یکی از ابداعات ایرانیان در زمینه آبیاری زمینهای کشاورزی است که تاریخ دقیق اختراع آن به آغاز دوران هخامنشی باز می گردد ، مردم آن دوره « در فن آبیاری و کندن کاریز پیشگام تر از همه ملت های جهان بودند و این فن نخست از ایران به ترکستان و آفریقا برده شد »^۱.

در این شیوه آبیاری ، ایرانیان با زدن نقب و چاه در دل زمین آب را از کیلومترها فاصله بدون صرف هیچ نوع انرژی ای به زمینهای هموار داشت هدایت می کردند ، در دوره ساسانی که پایه اقتصاد کشور کشاورزی و دامداری بود به حفر قنات توجه بسیاری می شد و لذا در فصل ۱۵ ارداویرافنامه روان کدخدایان و دهقانانی که کاریز و رود و چشمه برای کشاورزی و آبادانی و بهره و سود مردمان آورده اند ستایش شده اند.

س - پیخگ : به معنی گره است ، نوعی چوبدستی با نه گره بوده که در "تشریفات مذهبی"^۲ از آن برای تطهیر استفاده می نمودند ، در فصل ۳۸ بند ۳ کتاب در باره آن می خوانیم:
« و پرسیدم این تن چه گناه کرد ؟ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند : این روان آن مرد دروندی است که در گیتی "هیخر"^۳ و "نسا"^۴ به آب و آتش و تن خود و نیز آن مردمان برد و همواره یک بار و ناپاک بود و خود را با پیخگ نشست »^۵.

۲-۵. ساختار خوراکیها

۲-۵-۱. خوراک در جامعه ساسانی :

خوراک یکی از سه نیاز اساسی انسان می باشد و جایگاه ویژه ای در فرهنگ ، هویت و دین یک ملت دارد ، با شناخت وضع تغذیه یک ملت می توان تا حدودی به هویت ، فرهنگ و دین آن ملت پی برد، « شرایط جغرافیایی خاص ایران مانند فراوانی عناصر گیاهی و تعدد

^۱ - سلیم ، محمد نبی، تاریخ تمدن و فرهنگ ایران زمین ، ص ۷۷

^۲ - پرشنوم

^۳ - چرک

^۴ - مردار

^۵ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار ، ص ۷۲

محصولات مختلف باعث شده است که سفره ایرانیان رنگین، لباسهایشان متنوع و ذهنشان بارور و مشربشان نیز به همان روال گسترده باشد^۱؛ از سوی دیگر این تنوع جغرافیایی موجب شده است «خود کفایی یا نیمه خود کفایی اقتصادی در هر اجتماع کوچک امری رایج شود.»^۲ وجود غذاها و شیرینی جات محلی در نقاط مختلف کشور در حال حاضر خود موید این نظر است، آریاییهایی که از سرزمین یخبندان و سرد جنوب سیبری به ایران مهاجرت کرده بودند، پایه خوراکشان محصولات دامی بوده و پس از سکونت در ایران و انتخاب زندگی کشاورزی نوع خوراکشان تغییر عمده ای یافت، ایرانیها به راحتی توانستند از مرحله گرد آوری خوراک عبور کنند و به مرحله تولید خوراک و کشاورزی^۳ برسند و این نیز به دلیل شرایط ویژه جغرافیایی و وجود رودهای دائمی در این کشور است، از دوره ساسانی منابع مکتوب متعددی باقی مانده است، که به نوع خوراک آن دوره اشاره می کنند، یکی از این منابع درخت آسوریگ است که «منظومه مفاخره آمیز است میان بز و نخل که به زبان پارسی یا پهلوی اشکانی سروده شده ولی اکنون به خط پهلوی کتابی در دست است»^۴؛ این منظومه شرح منازعه بین یک نخل و بز می باشد که در نهایت بز پیروز میدان است و خود گویای نزاع بین دو جامعه دامدار و کشاورز می باشد، در بیت ۱۸ درخت خرما بر خود میبald که برزگران از شیرش استفاده می برند و آزاد مردان از انگبین یا میوه شیرین آن، و در بند ۲۷ می گوید کسانی که می و نان ندارند از میوه من می خورند تا سیر شوند، در بیت ۵۰ بز پاسخ می دهد که هنگام نیایش شیر مرا استفاده می کنند، در بیت ۶۱ می

^۱ - شعبانی، رضا، مبانی تاریخ اجتماعی ایران، ص ۱۰۶

^۲ - سلیم، محمد نبی، تاریخ تمدن و فرهنگ ایران زمین، ص ۱۳۳

^۳ - کشاورزی مقدمه تمدن است.

^۴ - تفضلی، احمد، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، ص ۲۵۷

گوید که با کباب من سوری بزرگ برپا می کنند و در بیت ۷۷ تا ۷۸ می گوید که از پوستم انبان درست می کنند و در آن نان و پست و پنیر و روغن ، کافور... نگه میدارند ، در بیت ۹۰ تا ۹۴ از مردمی سخن میگوید که از نژاد دیگری هستند و سرشان به شکل سگ است و غذایشان برگ درخت و شیر بز است ، در بیت ۹۸ و ۹۹ بز میگوید که از شیرمن پنیر و ماست و آفروشه می سازند و دوغم را برای کاخ شاهان کشک می کنند .

در شاهنامه فردوسی نیز اطلاعات بسیاری درباره خوراک ایرانیان باستان آمده از جمله در

بخش پادشاهی ضحاک می خوانیم:

« فراوان نبود آن زمان پرورش - که کمتر بود از کشتنیا خورش

جز از رستنیا نخوردند چیز - ز هرکز زمین سر برآورد نیز

پس اهرمن بد کنش رای کرد- بدل کشتن جانور جای کرد

زهر گونه از مرغ و از چارپای - خورش کرد و یک یک بیاورد به جای

بخونش بیورود برسان شیر - بدان تا کند پادشاه را دلیر

خورشها ز کبک و تدر و سفید - بسازد و آمد دل پر امید

سوم روز خوانرا به مرغ و بره - بیاراستش گونه گونه یکسره

بروز چهارم بنهاد خوان - خورش ساخت از پشت گاو جوان

بدو اندرون زعفران و گلاب - همان سالخورده می و مشک ناب»^۱.

همانگونه که در این ابیات ملاحظه می کنید ، در آغاز از کمبود کشتزار و رستنیا سخن

گفته که به دلیل کمبود یا نبود گیاهان ، به فرمان اهریمن انسانها روی به کشتن جانوران آوردند

^۱ - فردوسی ، ابوالقاسم ، شاهنامه ، به تصحیح ژول مول ، ص ۱۲ .

و به کشتن مرغ و چارپا، بره، کبک، تذرو پرداختند و با پختن گوشت پست گاو جوان و ترکیب آن با زعفران و گلاب و می و مشک ناب، خورشی لذیذ ساختند، این کمبود کشتزارها و نبود رستنیها انسان را به یاد عصر یخ بندان می اندازد که انسانها ناگزیر از گیاه خواری به گوشتخواری روی آوردند، هر چند که عصر یخبندان از ده هزار سال پیش پایان یافته است اما دوره های کوتاه مدتی نیز از عصر یخبندان گزارش شده است که میتواند این قضیه مربوط به آن دوران زودگذر باشد و یا مربوط به دوران پایانی عصر یخ بندان و مهاجرت آریایی ها به فلات ایران باشد، همانطور که پیشتر گفتیم آنچه که مسلم است کشتار جانوران و خوردن گوشت آنان چندان مورد پسند جامعه دینی زرتشتی نبوده و در متون مختلف نکوهش شده اما کاملا ممنوع نیز نشده، برای مثال در اوستای نو کسی که گوشت سیر میخورد^۱ از آدم گرسنه و روزه دار بهتر دانسته شده، زبرا فرد سیر توانایی کار و جنگ با پلیدی ها را دارد اما گرسنه نه. و در پند آذرباد مارسپندان در نکوهش گوشتخواری آمده «از خوردن گوشت گاو و گوسپندان سخت پرهیز کنید چه شما را در این جهان و آن جهان کیفری سخت بود.»^۲؛ و در این قطعه از متون پهلوی در اینباره می خوانیم «واگر کسی گوشت خورده است او را به سن چهل برانگیزند و اگر کسی گوشت نخورده است او را به سن پانزده ساله برانگیزند.»^۳ امروزه نیز «بنابر سنت دبیرین و پیروی از اصل نیک اندیشی و بی آزاری و پاس داشتن حال چهارپایان، زرتشتیان ماه ای چهار روز از کشتار دام و خوردن گوشت خودداری کرده و آن را به نام روز نَبَر یا پرهیز از گوشتخواری می نامند.»^۴

^۱ - با توجه به نکوهش گوشتخواری

^۲ - آسانا، جاماسب جی، متون پهلوی، ترجمه سعید عربان، ص ۱۷۷

^۳ - همان، ص ۱۴۴

^۴ - شهزادی، رستم، جهان بینی زرتشتی، ص ۶۳

از منابع ساسانی، منبع بسیار مهمی که اطلاعات خوبی درباره خوراک ایرانیان باستان می دهد، متن پهلوی خسرو قبادان و ریدگی است، این متن درباره جوانکی در اصل اشراف زاده ولی هم اینک فقیر و یتیم است که با شاه ایران در راهی برمی خورد و شاه از وی پرسشهایی می پرسد و جوان باکیاست، به درستی به آنها پاسخ می دهد و شاه به او منسبی مهم در دربار می بخشد؛ این متن دارای ۱۲۵ بند می باشد، در بند ۲۰ خسرو از جوان می پرسد: «بگو که کدام خورشی خوشتر و با مزه تر است، ریدک گوید که..... آن خورشی که اندر گشنگی و تندرستی و بی بیمی (آرامش) خورند خوشتر و با مزه تر است»^۱؛ در بند ۲۱ ادامه میدهد که: بزغالہ دو ماهه یا سینه گاو فربه که خوب پخته شده باشد و با شکر و تبرزد خورده شود بهتر است در بند ۲۳ پرندگانی را مانند: طاووس، قرقاول، کبک انجیر، تذرو، تیهو، سپید دنب، سرخپرک، چکاوک، پرورده، کلنگ جوان، "چرز تیرماهی"^۲، "خشنسار"^۳ و مرغابی را نام می برد که گوشت لذیذی دارند؛ در بند ۳۰ از میان چهار پایان: گاو و گورخر، گوزن، گراز، بچه شتر، گوساله یکساله، گاو میش، گور خانگی و خوک خانگی را نام میبرد که گوشت نیکویی دارند، در بند ۳۱ روش پختن گوشت گورخر جوانی که پی دارد را توضیح می دهد که باید آن را در سرکه ترش بخوابانند و به آن چاشنی بزنند و بگذارند خوب بماند تا خوشمزه تر شود، در بند ۳۴ و ۳۵ بیان می کند که خامیز یا دل خرگوش و تذرو و آهوی ماده سترون که پی دارد بسیار لذیذ است، در بند ۳۹ تا ۴۱ درباره بهترین شیرینی ها سخن میگوید که در تابستان عبارتند از: لوزینه و جوزینه، "جوز آفروشه"^۴،

^۱ - آسانا، جاماسب جی، متون پهلوی، ترجمه سعید عربان، ص ۷۳

^۲ - نوعی چکاوک مهاجر

^۳ - نوعی پرندۀ بزرگ سر سیاه

^۴ - نوعی نان گردو

چرب آفروشه و چرب انگشت که از اندام آهو میسازند و با روغن گردو برشته میکنند؛ و نیز میگویند در زمستان بهترین شیرینی‌ها عبارتند از: لوزینه و شفتینه، برفینه، "تبرزد"، گشنیز گلاب و بهترین شیرینی‌ها نیز آن است که با آب سیب و به ساخته شده باشد؛ در بند ۴۳ تا ۴۶ پادشاه از بهترین انبه می‌پرسد و ریدگ بهار بادرنگ را که با پوست می‌خورند و هلیله، گردوی تازه، بهمن سپید، زنجبیل چینی و هلیله پرورده را نام می‌برد؛ در بند ۴۸ تا ۵۴ خسرو از بهترین میوه‌ها می‌پرسد و ریدگ میگوید: نارگیل که با شکر میخورند و پسته وحشی که با آب نمک برشته می‌کنند و نخود تازه که با "آبکامه"^۲ می‌خورند و خرماهای ایرانی که با گردو پر شده باشد پسته تازه و شفتالوی ارمنی، بلوط و شاه بلوط و شاهدانه سیاه جنگلی که با پی برشته شده باشد نیز بسیار خوشگوار است؛ در بندهای ۵۵ تا ۵۸ خسرو در باره بهترین باده می‌پرسد و ریدگ پاسخ می‌دهد: می‌هراتی و می‌مرورودی، می‌بستی، باده حلوانی و برترین آنها می‌آسوری و باده بازرنگی می‌باشد.

منبع دیگر ساسانی هیربدستان و نیرنگستان است، «نیرنگستان شرح قوانین آیین‌های دینی است و در آن از هوم، درون و... به تفصیل سخن رفته است»^۳؛ نان درون نانی گرد و بدون خمیر مایه^۴ بوده که در مراسم مذهبی استفاده می‌شده و همواره با میزَد به معنی نذر یا ولیمه غیر مایع مانند گوشت و نان و غیره همراه بوده است، در روایت پهلوی داتستان دینیک درباره روش خوردن "دَرَوَنَ مِیَزَد"^۵ می‌نویسد: «هست آب به درون همچون آب به دریا... اندر میزد پاره‌ای

^۱ - نبات

^۲ - نوعی نان ترش

^۳ - تفضلی، احمد، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، ص ۶۲

^۴ - فتیر

^۵ - آبگوشت

"بادرنگ" ^۱ خورید از او باد خیزک به درنگ نبود ... مَیَرَد مه/بِهتر/ است دست شستن ... و بستر و بالش راحت نهادن ...» ^۲ در اوستای نو مکرر از شربت هوم سخن رفته است ، در ویسپرد میخوانیم «این هوم را به اهورا مزدا پیش کش می کنیم» ^۳ این شراب مقدس که بسیار نیز نیایش شده ، در ترکیب با شیر نوشیده می شده «بهرام مزدا آفریده را به شیوه نخستین آیین اهورایی با هوم آمیخته به شیر با بَرَسْم ... میستاییم» ^۴ در افسانه های هندی نیز از گیاه سومه نام برده شده است که بسیار شبیه هوم می باشد . بنا بر تحقیق محققین معاصر هوم گیاهبست از تیره مخروطیان که «در نزد عامه به ریش بزی یا اورمگ شهرت دارد، از این گیاه و سایر گیاهان این تیره که نام علمی آن افدرا است الکالوئیدی به نام افدرین می گیرند که اثراتی مانند آدرنالین دارد» ^۵ در وندیداد غذای زنی که کودکی مرده زاییده اینگونه سفارش شده «پس آنگاه می تواند تواند شیر گرم مادیان یا گاو یا میش یا بز یا گوشت پخته و نان و شراب ناب بیاشامد و بخورد ، اما نوشیدن آب بر او روا نیست» ^۶ در کتاب خویشکاری ریدکان که به تحریر پازند در دسترس است است و به فارسی ترجمه شده درباره وظایف دینی کودکان بر سر سفره و آداب غذا خوردن سخن می گوید ؛ در کتاب دادستان مینوی خرد که متنی پهلوی و شامل ۶۳ پرسش و پاسخ می باشد در پرسش ۱۵ دانا از مینوی خرد درباره بهترین خوراک می پرسد و مینوی خرد در پاسخ بهترین خوراک را شیر گوسفند معرفی می کند و از میان غلات گندم را بهترین می داند و از میوه ها

^۱ - ترنج

^۲ - عقیقی ، رحیم ، اساطیر و فرهنگ ایران ، چاپ دوم ، ص ۱۵۲

^۳ - اوستا ، ترجمه جلیل دوستخواه ، جلد ۲ ، ص ۵۴۵

^۴ - همان ، جلد ۱ ، ص ۴۳۲

^۵ - هینلز ، جان راسل ، شناخت اساطیر ایران ، ترجمه باجلان فرخی اساتیر ، ص ۹۵

^۶ - همان ، ص ۷۱۵

خرما و انگور را از همه بهتر می داند و سفارش می کند که برای میوه ها قبل از خوردن دعا خوانده شود و در ادامه از فواید به اندازه خوردن می و مضرات زیاده روی در خوردن آن می نویسد.^۱ در جشنهای فصلی مانند : چهارشنبه سوری ، نوروز ، مهرگان ، تیرگان و.... ایرانیان خوراکیهای ویژه ای بر سر سفره خویش می گذاشتند ، برای نمونه در جشن چهارشنبه سوری هر خانواده ایرانی آجیل مشگل گشا که از هفت نوع میوه خشک تهیه شده بود به نام هفت امشاسپند در سفره می گذاشت . از این آجیل مشگل گشا همه خانواده برای شگون و تندرستی می خوردند و در جشن نوروز هفت سین امروزیا هفت چین باستانی را بر سر سفره می گذاشتند این هفت چین شامل هفت خوراکی مهم ایرانی بود که به تناسب اقلیم و فصل بر سر سفره میگذاشتند و شامل نان و انگور ، می ، سمنو و..... بود ، عبدالله بن مقفع در کتاب بلوغ الرب و ابو جاحظ در کتاب المحاسن و الاضداد این هفت خوراکی را گندم ، جو ، ارزن ، ذرت ، نخود ، برنج و لوبیای پخته نامیده اند ، بعد از هفت سین یا هفت چین انواع شیرینی و شربت و آجیل و خوراکی پخته از قبیل شیرین پلو و انواع سبزی خوردنی و ماست و پنیر و کوزه آب نیز باید بر سر سفره موجود باشد. در جشن تیرگان ایرانیان به میمنت پیروزی منوچهر بر افراسیاب در ۱۳ تیرماه یعنی تیر روز از تیر ماه جشن می گرفتند و شادی می کردند. در این جشن ایرانیان آشی نذری تهیه می کردند و بین یکدیگر تقسیم می نمودند این رسم امروزه نیز بین ایرانیان در اعیاد مذهبی مشاهده می شود، در جشن مهرگان که بعد از نوروز بزرگترین جشن ایرانیان باستان بود و شش روز طول می کشید ، مانند نوروز هفت چین بر سر سفره می گذاشتند ، این هفت چین عمدتاً شامل : لیمو و

^۱ - مینوی خرد ، ترجمه احمد تفضلی ، صص ۳۷-۳۹

شکر و نیلوفر و به و سیب و یک خوشه انگور سفید و هفت دانه مورد ... بود.^۱ و در جشن سده نیز که در نیمه زمستان برپا می شد مردمان: «جوز و بادام و گرد بر گرد [آتش] شراب خورند و لِه و شادی کنند.»^۲

در جشن بهمنگان که در روز دوم بهمن ماه انجام می‌گرفت: «ایرانیان در این روز بهمن سفید [نام گیاهی] با شیر خالص و پاک می‌خورند و می‌گویند حافظه را زیاد می‌کند و فراموشی را از بین می‌برد.»^۳ اسدی توسی نیز در لغت الفرس خود به خوردن (گیاه) بهمن سرخ و بهمن زرد و ماهی و تره و ماست در جشن بهمنجنه اشاره می‌کند^۴، در خرده اوستا نیز تاکید شده که باید از خوردن گوشت در این جشن خودداری کرد.

اما در خراسان هنگام این جشن مهمانی می‌کنند و بر دیگی که در آن از هر دانه خوردنی و گوشت حیوان حلال گوشت و تره و سبزی ها وجود دارد غذا می‌پزند و به مهمانان می‌دهند، نتیجه گیری:

آریایی ها که عمدتاً دامدار بودند و از سرزمین های سرد شمالی به ایران مهاجرت کردند، تغذیه آنها نیز بیشتر متکی بر محصولات دامی بوده و شامل گوشت و لبنیات می شده، اما پس از مهاجرت آنها به فلات ایران و یکجا نشینی، به تدریج آنها سبک زندگی کشاورزی را در کنار دامپروری برگزیدند و این موجب تغییر عمده ای در نوع غذای آنها شد، به طوری که رژیم غذایی آنها در کنار گوشتخواری به گیاه خواری سوق پیدا کرد و تنوع اقلیمی ایران نیز موجب

^۱ - رجی، پرویز، هزاره های گمشده: اهورا مزدا زرتشت و اوستا، ج ۱، صص ۲۹۹ - ۳۴۱

^۲ - بیرونی، ابوریحان، التفهیم لاوائل صناعه التنجیم، با گزارش استاد جلال الدین همائی، ص ۲۵۷

^۳ - همان، ص ۲۵۷

^۴ - اسدی توسی، ابو منصور علی ابن احمد، لغت فرس، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، ص ۴۷۳

گشت در مناطق مختلف کشور انواع خوراکیها و غذاها ی محلی پخته شود و این موجب شد ایرانیان سفره ای رنگین داشته باشند و شاید یکی از دلایل مهمان نوازی آنها نیز همین وفور و تنوع نعمت بوده باشد ، خوراک ایرانیان در مراسم و اعیاد و جشنهای دینی و ملی گاه تغییراتی میکرد و موجب می شد برخی خوراکیها در برخی اماکن یا مراسم خورده شوند یا نشوند ، مثلا خوردن گوشت در مراسم وفات متوفی تا سه روز ممنوع بود .

خوراک جامعه ساسانی با خوراک ایرانیان امروز چندان تفاوت فاحشی نداشته و اندک تفاوتها به دلیل تغییر دین ایرانیان از زرتشت به اسلام بوده است برای نمونه ایرانیان آن دوره علاقه وافری به خوردن مشروب داشته اند اما پس از اسلام به دلیل حرمت شراب این علاقه تبدیل به تابو شده است ، همچنین در منوی غذایی ایرانیان گوشت گراز وجود داشته که به دلیل تحریم اسلام امروزه نیست و همچنین خوردن گوشت گورخر و الاغ که در فرهنگ اسلامی مکروه می باشد و امروزه رایج نیست ، البته بسیاری از رسوم آشپزی و نذورات ساسانیان بعد از اسلام شکل و قالب اسلامی پیدا کرده اند مانند آجیل مشگل گشا که سنتی زرتشتیست و یا تقسیم آتش نذری که ایرانیان باستان در جشنهای ملی خود مانند جشن تیرگان نوعی آتش نذری را تقسیم می کردند ، برخی از سنت های غذایی ایرانیان نیز که ملی بوده اند تا به امروز باقی مانده اند و گاه دچار اندک تغییراتی شده اند مانند هفت چین^۱ سفره نوروز و جشن مهرگان که امروزه تبدیل شده به هفت سین که حتی برخی از آنها مانند سبزه و سرکه غیر خوراکی هستند .

غذاها و شیرینی جاتی که در دوره ساسانی طرفدار داشته اند برخی هنوز با همان نام پر طرفدارند، مانند پسته شور کرده ، خرما ی آکنده با مغز گردو و شیر برنج و برخی از این غذاها

^۱ - هفت چیدنی خوراکی

تغییر نام پیدا کرده اند اما هنوز هم پخته می شوند، مانند: "لوزینه"^۱، "شفیتینه"^۲، "نان دَرَوَن"^۳، "میزد"^۴، "تبرزد"^۵ و "برفینه"^۶.

۲-۵-۲. ردپای خوراک های رایج جامعه ساسانی در ارداویرافنامه

غذاها و امتعه ای که در کتاب ذکر شده اند خود به دو دسته تقسیم می شوند:

الف - خوراکیهای مذهبی ب - خوراکیهای غیر مذهبی

الف - خوراکیهای مذهبی: این خوراک ها خود به دودسته دنیوی و اخروی تقسیم میشوند، خوراکیهای مذهبی دنیوی خوراکیهایی هستند که یا ذاتا مقدس هستند (مانند هوم) و یا اینکه توسط موبدان با انجام مراسم مذهبی تقدیس می شوند (مانند نان دعا خوانده)، از معروفترین نوع خوراکیهای مقدس می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۲-۵-۲-۱. می و منگ گشتاسبی

درفصل دو کتاب آمده: «پس دستوران دین سه جام زرین می و منگ گشتاسبی پر

کردند به ویراز فرادادند»^۷. می گشتاسبی نیز گویا همان شراب هوم بوده که «مشروبی سکر

آور بود که از گیاهی به عمل می آوردند»^۸. و منگ نیز «ماده مخدری بوده که در پزشکی ونیز

در مراسم مذهبی مورد استفاده قرار می گرفته است. در اوستا این واژه به صورت بنگهه و در

^۱ - شیرینی بادامی

^۲ - شیرینی مربایی

^۳ - نوعی فیتیر دعا خوانده

^۴ - آبگوشت

^۵ - نبات

^۶ - احتمالا نوعی بستنی

^۷ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۴۸

^۸ - گیرشمن، رومن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، ص ۱۸۴

سانسکریت بهنگا آمده است^۱. می و منگ گویا همان شرابی مقدسیست که هرودوت اشاره کرده مغان در مراسم مذهبی خود از آن استفاده می کرده اند اما دین زرتشت از آغاز با آن سرستیز داشته و گویا با قدرت گرفتن روحانیون زرتشتی شیز این رسم دیگر باره مرسوم شده است، البته جایگاه متفاوت هوم درگاتاها با اوستای نو و متون پهلوی جای بحث و بررسی دارد، اینکه هوم چه گیاهیست؟ و چه خواص دارویی ای دارد؟ و آیا در گاتاها منفور زرتشت بوده است یا خیر؟ و آیا مغان مادی پیام زرتشت درباره جایگاه هوم در گاتاها را در اوستای نو و متون پهلوی نظیر ارداویرافنامه تغییر داده و تحریف کرده اند؟ یا خیر؟. دادن پاسخ درست و قطعی به این پرسشها به دلیل ناقص بودن اطلاعات ما از پیام و اندیشه راستین زرتشت به سختی امکان پذیر است، اما نگارنده در ادامه مطلب سعی دارد با ذکر دلایلی قانع کننده پاسخی درخور و شایسته به این پرسشها بدهد. همانگونه که گفتیم هوم نام گیاهی باستانیست که سابقه اولیه آشنایی با آن به ورود آریایی ها مهاجر به فلات ایران و هند می رسد، در هند آن را تحت نام سوما می شناختند و در هردو کشور از شیر و شاخه های آن در مراسم مذهبی استفاده میکردند، اکثر مورخین معتقدند: نگرش گاتاها که کهن ترین بخش اوستا و سروده های زرتشت می باشد به این گیاه منفی بوده و استفاده از آن را ممنوع اعلان کرده و در اوستای نو تحریم این گیاه شکسته شده و حتی در یشتی به نام هوم یشت این گیاه بارها ستوده شده که این خود نشانه تحریف موبدان در آموزه های زرتشت می باشد و قدرت مغان مادی را نشان میدهد که با ایجاد مکتب زرتشتی شیز در اواخر عهد ساسانی تغییرات بسیاری در دین زرتشت ایجاد نمودند، «هوم جاودانه برگردان واژه دورئوشم است که معنی دور دارنده مرگ را می دهد، که ویژگی ایزد هوم از دیدگاه دیویسنی

^۱ - غیفی، رحیم، اساطیر و فرهنگ ایران، ص ۶۲۲

هاست»^۱. این گیاه در نزد آریایی های باستان مقدس بوده و در هند آن را سوما می نامیدند و در ایران هوم یا هئومه نامیده شده است مغان مادی از این گیاه در مراسم مذهبی استفاده میکردند و شیره آن را در ترکیب با شیر می نوشیدند ، بنا بر عقیده اکثر مورخین معاصر پس از ظهور زرتشت ، او آشکارا با استعمال این گیاه توسط "کرپن ها"^۲ و "کوی ها"^۳ به مخالفت برخاست ، اما موفق نشد چرا که شواهد نشان میدهد که شهرت این گیاه و نیز قدرت کرپنهای مادی و شاه زادگان که از این گیاه استفاده میکردند آن قدر زیاد بود که موجب شد حکم تحریم آن شکسته شود و جوازاستعمال آن رسماً وارد دین زرتشت و کتاب مقدس آنها اوستا شود و حتی در اوستای نو بندهایی به زبان خود زرتشت در ستایش این گیاه سروده شود .

هوم در گیاه شناسی چه جایگاهی دارد ؟

همانطور که پیشتر گفتیم هوم یا هئومه یا در زبان هندی سوما یا سوم نام گیاهی باستانی بوده است که آریایی های مهاجر در مراسم مذهبی خود از آن استفاده می برده اند ، در ایران باستان از شیره این گیاه که در طی یک مراسم مذهبی با کوبیدن در هاون گرفته میشد ، در ترکیب با شیر و احياناً موادی دیگر نوعی نوشابه مقدس به نام زور بدست می آمد ، در اوستای نو در این باره می خوانیم : «بهرام مزدا آفریده را به شیوه نخستین آیین اهورایی با هوم آمیخته به شیر با برسممیستاییم»^۴ بنا بر تحقیق محققین معاصر هوم گیاهیست از تیره مخروطیان که »

^۱ - گاتاها ،ترجمه حسین وحیدی ، ص ۱۶۸

^۲ - مغان اهل ماد

^۳ - شاهزاده ها

^۴ - اوستا ، ترجمه جلیل دوستخواه ، جلد نخست ، ص ۴۲۲

در نزد عامه به ریش بزى یا "اورمک" ^۱ شهرت دارد، از این گیاه و سایر گیاهان این تیره که نام علمی آن افدرا است، الکلوتیدی به نام افدرین می‌گیرند که اثراتی مانند آدرنالین دارد. ^۲

موبد رستم شهبازی درباره این گیاه می‌نویسد:

«این گیاه امروزه در ایران و افغانستان و کشمیر و مغرب تبت می‌روید و اهالی بلوچستان و

پاکستان آن را جوشانده و به جای مسکن و معرق می‌نوشند.» ^۳

نام علمی این گیاه، "افدرا" ^۴ می‌باشد که در مناطق مختلف ایران تحت نامهای ارمک

، ریش بزى و علی چونک شناخته میشود «این جنس در ایران ۱۲ گونه دارد که در مناطق

مختلف پراکنده اند» ^۵؛ گونه‌های مختلف این گیاه در ایران عبارتند از:

ارمک رونده تنگ پیرزالی ^۶ - ارمک رونده ^۷ - ارمک بیابانی یا ارمک آسیای مرکزی ^۸

مرکزی ^۹ - ارمک ریش بزى ^۹ - هوم ^{۱۰} - ارمک میانه ^{۱۱} - ارمک رنگارنگ یا ارمک کبیر

E.Major - ارمک گوشتی یا ارمک نقره‌ای ^{۱۲} - ارمک عباس آبادی ^{۱۳} - ارمک کوتاه برگ ^{۱۴} -

^۱ - Ormac

^۲ - هینلز، جان راسل، شناخت اساتیر ایران، ترجمه باجلان فرخی اساتیر، ص ۹۵

^۳ - شهزادی، رستم، جهان بینی زرتشتی، ص ۲۱

^۴ - Ephedra

^۵ - مظفریان، ولی‌الله، فرهنگ نامهای گیاهان ایرانی، ص ۲۰۲

^۶ - E.Foliatavarpolylepis

^۷ - E.Foliatavarciliata

^۸ - E.Strobilacea

^۹ - E.ceraroP

^{۱۰} - E.Pachyclada

^{۱۱} - E.Intermedia

^{۱۲} - E.Sarcocarpa

^{۱۳} - E. Holoptera

^{۱۴} - E.Brevifoliata

ارمک دوردیفی^۱ - ارمک برگه ریز^۲

در این میان شش گونه شناخته شده تر عبارتند از :

۱. Ephedra ciliata در خراسان ، بلوچستان ، فارس ، بندر عباس و خوزستان دیده

شده که گل زیادی ندارد و ساقه های آن باریک و درهم است ، نام کلی آن ریش بزی^۳

بزی^۳ و در برخی مناطق علی جون ، علی جونک و ارمک نامیده می شود .

۲. Ephedra Gerardtana در دره هراز و در ارتفاع ۱۳۰۰ متری دیده شده و نامش

ارمک است.

۳. Ephedra Intermedia بوته های کوتاه دارد و در اطراف نیریز ، تخت جمشید ،

بلوچستان ، خراسان ، کوه بی بی شهربانو تهران ، کرج ، دامغان ، هزار مسجد ،

چناران ، شهمیرزاد ، ورامین و یزد بسیار است و ریش بزی نامیده می شود.

۴. Ephedra Pachyclada این گونه شبیه ترین گیاه به هوم می باشد و در

سروستان ، راه شیراز به کازرون ، دشت ارژن ، راه قم و دلیجان و کلاک کرج تا ارتفاع

۲۰۰۰ متر می روید و ریش بزی نام دارد .

^۱ - E.distachya

^۲ - E . bracteataMicro

^۳ - tailS horse krubby

۱- Ephedra cerarop گیاهی سبز رنگ متمایل به آبی و بومی مناطق معتدله و کوهستانی می باشد که در ارتفاعات البرز ، آذر بایجان ، همدان ، اراک و قوچان بسیار است و آن را ارمک و ریش بزی می نامند .

۲- Ephedra Strobilata در مناطق بیابانی می روید در اصفهان ، شیراز ، یزد ، کرمان ، سبزوار ، نیشابور و کوههای جنوب شرقی تهران یافت می شود و آن را نیز ارمک یا ریش بزی می نامند.

البته گیاهان دیگری نیز هستند که در مناطق مختلف کشور تحت عنوان ریش بزی شناخته میشوند و از خانواده افدرا نیستند ، برای نمونه گیاه Adans Aruncus را نیز به نام ریش بزی میشناسند که با افدرا متفاوت است و «این جنس در ایران یک نوع گیاه علفی چند ساله دارد که در مناطق جنگلی استان مازندران می روید.»^۱ همچنین «گیاه دیگری از گروه نهانزادان *Gryptogam* را نیز به نام ریش بزی و دم اسب می شناسیم که به انگلیسی آن را *Tail Horse* و به فرانسه *Preli* و به لاتینی *Equisetum* یعنی دم اسب می گویند و با گیاهان بالا ارتباطی ندارد و خواص این گیاهان را نیز ندارد.»^۲

خواص دارویی گیاه افدرا(هوم) :

در اوستای نو ، هوم دور دارنده مرگ ، شادی بخش ودور کننده غمها معرفی شده است ، از منظر علمی خاصیت هیجان بخشی آن به دلیل هجوم بالای آدرنالین موجود در آن است ، این

^۱ - مظفریان ، ولی اله ، فرهنگ نامهای گیاهان ایران ، ص ۵۹

^۲ - گاتاها ، ترجمه حسین وحیدی ، ص ۱۷۰

گیاه دارای ترکیبات شیمیایی گوناگونی مانند : افرین، پ سودوافدرین، نورپسودوافدرین، نورافدرین، متیل افرین، تانن، هیدروکسی کینورنیک اسید، کوئینولین و ... می باشد ، این گیاه «به خاطر داشتن افرین دارای خاصیت دارویی بوده اما باید در مصرف آن با احتیاط کامل عمل کرد.»^۱

افدرین موجود در این گیاه «دارای خواص دارویی متعدد و بخصوص مدر و تسکین دهنده قلب و آرام بخش کلی است که در بسیاری از ترکیبات دارویی جدید به کار می رود... دود دادن شاخه های آن گندزدا و آرام بخش کلی است.»^۲

از خواص دیگر این گیاه عبارتند از : معرق، گشادکننده نایژکها، محرک، ضد التهاب ، ضد آرتريت، کاهنده اشتها ، لاغر کننده ،افزاینده سوخت و ساز بدن ، چربی سوز ، بالابرنده فشارخون و غیره ،همچنین از این گیاه برای درمان برونشیت،احتقان ، آسم، سرماخوردگی، آنفلوانزا، سردرد، سرفه، تب بالا، بیماری های مفصلی و استخوانی و ... استفاده می شود .

از عوارض این گیاه نیز عبارتند از :

۱. عوارض ناشی از افزایش سطح انرژی در بدن مانند اضطراب، افزایش تعریق،

گرگرفتگی، اختلالات خواب و بی خوابی .

۲. اختلالات عصبی مانند جنون، رعشه، برافروختگی، خارشک، خستگی و سردرد .

^۱ - همان ، ص ۲۰۲

^۲ - همان ، ص ۱۷۰

۳. اختلال در سیستم گردش خون مانند افزایش فشارخون و احتمال سکنه از دیگر عوارض این گیاه است .

۴. اختلال در ژن‌ها: تحقیقات آزمایشگاهی نشان می‌دهد افدرا ممکن است فعالیت تیروزیناز و ملانین را کاهش دهد. چون افدرا بر بیان ژن تیروزیناز موثر است.

۵. سایر عوارض نیز عبارتند از : اسهال، آلرژی، افزایش دفع ادرار و غیره .

هوم در نزد آریایی های باستان :

هوم نوشیدنی قربانی که دقیقا با "سومه"^۱ ودایی تطبیق می کند در آغاز نوعی نوشیدنی بود که در واقع برای مست شدن درست می شده است.^۲ این مشروب در نزد آریایی های باستان بسیار محبوب بوده و وبه همین جهت در مراسم مذهبی آن را به شیوه خاصی تهیه می کردند و به عنوان پیشکش به خدایان تقدیم می کردند ، آریایی های مهاجر با خوردن شیره این گیاه که سر شار از آدرنالین بود احساس سبکی و بیدردی و جاودانگی زودگذر می کردند که نوعی یکی شدن با عالم ارواح و خدایان بود ، جایگاه این گیاه در بین هند وها بسیار مهمتر از ایرانی ها بوده به طوری که در اساطیر هندی سوم خدای زندگی و حیات و همان بارانی است که از پیمانانه لبریز ماه به زمین می بارد ، در اثر آن گیاهان و اشجار می رویند ، انسانها و حیوانات از آنها تغذیه می شوند ، خدایان هندی در نوشیدن سومه بسیار حریص بودند به طوری که ایندرا تا مقدار زیادی از

^۱ - Soma

^۲ - ویدن گرن ، گنو ، دینهای ایران ، ترجمه منوچهر فرهنگ، ص ۵۴

سومه نمی نوشید به بزم نمی نشست ، در ویدا ، سومه هم نام گیاه و هم نام یکی از خدایان هندی می باشد .

هوم در گاتاها :

اوستا که کهن ترین کتاب باستانی ایران است از شش بخش تشکیل شده است ، نخستین بخش آن یعنی گاتاها که کهن ترین بخش اوستاست و شامل سروده های زرتشت و راز و نیاز عاشقانه او با مزدا می باشد دارای زبانی متفاوت با دیگر بخش های این کتاب می باشد ، این تفاوت هم در نگاهی زبان شناختی دیده می شود و هم در محتوی ؛ ، پنج بخش بعدی اوستا شامل : یسنه ، یشتها ، ویسپرد ، خرده اوستا و وندیداد بعدها به اوستا افزوده شده است و زبان و محتوای آنها نیز با گاتاها متفاوت است ، ما نام این پنج بخش الحاقی را اوستای نو می گذاریم که در کنار اوستای کهن یعنی گاتاها متن کامل کتاب را می سازد . با نگاهی هرچند سطحی میتوان تفاوت اوستای کهن و نو را پیدا کرد در گاهان : « نشانی از اسطوره ها و افسانه های کهن آریایی و پرستش و نیایش ایزدان فراوان شمار باستانی آریاییان و بردن قربانی های خونین نزد آنان به چشم نمی خورد . »^۱

از نگاه مورخین معاصر یکی از تفاوت های گاتاها با اوستای نو درباره هوم می باشد ، در گاتاها استعمال مشروبی سکر آور بدون ذکر نامش به شدت مورد نکوهش قرار گرفته است و "کرپن ها و کوی ها"^۲ که از این مشروب سکر آور استفاده می کرده اند سرزنش شده اند ، که

^۱ - اوستا ، ترجمه جلیل دوستخواه ، جلد نخست ، ص ۳۶

^۲ - مغان و شاهزادگان

اغلب مورخین این مشروب سکر آور را با هوم برابر دانسته اند ، در یسنای ۴۸ بند ۱۰ می خوانیم :

«ای مزدا کی مردم آیین تو را در خواهند یافت ؟ کی این زهرابه دیوانگی آور بر خواهد افتاد چیزی که کرین های تبهکار با آن مردم را می فریند و شهریاران ستمکار بد اندیش ، با آن بر کشور ها فرمان می رانند.»^۱

و در یسنای ۳۲ بند ۱۴ از هوم با صفت دور دارنده مرگ یاد می کند که ، گرهمه ، که گویا یکی از شهریاران زرتشت بوده به همراه کوی ها از آن یاری می طلبیده :

«از برای به ستوه آوردن وی [زرتشت] "کوی ها و گرهمه " ^۲ دیرگاهی است که خرد خویش را از دست داده اند و می گویند که چارپا برای کشتن است ، تا اینکه دور دارنده مرگ را به یاری برانگیزانند .»^۳

اینکه این مشروب سکر آور چه بوده است ؟ و آیا این مشروب سکر آور همان هوم بوده است ؟ در گاتاها اشاره ای نشده است .

هوم در اوستای نو

برخلاف گاتاها در اوستای نو هوم بارها ستوده شده و مقامی خداگونه و جاودانی به آن داده

شده است ، برای نمونه در یسنا ی ۳ بند ۲ می خوانیم :

^۱ - گاتاها ، ترجمه حسین وحیدی ، ص ۱۱۳

^۲ - کوی ها فرمانروایان آریایی پیش از زرتشت و گرهمه یکی از شهریاران است.

^۳ - رضی ، هاشم ، آیین مهر ، ص ۱۱۲

« خواستار ستایش هوم و "پراهوم" ام^۱؛ خشنودی فروشی زرتشت سپیتمان اشون را ... »^۲

تکرار ستایش هوم در اوستای نو به مراتب بیشتر از نکوهش مشروب سکر آور و زهرابه دیوانگی آور در اوستای کهن می باشد به گونه ای که حتی یک یشت کامل^۳ به ستایش آن پرداخته است ، در هوم یشت ، هوم در چهره ایزدی بسیار زیبا به نزد زرتشت می آید و زرتشت از او می پرسد :

« ... کیستی ای مرد که با جان تابناک و جاودانه خویش ، به دیدگان من نیکوترین پیکری می نمایی که در جهان استومند دیده ام؟ »^۴

هوم در پاسخ زرتشت می گوید :

« ... ای زرتشت منم هوم اشون دور دارنده مرگ . ای سپیتمان ! به جستجوی من بر آی و از من نوشابه بگیر . مرا بستای ؛ آنچنان که واپسین سوشیانتها مرا خواهند ستود. »^۵

در ادامه هوم اشاره می کند که نخستین کسی که از من شراب گرفت ، ویونگهان بود که به پاداش اینکارش خداوند جمشید را به فرزندی به او داد و نفر دوم آتیین بود که خداوند به پاداش ، فریدون را به او داد ، و نفر سوم اترت نام داشت که به پاداش کارش خداوند گرشاسب را به او داد و نفر چهارم نیز پوروشسب است که مزدا زرتشت را به فرزندی به او داد، پس از پایان

^۱ - شیر هوم

^۲ - اوستا ، ترجمه جلیل دوستخواه ، جلد نخست ، ص ۱۰۷

^۳ - هوم یشت

^۴ - همان ، ص ۱۳۶

^۵ - همان ، ص ۱۳۶

گفتگو زرتشت به ستایش هوم می پردازد و صفاتی خداگونه را به او نسبت میدهد صفاتی نظیر :
 دور دارنده مرگ - دادن پسران نامور به زنان زاینده - کمک کننده به دلیران اسب سوار -
 کمک کننده به موبدانی که به دیگران اوستا می آموزانند - کمک کننده به دوشیزگان شوی
 ناکرده برای یافتن شوهرانی پیمان شناس و...

در اوستای نو هوم بیش از صد بار ستایش شده است و بسیاری از آنها از زبان خود زرتشت
 می باشد در حالی که در گاتاها ، مشروب سکر آور تنها دو بار نکوهش شده است .

هوم در متون پهلوی :

در نوشته های پهلوی که متاخر تر از اوستاست ، هوم یکی از ایزدان است و ستوده شده
 است ، در بندهش می خوانیم :

« هوم دور دارنده مرگ که به هنگام فرسکرد / نوشگی را از او آریند ، گیاهان را سرور است

»^۱

در گزیده های زاد اسپرم هوم به یاری ایزد تیشتر می رود تا آفرینش را گسترش دهد و در
 مینوی خرد ، هوم مرتب کننده مردگان یاد شده و در پاسخ دانا ، مینوی خرد می گوید :

« هوم مرتب کننده مردگان در دریای ووروکش در ژرفترین جای رسته است و ۹۹۹۹۹

فروهر پارسایان به نگاهبانیش گماشته شده اند ... »^۲

در ارداویرافنامه نیز ارداویراف موبد پس از خوردن می و منگ که گویا هوم مخلوط با مواد
 مخدر می باشد ، سفری روحانی را به بهشت و دوزخ آغاز می کند ؛ در منظومه درخت آسوریک بز

^۱ - دادگی ، فرنخ ، بندهش ، ترجمه مهرداد بهار ، ص ۸۷

^۲ - مینوی خرد ، ترجمه احمد تفضلی ، ص ۷۰

در مناظره با نخل میگوید که از شیر من در ترکیب با هوم در مراسم نیایش استفاده می شود:

« جز از من که بز هستم ، هیچکس یستن نتواند ، چه شیر از من کنند ، اندر یزش یزدان

، گوشورون ایزد ، همه چهارپایان ، و نیز آن هوم جنگاور را نیرو از من است . »^۱

در روایت‌های پهلوی داتستان دینیک گفته شده است که کی گشتاسب حامی زرتشت از

هوم و منگ می نوشد و روانش به "گرودمان"^۲ می رود « اورمزد نریو سنگ را با این واژه ها

فرستاد : آگاهانه برو و به او بگو بنگ را با شراب در آمیز و به ویشتاسب بده ... »^۳ منظور از بنگ

در اینجا ماده ای مخدر است که با شراب هوم مخلوط شده که موجب ایجاد حالت خلسه در

انسان می شود. همانطور که پیشتر اشاره شد دراوستای کهن یا گاتاها هیچ نشانی از واژه هوم به

چشم نمی خورد و تنها دو بار با ذکر صفت از مشروبی سکر آور با دو صفت زهرابه دیوانه گی آور

و دور کننده مرگ نام برده شده است و در هر دو بار نکوهش شده است ، مورخین این مشروب

سکر آور را همان هوم پنداشته اند و معتقدند کرپن های مادی با تحریف پیام راستین زرتشت در

اوستای نو، هوم منفور زرتشت را دوباره وارد آیین زرتشت کرده اند ، البته نکوهش مصرف زهرابه

دیوانگی آور در گاتاها به خوبی تصریح شده است اما در بخش دیگر در وصف مشروبی با صفت

دور کننده مرگ تنها صفت آن رد شده است و مصرف آن نکوهش نشده است ، شواهد گیاه

شناسی حکایت میکند که وصف زرتشت از مشروب با صفت زهرابه دیوانگی آور در گاتاها با

خواص هوم مطابقت نمی کند ، هوم یا افدرا دارای خواص دارویی و پزشکی شناخته شده ای

مانند : تسکین درد ، ضد افسردگی ، مدر ، گشاد کننده عروق ، لاغر کننده ، ضد آسم و... می

^۱ - آسانا، جاماسب جی، متون پهلوی ، ترجمه سعید عربیان ، ص ۱۴۸

^۲ - بهشت

^۳ - ویدن گرن ، گنو، دینهای ایران ، ترجمه منوچهر فرهنگ ، ص ۱۰۷

باشد ، و امروزه به صورت شربت یا قرص یا دمنوش مصرف طبی دارد و جزو مواد افیونی ، مخدر یا سکر آور به شمار نمی رود ، از طرف دیگر اگر هم مطابق گفتار این مورخین منظور از مشروب زیان رسان درگاتاه، هوم باشد ، مغان مادی پس از مرگ زرتشت میبایست با توجه به علاقه ای که به هوم داشتند این چند بند گاتاه در نکوهش هوم را میزدودند در حالی که می بینیم این بندها سالم به ما رسیده است ، پس نتیجه می گیریم که هوم در زمان زرتشت نیز تقدس خود را از دست نداده بوده و منظور زرتشت از زهرابه دیوانگی آور می توانسته مشروب های دیگر مانند منگ باشد که تخدیر کننده بوده اند و این مشروبهای تخدیر کننده از مواد گوناگون مانند دانه های شاهدانه استخراج می شده است ، در بخش دیگر گاتاه از مشروب دور کننده مرگ نام برده است این یکی از صفات هوم می باشد که زرتشت این ویژگی آن را تنها رد کرده است اما مصرف آن را ممنوع اعلان نکرده است ، پس در این مورد خاص نمی توانیم بگوییم که پیام گاتاه در اوستای نو و متون پهلوی تحریف شده است .

۲-۵-۲-۲. خوراک انوش

پس از آنکه ارداویراف از معراج باز میگردد موبدان از وی می خواهند که داستان معراج خود را برای آنها شرح دهد و ارداویراف میگوید که به آدم گرسنه و تشنه نخست باید غذا داد و سپس از وی پرسید پس « دین دستوران فرمان دادند که خوراک انوش خوش خوراک خوب پخته شده و خوش بوی و خوردنی و آب سرد و می بیاورند . »^۱ منظور از خوراک انوش پاد زهری است که خاصیت آن از بین بردن اثرات منگ است، انوش همچنین اکسیر بی مرگی و نوشداروی جوانی است .

^۱ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار ، ص ۵۰

۲-۵-۳-۲-۳ درون و میزد

پس از بازگشت ارداویراف از معراج موبدان برای وی غذایی فراهم می کنند تا پس از رفع گرسنگی و تشنگی شرح سفر خود را باز گوید تا دبیران بنویسند :

«آنان درون یشتند و ویراز باج گرفت و خوراک خورد و میزد انجام داد و باج بگفت.»^۱

کلمه درون در اوستا به معنی نصیب بهره و دارایی است و اصطلاحاً به سهمی گفته می شود که در طی مراسم دینی به خدایان تقدیم می شود ، «اما در آثار پهلوی و استعمال امروزی درون قرصه نان نازکی است که از خمیر بر نیامده گندم درست می کنند . در مراسم یسنه همراه با این نان ، کره که نماینده جهان حیوانی است و اصطلاحاً آن را گوشوداگ می نامند ، دعا خوانده می شود و از این هر دو "زوت"^۲ در ضمن های هشتم یسنه می خورد . مراسم درون از های سوم تا های هشتم یسنه ادامه می یابد و اصطلاحاً آن را درون یشتن می نامند.»^۳

در متن زیر عقیقی جایگاه رسم درون را به خوبی در دیانت زرتشت مشخص نموده است:

«در بامداد چهارمین روز درگذشت به خشنودی رشن ، اشتاد ، وای وه ، و اردا فروهر باید سه درون یشت و بر درون اردافروهر یک دست جامه کامل ، که بهتر است دوخته باشد و نیکوتر نهاد ... و به کسی به ویژه ردان و دستوران داد و آن جامه را اشدوداد می خوانند ، یعنی بخشش کردن به نیکان . امروزه یکدست جامه شخص درگذشته را همراه با عکس او بر سفره می گذارند و دیگر لباس های او را به نیازمندان یا دوستان می دهند ، و پارچه سفید به اندازه هفده گز و نیم برای مردان و شانزده گز و نیم برای زنان ، هم در بامداد چهارم و هم در دهه و سی روزه و سال و نیز جشنهای سالیانه در سال اول و نیز همه سال در گاهنبار پنجه بر سفره می نهند.»^۴

در کتاب دیگری تحت عنوان گجستک ابالیش که گویا در زمان مامون توسط موبد زرتشتی آذر فرنبغ نوشته شده و شرح مناظره و پیروزی وی بر یک نومسلمان به نام عبدالله میباشد ، آمده

^۱ - همان ، ص ۵۰

^۲ - موبد اجرا کننده مراسم

^۳ - مینوی خرد ، ترجمه احمد تفضلی ، ص ۹۳

^۴ - شایست و ناشایست ، ترجمه کتابیون مزدا پور ، ص ۱۶۷

که ابالیش روزی گرسنه و تشنه به آتشکده ای رفته و میخواست در مراسم باج که انجام نیایش بر روی غذا بوده شرکت کند ولی موبدان چون او را نمیشناختند وی را به آتشکده راه ندادند و او نیز از آیین زرتشت به اسلام گروید ، لازم به ذکر است رسم نیایش بر روی غذا به هدف متبرک کردن آن در ادیان دیگر مانند مسیحیت ، یهود ، اسلام و غیره نیز وجود دارد.

میزد نیز به معنی خوردنی مانند گوشت و نان و میوه است که در جشن های دینی بر سر خوان می نهادند. در اوستا نذر یا فدیة و نیاز غیر مایع که به پیشگاه ایزدان تقدیم می شده نیز میزد گفته شده است ، در گاتاها زرتشت با تعظیم و تکریم میزد خود را تقدیم پیشگاه اهورا و اشا می کند تا همه را از پرتو منش پاک برای بهشت برین آماده سازند.

در روایت پهلوی داتستان دینیک درباره روش خوردن "دَرَوَنَ مَیَزَد" می خوانیم:

« هست آب به درون همچون آب به دریا ... اندر میزد پاره ای بادرنگ (ترنج) خورید از او باد خیزک به درنگ نبود ... مَیَزَد مه (بهتر) است دست شستن ... و بستر و بالش راحت نهادن ...»^۱

در ادبیات فارسی واژه میزد به معنی مجلس شراب و عشرت و مهمانی بکار رفته است ؛ فرخی در این زمینه می سراید:

«ای به میزد اندرون هزار فریدون - وی به نبرد اندرون هزار تهمتن

اندر میزد با هنر دانش - و اندر نبرد با هنر بازو.»^۲

در ضمن لازم به یاد آوری است که جایی که میزد در آن گسارده می شده میزدکده بوده که صورت نوین آن میزکت و مزکت و عربی شده آن مسجد می باشد.^۳

۲- ۵-۲-۴. خوراک های ممنوعه مذهبی

در ارداویرافنامه خوردن "نسا"^۴ ، چرک و مدفوع ممنوع شناخته شده است ، در فصل

^۱ - نوعی آبگوشت دعا خوانده شده

^۲ - عقیقی ، رحیم ، اساطیر و فرهنگ ایران ، ص ۱۵۲

^۳ - همان ، ص ۶۲۹

^۴ - همان ، ص ۶۲۹

^۵ - مردار

۹۸ همین کتاب از مجازات زن و مردی نوشته که :

«گوشت مردار خوردند و "ببرک آبی" را در آب کشتند و دیگر آفریده های اورمزدی را زدند و کشتند.»^۲

متن پهلوی اندرز دستوران به بهدینان علاوه بر اینکه خوردن گوشت مردار را نکوهش کرده دلیل مذهبی آن را نیز ذکر کرده است:

«اگر پرسیده شود که چرا گوشت مردار نخورند؟ گفته شود بدین سبب که دیوان در آن تباهی می کنند و آن به زیان مردمان میتواند باشد.»^۳

البته همان گونه که خوردن مردار و چرک و مدفوع در این جهان نکوهش شده در جهان دیگر خوردن آن به عنوان مجازاتی برای روان بدکاران در نظر گرفته شده است در داتستان دینیک در این زمینه می خوانیم :

« به روان دروندان گویند که پرسش از او مکنید و او را خورش "ارزانی" دهید و دروندان گویند بهتر است که او را گندی دهیم که تازه ریده است و یا او را آن گندی دهیم که تازه نه ریده است؟ اهریمن گوید که او را گند تازه دهید، چه روان دروندان را تا تن پسین خورش این است »^۴.

در ادامه فصل ۹۸ ارداویراف از مجازات سخت کسانی سخن می گوید که در گیتی خوراک و جامه از خود دریغ داشتند و به مستحقان نیز ندادند و خود و اطرافیانشان را گرسنه و بی جامه نگاه داشتند، در اوستای نو درباره غذای زنی که دچار عادت ماهیانه شده است می نویسد:

«چه اندازه خوراک و چه اندازه نان باید برای او ببرند؟ تنها به اندازه دو دینار نان و به

اندازه یک دینار شیریا (شیربرنج) تا مبادا نیرو بگیرد.»^۵

^۱ - سگ آبی

^۲ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۶۶

^۳ - آسانا، جاماسب جی، متون پهلوی، گزارش سعید عربان، ص ۱۶۲

^۴ - درخور

^۵ - غیفی، رحیم، اساطیر و فرهنگ ایرانی، ص ۶۰

^۶ - اوستا، ترجمه جلیل دوستخواه، جلد دوم، ص ۸۲۷

در روایت پهلوی خوردن همه جانوران مفید به غیر از سگ، کلاغ سیاه، کرکس و مرغ شکاری توصیه شده است:

«گوسپند»^۱ دویست و پنجاه و دو نوع است و آن به پنج شکل است: گونه ای که او را سنب دوگانه است چون گاو، گونه ای آن که او را سنب گرد است چون اسب، گونه ای آن که پای چوچان شتر است. گونه ای مرغ، گونه ای آبی و ماهی ... جز سگ و "سارگر"^۲ و کلاغ سیاه و "دالمن"^۳، بقیه را باید خورد، سگ را بدان سبب که نطفه کیومرث در او است و سارگر و کلاغ سیاه و دالمن را به سبب آن که تن همه آلوده است و برای جسد خوردن آفریده شده اند نباید خورد.^۴

البته جانوران غیر مفید خرفستران نامیده می شوند که زاده اهریمن هستند و آلوده می باشند و نه تنها نباید آنها را خورد بلکه با خرفسترغن که نوعی ابزار است، باید آنها را از بین برد، مانند: مگس، پشه، کرم، وزغ، مار و...؛ گزیده های زاد اسپرم خوردن کنجد و "گرگر"^۵ و "شاخ میشو"^۶ را موجب رشد مغز می داند و آویشن را جگر بند می نامد؛ در کتاب پهلوی اندرز دستوران به بهدینان زرتشتیان را به: «پرهیز از سخن گفتن هنگام غذا خوردن و پرهیز از خوردن گوشت تا سه شب در خانه ای که کسی در گذشته است.»^۷ سفارش می کند و دلیل آن آن را آلوده شدن انسان توسط دیو نسر وشت پتیاره می داند که موجب کم شدن عمر و سخت جان دادن می شود، در ارداویرافنامه نیز صحبت کردن هنگام غذا خوردن نکوهش شده است.

۲-۶. ردپای پوشاک رایج جامعه ساسانی در ارداویرافنامه

در ارداویرافنامه ذکر پوشاک خاصی نشده است، در فصل دوم ارداویراف هنگام آماده

^۱ - جانور مفید

^۲ - نوعی مرغ شکاری

^۳ - کرکس

^۴ - بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۹۸

^۵ - نوعی یاقلا

^۶ - نوعی ماش

^۷ - تفضلی، احمد، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، ص ۱۸۹

شدن جهت معراج سرو تن می شوید و جامه نو می پوشد و خود را خوش بو میکند، در فصول بعدی کتاب هنگام صحبت درباره مجازات روان زنان روسپی آنها را برهنه و سرشار از چرک و بوی تعفن به تصویر می کشد و این نشان می دهد که جدا از نوع پوشاک خود پوشاک و تمیزی و نو بودن و خوشبو بودن آن در نزد ایرانیان مهم بوده و ایرانیان برخلاف رقبای رومی و یونانی خود از برهنگی و فرهنگ آن که اسکندر مقدونی و حکام سلوکی درصدد ترویج آن بودند گریزان بوده اند و فرهنگ هلنی علی رقم ۷۲ سال تسلطش بر جامعه ایرانی نتوانست تاثیر چشمگیر و ماندگاری بر روی ایرانیان بگذارد.

۲-۷. ردپای معماری رایج جامعه ساسانی در ارداویرافنامه

سلسله ساسانیان با آن همه کوششی که در زنده کردن عظمت ایران داشت و ایران را به همان شوکت زمان هخامنشیان رساند و مملکتی را که در زمان هخامنشیان تجزیه شده بود دوباره متحد ساخت تنها چیزی را که به شکوه و جلال پیشین نرساند معماری بود و آثاری که از دوره ساسانی باز مانده اندک است و آن نیز رو به ویرانی است، بیشترین آثار بجا مانده از آن دوره چهار تاقی هایی هستند که اکثرا تنها ستونهایی از آنها باقی مانده است، البته آثار معماری ساسانی (مانند مسجد تاریخانه دامغان) نیز در دوران اسلامی دیده می شود.^۱

در چندین فصل از کتاب ارداویرافنامه می توان اطلاعاتی در زمینه نوع مسکن ایرانیان در دوره ساسانی پیدا کرد، نخستین نوع مسکن یا بنا که در فصل یک کتاب به آن اشاره شده است اماکن مذهبی می باشد، در فصل نخست گفته میشود که اسکندر اوستا و زند را که با آب زر بر روی پوست گاو نبشته شده بود و در استخر پاپکان در "دژنپشت"^۲ نگهداری می شد سوزاند و از بین برد، پس مطابق نوشتار کتاب همواره جایگاهی خاص جهت نگهداری متون دینی وجود داشته است که آنها را از خطر تغییر و تحریف و بلایای طبیعی دور نگاه دارند. دومین بنای مذهبی که در فصل اول کتاب ذکر شده است آتشکده آذر فرنبغ می باشد که انجمن موبدان در

^۱ - نفیسی، سعید، تاریخ تمدن ایران ساسانی، ص ۱۰۳

^۲ - احتمالا کعبه زرتشت

آن گرد آمدند و با گرد آوردن هزاران ایرانی توانستند فرد مورد نظر خود را جهت معراج به عالم روحانی پیدا کنند، پس این آتشکده ویژه موبدان باید مکانی خاص و بسیار مهم و معروف بوده باشد که در بین تمامی آتشکده های ایران چنین امر مهمی در آن اتفاق افتاده و محل تجمع موبدان و مردم انتخاب شده است، «آذر فرنبغ نام یکی از آتشکده های مهم دوره باستان است که به طبقه روحانیان اختصاص داشته است.»^۱ کریستین سن مکان آتشکده آذر فرنبغ را کاریان فارس می داند.^۲

از سومین بنای مذهبی در فصل دوم تحت عنوان مان مینو یاد شده است که گویا آتشکده ای بوده که در آنجا ایزد آذر به صورت مینوی ستایش میشده و روان ارداویراف در این آتشکده به معراج میرود به نظر نگارنده این آتشکده احتمالاً بخشی از آتشکده آذر فرنبغ بوده و در زیرمجموعه آن قرار داشته است.^۳ در فصل دوم کتاب هفت خواهر ارداویراف در مخالفت به معراج برادرشان خانواده خود را به خانه ای تشبیه کرده اند که هفت تیر دارد و یک ستون و اگر این یک ستون را بردارند هفت تیر می افتند، مطابق این بند از کتاب نوعی از مسکن در دوره ساسانی خانه هایی با سقف چوبی بوده که ستونی^۴ آنها را نگاه می داشته است و این نوع از خانه های چوبی امروزه نیز در مناطق روستایی کشورمان مرسوم است.

۲-۸. نتایج فصل دوم :

همانگونه که در نمودار ۲-۱ آمده در صد اندکی از فصول ارداویرافنامه به ساختار های اقتصادی اختصاص یافته است، این خود به دلیل رویکرد مذهبی ارداویرافنامه است، همین بخش اندک اختصاص یافته به ساختار اقتصادی نیز خود دارای درونمایه و رویکرد مذهبی است، در بخش ساختار خوراکیها ملاحظه شد که تمامی خوراکیهای نام برده شده در کتاب نظیر: می و منگ گشتاسبی، درون و میزد، شربت انوش و حتی خوراکیهایی که در دوزخ به دوزخیان داده می

^۱ - عقیفی، رحیم، اساطیر و فرهنگ ایران، ص ۴۱۶

^۲ - همان، ص ۴۱۷

^۳ - مانند بارگاه امام رضا (ع) که از چندین صحن تشکیل شده است.

^۴ - از جنس چوب، خشت، آجر و ...

شود بر خواسته از آیین زرتشت هستند و نه تنها در دیگر متون پهلوی نام برده شده اند بلکه دارای جنبه تقدیس یا تقبیح دینی نیز هستند، در بخش ساختار مشاغل نوعی هماهنگی مابین این مشاغل و ساختار طبقاتی جامعه ساسانی مشاهده می شود به گونه ای که مشاغل طبقه بزرگان و روحانیون که در راس طبقه اجتماعی هستند جایگاه بالایی نیز در ارداویرافنامه دارند و ارزانیان و برده گان در پایین ترین جایگاه قرار گرفته اند، در بخش پوشاک و مسکن هر چند که مطلب اندکی در کتاب آمده ولی آن نیز پوششی مذهبی دارد و هم راستا با فرهنگ جامعه زرتشتی ساسانیست، در بخش محصولات فناوری نیز تمامی این محصولات نظیر: سنگ و قفیز و ترازو و دلو...علاوه بر جنبه اقتصادی دارای کارکرد دینی نیز هستند به گونه ای که از آنها گاه برای سنجش اعمال مجرمان و نیکوکاران و گاه برای مجازات گناه کاران استفاده می شود، با نگاهی اجمالی به ساختارهای اندک اقتصادی کتاب به راحتی می توان نوعی همسویی و هماهنگی بین ساختارهای اقتصادی جامعه ساسانی و ساختارهای اقتصادی ارداویرافنامه دست یافت.

فصل ۳: بررسی محتوای اجتماعی ارداویرافنامه

۳-۱. مقدمه:

اگر جامعه‌ای خواهان بقاء خود است؛ باید نیازهای اساسی و اجتماعی معینی را برآورده سازد. شیوه‌های برآوردن این نیازها را "نهاد اجتماعی"^۱ می‌گویند. در واقع، نهادها مجموعه ثابتی از ارزش‌ها، هنجارها، پایگاه‌ها، نقش‌ها و گروه‌هایی هستند که حول محور یک نیاز اجتماعی و اساسی به‌وجود می‌آیند. بدین ترتیب، نهاد خانواده، تربیت و پرورش فرزندان را تدارک می‌بیند و نهاد آموزش و پرورش، دانستنی‌های فرهنگی را به نوجوانان منتقل می‌سازد. نهاد قضائی نیز که یکی از قدیمی‌ترین نهادها است، به دنبال کشف علت‌های کجروی و کوشش برای پیشگیری و درمان نیست، بلکه هدف اصلی آن، انتقام و قصاص است و در پی آن است تا با ایجاد ترس، تنبیه و توبیخ فرد خاطی، دیگران را از راه وی برحذر دارد.

ساختار اجتماعی نیز مبین روابط اجتماعی است و تعاریف متعددی از آن صورت گرفته است ، برای نمونه پیتر بلاو آن را بدین سان تعریف کرده است :

«توزیع جمعیتی مردم در جایگاه های اجتماعی به موازات خطوط گوناگون و جایگاه‌هایی

که بر روابط نقش مردم و کنش متقابل اجتماعی آنها تاثیر می گذارند.»^۲

آنچه که در این فصل از ساختارها و نهاد های اجتماعی مورد بررسی قرار می گیرد عبارت است از : اقشار و طبقات جامعه ساسانی ، نهاد خانواده ، نهاد حقوق قضا و جزا و نهادهای کنترل اجتماعی و نهاد دین در ارداویرافنامه و متون پهلوی.

^۱ - Social Institution

^۲ - ریتزر، جورج، نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، ج ۳، ۱۳۷۷.

۳-۲. اقشار و طبقات جامعه ساسانی:

در تمدن آریایی ایرانی، مردم را به مناسبت مشاغلشان به سه طبقه تقسیم کرده بودند،^۱ در عصر ساسانی به تدریج طبقه بندی چهارگانه جامعه شکل گرفت: ۱ - روحانیون ۲ - جنگاوران یا ارتشتاران ۳ - دبیران ۴ - توده ملت که شامل: روستاییان و صنعتگران و شهریان می شدند.^۲ بنا به کتاب تاج، اردشیر بابکان نخستین پادشاهی بوده است که برای ندیمان و درباریان خود درجات و مراتبی معین کرد و زمام سیاست و تدبیر ایشان را به کف گرفت. او ندیمان و درباریان را به سه طبقه تقسیم کرد. که این نظام طبقاتی اردشیر بیش از همه عامه مردم را در فشار قرار داد.^۳ منابع موجود با تفاوت‌هایی می نویسند که در عهد اردشیر اول تقسیم به چهار طبقه یا رسته طبق کتاب مقدس زرتشتیان مقرر گشت.^۴ شایان ذکر است که به یقین نمی توانیم بگوئیم از چه زمانی سامان و تقسیمات طبقاتی به اوج صلابت خود رسیده و حتی میزان این صلابت و استحکام به راستی تا چه اندازه بوده است. شاید بتوان گفت در پایان سده سوم میلادی این سامان و صلابت طبقاتی شروع به شکل گیری کرده است. از منابع گوناگون چنین بر می آید که چهار طبقه یا گروه از سوی دولت و دستگاه مذهبی به رسمیت شناخته می شده اند.^۵ هنگامی که مذهب زرتشتیان در ایران رسمیت یافت مطابق سنت مذهبی به استحکام طبقات اجتماعی کمک کرد. در دربار مقام هر کس معین بود.^۶ حتی در مجلس های رایزنی و یا بارهای شاهی و به هنگام حرکت شکوهمند شاهنشاه به شکار و یا پیکار، پایه وران دولتی در سمت راست و یا چپ شاهنشاه با دقت بر جای خود قرار می گرفتند. اصول تشریفات دربار به طور دقیق و مو به مو تدوین شده، حال این سوال پیش می آید که آیا انتقال از طبقه ای به طبقه دیگر ممکن بود؟ نظام طبقاتی مذکور، به هیچ وجه مانند نظام کاستی هندوستان، خشک و سخت نبود، از آن رو که هر کس به اجازه پادشاه می توانست بر کشیده شود یا حتی فرو کشیده شود گو اینکه

^۱ - نفیسی، سعید، تاریخ تمدن ایران ساسانی، ص ۳۲

^۲ - کریستن سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ص ۱۱۰

^۳ - بیانی، شیرین، شامگاه اشکانی و بامداد ساسانیان، ص ۶۳

^۴ - پیگولوسکایه، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم، ترجمه کریم کشاورز، ص ۹۱

^۵ - دریایی، تورج، شاهنشاهی ساسانی، ترجمه مرتضی ناقب فر، ص ۱۴۳

^۶ - امامی شوشتری، محمد علی، تاریخ شهریار، ص ۱۵

چنین حرکتی کم بود.^۱ اگر در کسی استعدادی بسیار بروز کرد، آن را به عرض پادشاه برسانند تا بعد از امتحان آن شخص به وسیله موبدان و هیربدان و تائید ایشان، به طبقه بالاتر ملحق شود، ولی این سوال مطرح می شود که چرا مورخانمانند گیرشمن می گویند عبور از یک طبقه به طبقه دیگر غیر ممکن بود. آیا چون این انتقال بسیار محدود صورت می گرفت باعث چنین اشتباهی می گردید. یا خیر؟ شاید انتقال از طبقه به طبقه دیگر و سختگیری که در این زمینه صورت می گرفت و آن داستانی که در مورد انوشیروان و کفشگر روایت شده است بیشتر مربوط به رفتن به طبقه دبیران بوده باشد و بیشتر مناصب افراد در این طبقه موروثی بودند. شاید بتوان گفت که در اکثر طبقات کار پدران با فرزندان انتقال می یافت. همین باعث می شد که مورخین از نظام کاست خشک ساسانی صحبت کنند. نکته مهمی را که در منع انتقال از طبقه ای به طبقه دیگر باید در نظر گرفت این است که پادشاهان ساسانی با این امر وضع سلطنت را در خاندان ساسانی تثبیت می کردند. یعنی فردی بایستی به وضع موجود در طبقه خود قانع شود و طمع در مقاماتی که به طبقه بالاتر باشد نبندد و اعضای خاندانهای مقتدر^۲ نیز طمع در سلطنت نبندند درباره ی اقشار و طبقات در زمان ساسانیان نظریات گوناگونی ارائه شده است. با وجود این موضوع هنوز جای بحث بسیار دارد، زیرا توافق نهایی درباره آن میان مورخان و محققان وجود ندارد؛ زیرا پاره ای از آنان با توجه به مناسبات تولیدی عصر ساسانی آن را در ردیف نظام برده داری محسوب کرده اند.^۳ با توجه به این که "ناشهروندان"^۴ عصر ساسانی با توافق مالک می توانستند بخشی از خود را و یا تماماً آزاد کنند و به رعایای شاهنشاه تبدیل شوند این نظریه منتفی است. پاره ای دیگر نظام قشریندی عصر ساسانی را در ردیف نظام کاستی طبقه ای محسوب کرده اند. اما با توجه به ویژگی نظام طبقه ای^۵، این نظام کاملاً مطابق با عصر ساسانی ساسانی نیست. پاره ای از مورخان شوروی سابق، شرق شناس، مورخان غربی و حتی ایرانی با

^۱ - فرای، ریچارد، میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، ص ۵۱۴

^۲ - به جز خاندان سلطنتی

^۳ - پیگولوسکیا، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم، ترجمه کریم کشاورز، ص ۶۸

^۴ - بردگان

^۵ - اهمیت تفاوت های اقتصادی میان مردم، نابرابری در دستمزد، شرایط کار، مالکیت ثروت، شغل، ... و نیز محدود بودن نقش عوامل سنی، نژادی، قومیت، پیشینه ی خانوادگی و..

وجود آنکه دیدگاه های متفاوتی در زمینه مسائل تاریخی دارند و باید جداگانه دسته بندی شوند، اما به صورت هماهنگ و واحد نظام حاکم بر ایران عصر ساسانی را فئودالیت می دانند اما نظام فئودالیت، مخصوص جوامع اروپایی قرون وسطی است. اما با توجه به برخی از ویژگی های فئودالیسم شرقی به نظر می رسد در هنگام ضعف شاهان ساسانی تا حدی نظام فئودالی و در هنگام سلطنت شاهان مقتدر و گسترش دیوان سالاری نظام پاتریمونیالیسم بر ایران حکمفرما بود در تقسیم بندی اقشار ساسانی دو عنصر مالکیت و نسبت بود که جامعه طبق آن به چهار قشر روحانیون، نظامیان، دبیران و عامه تقسیم می شد. اهتمام اشراف جهت انتساب به خاندان های کهن و همسایگان میان خون، نسب و شغل خویشکاری که از خصایص عالم روحانی نیز بود،^۱ و نیز ازدواج با محارم که به پایداری دودمان می انجامید، و باعث رستگاری می شد.^۲ و همچنین داشتن قدرت سیاسی از مهم ترین عوامل و ملاک های قشر بندی اجتماعی عهد ساسانی است که بر اساس آن جامعه به دوقشر حاکم و غیرحاکم تقسیم می شد. لذا عواملی از جمله اقتدار سیاسی^۳ اقتدار اقتصادی اجتماعی^۴ معیارهای اصلی قشر بندی عصر ساسانی هستند.

ساختار اجتماعی ایران به تدریج در روزگار ساسانیان نظم و تکامل یافت. در طول حکومت ساسانیان تحولات در ساخت سیاسی، اجتماعی و اداری به دگرگونی و تحول در روابط اقشار اجتماعی منجر شد. تا قبل از قرون ششم میلادی بر اساس متون سنتی و مذهبی سه قشر روحانیان، جنگیان و کشاورزان از سوی دولت و نهاد مذهبی رسمیت یافتند زیرا از آن پس امور دیوانی و غیرمذهبی که قبلاً در اختیار روحانیون بود و به دبیران سپرده شد و امور تجاری و پیشه وری که وظیفه ی کشاورزان تلقی می شد از یکدیگر منفک شد. این تقسیم بندی مطابق با اوضاع سیاسی تدوین گردید.^۵

مورخان جدید علاوه بر خاندان شاهی و گروه های اشرافی، اقشار اجتماعی عصر ساسانی را عبارت از روحانیان، جنگاوران، دبیران، کشاورزان گله دار، صنعتگران، بازرگانان و

^۱- ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، صص ۱۱-۲۱

^۲- شایست و ناشایست، گزارش کتابیون مزدا پور، صص ۲۳۳-۲۳۶

^۳- قدرت

^۴- خون و نسب

^۵- کریستین سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، صص ۲۲-۳۱

ناشهروندان می دانند. شایان ذکر است که هر یک از اقشار چهارگانه در درون خود خرده تقسیماتی داشتند و از طریق روسای خود با دولت و حکومت مرتبط می شدند قشر ممتاز جامعه که از حامیان اصلی حکومت ساسانی بودند با شاه و اشراف منافع مشترک داشتند .

۱-۲-۳. طبقه اشراف

برترین قشر عصر ساسانی اشراف بودند که علاوه بر داشتن اصالت و نسب بالا با تصاحب املاک فراوان و مهم ترین مناصب لشکری و کشوری و برخورداری از بهترین نوع تحصیلات و سبک زندگی دارای اقتدار سیاسی اقتصادی و اجتماعی بودند و خود به ترتیب به پنج دسته تقسیم می شدند. شهرداران، واسپوهران یا اهل البیوتات اعضای هفت خاندان بزرگ^۱ شامل شاهزادگان، اعضای خاندان ساسانی و نوادگان غیرمستقیم شاه و یا الاشراف شامل اشراف و زمینداران متوسط ولایات بودند که هسته ی آزادان و یا بخش اصلی سواره نظام ساسانی را تشکیل می دهقانان یا کذک خدایان در پایین ترین سلسله مراتب اشراف قرار داشتند و در واقع مالک واقعی روستاها بودند که به اتکای قدرت موروثی خود امور محلی را اداره می کردند.^۲ و به نوعی واسطه میان مردم و دربار بودند که با توجه به نسب به دو گروه کوچک و بزرگ تقسیم می شدند .

۲-۲-۳. طبقه روحانیون

در اوستا مردم به سه طبقه تقسیم شده اند: "آثرون"^۳، "رث اشتر"^۴ و "واستریه"^۵ . در این تقسیمات اجتماعی طبقه روحانیون جزء اولین طبقه محسوب می شوند. در طبقات چهارگانه ای که در زمان ساسانی به وجود آمد روحانیون باز جزء طبقه اول محسوب می شدند.^۶ تغییر جایگاه روحانیون در سلسله مراتب اجتماعی :

چنین به نظر می رسد که روحانیون از طبقه بانفوذ دوره ساسانی بودند ولی همیشه جزء

^۱ - خاندان : ساسان، کارن، اسپهبد، اسپندیاد، مهران و زیک

^۲ - تعالی نیشابوری ، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل، تاریخ تعالی ، ترجمه محمد فضائلی ، ص ۳۸

^۳ - روحانیون

^۴ - جنگجویان

^۵ - بزرگران

^۶ - یشت ها ، ترجمه ابراهیم پور داوود ، جلد دوم ، ص ۲۱۱

طبقه اول محسوب نمی شدند، چه بسا در طول دوران از نفوذ آن ها کاسته می شد، به خصوص در زمانیزدگرد اول از نفوذ آن ها کاسته شد هر چند که بعدها توانستند نفوذ خود را دوباره به دست آورند که بعدها خسرو انوشیروان هم از نفوذ آن ها کاست ، ولی این روحانیون بادرگیری هایی که با شاهان داشتند باعث سقوط ساسانیان گردیدند و از سوی دیگر در منابعی که طبقه روحانیون را جزء طبقه اول ذکر کردند شاید بخاطر نفوذی که روحانیون در امر کتاب با تحریف متون داشته اند باعث شد که میان مورخانی که به منابع دوره ساسانی دسترسی پیدا کردند اختلاف به وجود بیاید.

به طور کلی روحانیون در همه ی امور مهمه زندگی مومنان دخالت می کردند و زندگی روزمره آنان را کنترل می نمودند، روحانیون از این راه ثروت بی پایانی به دست آورده بودند و ضمن بسط قدرت خویش دولت مستقلی در داخل دولت تشکیل می دادند . در مسائل کلی و امور مملکتی نیز خصوصا هنگامی که نیروی شاهان رو به ضعف می نهاد روحانیون دخالت می کردند و با همدستی نجبا و اشراف جبهه ای در برابر شاه تشکیل می دادند. چنین صف آرائی ها و برخوردها، قدرت دولت ساسانی را تضعیف و به انحطاط آن کمک می نمود. روحانیون در انتخاب ولیعهد شرکت می کردند. چنانکه از میان شاهان ساسانی تنها اردشیر اول، شاپور اول، شاپور دوم و خسرو اول جانشین خود را برگزیدند. بعدها پادشاهی مقامی انتخابی در خاندان ساسانی گردید. تعیین پادشاه به انجمنی واگذار شده بود که از موبدان موبد، رئیس دبیران و فرمانده کل سپاه ترکیب یافت. در صورت عدم توافق بر سر انتخاب پادشاه، موبدان موبد پس از رای زنی با خاصگان روحانی خود درباره گزینش پادشاه تصمیم می گرفت از این گذشته، پادشاه پیش از آن که بمیرد حمایت اشراف و روحانیون را برای جانشین خود به دست می آورد، اما برای نشستن بر تخت شاهی همواره پشتیبان این دو طبقه ضروری بود، زیرا ولیعهد می بایست از آن اندازه تواناییهای جسمی و روانی که آنان را قانع سازد که وی برای پادشاهی مناسب است بهره مند باشد در ضمن روحانیون زمانی که می دیدند پادشاه مطابق تعالیم روحانی یا آیین زرتشتی رفتار نمی کرد نالایق به شمار می رفت و توسط روحانیون عزل می گردید.^۱ قوه قضائیه عملا به

^۱ - کریستین سن ، آرتور، ایران در زمان ساسانیان ، ترجمه رشید یاسمی ، ص ۳۵۹

روحانیون تعلق داشت و علم و دانش نیز در انحصار آنان بود. در هر یک از شهرها یک داور روحانی بر محاکمات نظارت داشت. زیر دست وی داوران دیگری در زمینه های مختلف مشغول فعالیت بودند. البته ریاست کل قضات با شخص شاهنشاه بود.

آیا قدرت روز افزون طبقه روحانیان زردشتی خطری برای حکومت محسوب نمی شد؟ اردشیر بابکان از همان ابتدا با تیزی خاصی خود به این مسئله واقف بود و به همین دلیل با در دست گرفتن ریاست مذهب و تثبیت مقام الوهی خاندان خویش در نزد مردم، به مهار کردن آن پرداخت. گذشته از آن، جاری ساختن خواسته و مال به سوی روحانیون حيله ای بود برای بستن دست و زبان ایشان در برابر دستگاه سلطنت. ولی قدرت روز افزون طبقه روحانیون که به خصوص با اتحاد با نجبا بزرگ تشدید گردیده بود، آن چنان نبود که بتوان با این حساب ها و پیشگیری ها جلوی فورانش را گرفت، در طول حکومت ساسانی به نوعی رقابت مداوم و نهانی بین دستگاه سلطنت و طبقه روحانیت زرتشتی پی می بریم و همچنین در می یابیم در حالی که هر یک از دو طرف بقای موجودیت خویش را در پشتیبانی از آن دیگری می دانست، معهذاً از کوشش به منظور تخفیف نیروی طرف مقابل باز نمی ایستاد.^۱ روحانیون برای تقویت نیروی سیاسی و اقتصادی خویش، جامعه ساسانی را به سوی خرافات و پیچیدگی های دینی سوق می داده اند. با توجه به مطالب فوق می توان استنباط کرد ضربه کاری که به ساسانیان وارد شد از طرف طبقه روحانیون بود که در نهایت باعث نابودی ساسانیان گردیدند.

مهم ترین آتشکده ایران آذر فرنبغ بود که به طبقه روحانیون اختصاص داشت، مجوس آن را بیشتر از آتش های دیگر تعظیم می نمودند.^۲ محل آتشکده آذر فرنبغ در کاریان فارس است که البته در این زمینه نقل و قول های زیادی بیان شده است.

۳-۲-۳. طبقه نظامیان

جامعه ایرانی، در اوستا به سه طبقه تقسیم شده است جنگجویان در جایگاه دوم قرار گرفتند، در ایران عهد ساسانی که بتدریج طبقه بندی چهارگانه جامعه شکل گرفت، باز جنگجویان

^۱ - بیانی، شیرین، شامگاه اشکانی و بامداد ساسانیان، ص ۴۱

^۲ - شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، ترجمه مصطفی خالقداد هاشمی، ص ۴۳۸

در دومین طبقه به عنوان پهلوی جنگجویان ارتش قرار گرفتند.^۱ جامعه ساسانی مزایای اشرافی بسیار از هر نوع را به این گروه اعطا کردند زیرا آن‌ها جان، مال پیروان خویش را برای رفاه، آسایش آنانی که کار می‌کردند قربانی می‌کردند خود را وقف جنگ با دشمنان وطن می‌کردند در حالی که عوام با آسودگی در کنار زن و فرزندانشان می‌زیستند و از آرامش، ایمنی و استراحت در خانه‌هایشان و رسیدگی به امور زندگی شان لذت می‌بردند. شایسته است که کارگران به آنان درود فرستند و در برابرشان تعظیم کنند و این مردان جنگی نیز بایستی به اشراف احترام بگذارند. با مطالعه متون پهلوی متوجه اهمیت مردان جنگی خواهیم شد، در شکنندگمانیک، چهار طبقه را یک انسان تصور نمود که دست آن را جنگجویان تشکیل می‌دهند. و این عقیده که وضعیت جنگجویان در انسان خیالی همچون دست در بدن است، و از این مطلب می‌توان پی به اهمیت مردان جنگی برد.

۳-۲-۴. دبیران و دیوانیان

دبیران یا زینت دهندگان مملکت در عصر ساسانی از قرن ششم میلادی به عنوان قشر جدید و در ردیف سوم جامعه عصر ساسانی قرار گرفتند، که علاوه بر تحصیلات عالی و تجربیات لازم به خاندان‌های سرشناس تعلق داشتند. آنان در ابتدای عصر ساسانی جایگاه والایی داشتند، اما در دوران حکومت شاپور اول تا نرسی با قدرت یابی کرتیر اقتدار دبیران کاهش یافت. دبیران دارای سلسله مراتبی بودند. در رأس دیوانیان "وزرگ فر مذار"^۲ قرار داشت.

برخی از آنان وظیفه‌ی جاسوسی را برعهده داشتند.^۳ آنان علاوه بر مناصب اداری برخی مناصب نظامی را نیز عهده دار بودند. خوارزمی دبیران دولتی را چنین می‌شمارد: «۱- "داد دبیر"^۴ - "شهر آمار دبیر"^۵ - "کدگ آمار دبیر"^۶ - "گنج آمار دبیر"^۷ - "آتش آمار دبیر"^۸ -

^۱ - کریستین سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسعی، ص ۲۴

^۲ - وزیر بزرگ

^۳ - پروکوپوس، جنگ‌های ایران و روم، ترجمه محمد سعیدی، ص ۱۹۲

^۴ - دبیر عدلیه

^۵ - دبیر عواید دولت شاهنشاهی

^۶ - دبیر عایدات دربار سلطنتی

^۷ - دبیر اصطلب شاهی

^۸ - دبیر عایدات آتشکده‌ها

۷ - "روانگان دبیر" ^۱ . ^۲ «

۳-۲-۵. توده مردم : کشاورزان ، دامداران ، صنعتگران و پیشه وران

درباره قشر متوسط جامعه ساسانی، اطلاعات چندانی در دست نیست. اما احتمالاً شامل مقامات دولتی پایین تر و در سطوح محلی و بخشی از جمعیت شهری مانند پیشه وران، صنعتگران، کاسبکاران، خرده فروشان و عمده فروشان بودند. ^۳

در دوران هخامنشی جامعه ایرانی به سه طبقه تقسیم شده است، طبقه برزگر در رده سوم قرار دارد، این طبقه بندی از تقسیمات اجتماعی بسیار قدیم است و بارها در اوستا به چشم می خورد فقط یکبار از طبقه دیگر نام می برد آن هم در یسنای ۱۹ فقره ۱۷ یک طبقه دیگر افزوده گردید که آن و در پهلوی و پازند هتخشاش گویند و از آن اهل حرفه و صنعت است، در طبقه بندی فوق هتخشاش جزو واستریوشان به حساب می آمدند. چون نوبت ساسانیان رسید، تشکیلات جدید در جامعه پیدا شد، که آن نیز مبتنی بر چهار طبقه بود. تفاوت این شد، که طبقه سوم را دبیران قرار دادند و کشاورزان و صنعتگران را در رتبه چهارم گذاشتند، سئوالی که مطرح است این است که آیا صنعتگران و کشاورزان یک طبقه بودند یا دو طبقه جداگانه. به نظر نگارنده کشاورزان و صنعتگران دو طبقه جداگانه هستند چرا که ساسانیان به کشاورزی اهمیت می دادند و حتی دین زرتشتی کشاورزی را تشویق می نمود و روحانیون زرتشتی و دین زرتشتی نسبت به طبقه پیشه وران دید منفی داشتند به همین خاطر اقلیت های مذهبی همچون مسیحیان به کار تجارت و بازرگانی و پیشه وری می پرداختند. با این دید منفی که نسبت به صنعتگران داشتند دور از ذهن می باشد که آن ها را یک طبقه بدانند. ولی ساسانیان به کشاورزی ارج می گذاشتند به خاطر اینکه آن ها تأمین کنندگان مالیات بودند و می توان گفت بعد از آنکه خسرو انوشیروان اصلاحات نظامی انجام داد دیگر کشاورزان مجبور به رفتن به جنگ نبودند و ما در منابع شاهد هستیم که هنگامی که شاهان ساسانی از جایی به جای دیگر سفر می کردند نهایت احتیاط را به خرج می دادند که به کشاورزان ضرری نرسد. داستان های زیادی در این زمینه در منابع ذکر شده

^۱ - دبیر امور خیریه

^۲ - کریستین سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ص ۱۴۵

^۳ - ویسهوفر، ایران باستان از ۵۵۳ پیش از میلاد تا ۱۵۳ پس از میلاد، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ص ۲۹۱

است. از این گذشته لازم است هر طبقه را جداگانه بررسی کنیم تا موضوع واضح تر گردد.

کشاورزان :

بررسی وضعیت طبقه کشاورزان و موقعیت اجتماعی اشان که عده آن ها فوق العاده زیاد و نقش اقتصادی آنان نیز از لحاظ تولید مستقیم حائز اهمیت بود بسیار دشوار است؛ چرا که در منابع ساسانی وضع آنان چندان روشن بیان نشده است^۱ کشاورزی در دوره ساسانی دارای اهمیت بود، چرا که بزرگترین منبع درآمد دولت ها در روزگاران گذشته، خراج زمینهای کشاورزی بوده است. شهریاران هر کدام به فراخور و توان خود در آباد کردن زمینهای کشاورزی و کمک به کشاورزان و رفع اجحاف از سر آنان کوشش بسیاری به خرج می دادند، سخت می کوشیده اند تا نگذارند انبوه کارگران و کشاورزان در زیر چکمه ستمگران لگدمال شوند در آئین مزدیسنی و متون دینی، کشاورزان و شبانان از جایگاه ویژه ای برخوردار بوده اند، ساسانیان به مرور زمان به کشاورزی بیشتر اهمیت می دادند چنانکه مهمترین اقدام اصلاحی انوشیروان، توجه به وضع دهقانان و اصلاح قانون مالیات بود او به خوبی می دانست که کمک به دهقانان و کشاورزان در حقیقت کمک به خزانه دولت است به همان اندازه که وضع کشاورزی خوب شود به همان اندازه هم دولت می تواند بر درآمد حاصل از طریق مالیات بر اراضی و سرانه اتکا داشته باشد. وی حتی در نحوه گرفتن خراج غلات و سایر محصولات کشاورزی تغییراتی داد.^۲ و مالیات ها را در سه قسط اخذ نمود. سومین آتشکده مهم کشور آذر برزین مهر یا آتشکده کشاورزان، در مشرق مملکت، در کوههای ریوند شمال غربی نیشابور، واقع بود.^۳ که اهمیت کشاورزی و طبقه آن ها را می رساند. در ادبیات دینی پهلوی، "مهینه و محترفه"^۴ چهارمین قشر اجتماعی محسوب شده اند.^۵ که به همراه عوام الناس و بردگان قشر فرو دست جامعه را تشکیل می دهند.

دامداران و شبانان :

^۱ - دیاکونف، م.م.، تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب، ص ۳۱۳

^۲ - دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، الاخبار الطوال، ترجمه محمد محمود مهدوی، ص ۱۱۱

^۳ - کریستین سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ص ۲۴۷

^۴ - کشاورزان، شبانان، پیشه وران، بازرگانان

^۵ - ابن اسفندیار، نامه تنسر، به سعی و کوشش مجتبی مینوی، ص ۵۷

آنان به همراه کشاورزان در متون مذهبی زرتشتی از اهمیت ویژه ای برخوردارند. عنوان برزیگر گله نشانی از آمیختگی اقتصاد کشاورزی و شبانی در بخشی از تاریخ ایران باستان است. در آیین زرتشتی آنان مراقب چهارپا و گوسفند در گیتی بودند، این موضوع آنقدر اهمیت داشت که بخش هایی از اوستا به احوال شبانان و سگان گله اختصاص یافته است.

عشایر و چادرنشینان :

از این قشر اطلاعات اندکی در دست است که شاید اسکان تدریجی آنان دلیل این موضوع بوده باشد، اما مهم ترین عشایری که ساسانیان و حتی در دوران اسلامی از میان آنان سربازگیری می کردند، کردها، دیلمیان، گیلاتیان و کرمانیان بودند.^۱

پیشه وران :

پیشه وران شمارشان از سه طبقه دیگر بیش تر بود و قانون شریعت زرتشتی نگرشی منفی درباره آنها داشت. و با آن که بازرگانان زرتشتی به مناطق دوردستی نظیر چین نیز معامله داشتند ولی حرفه بازرگان و پیشه وری نسبت به طبقات دیگر پست تر تلقی می شد و دید منفی زرتشتیان نسبت به طبقه پیشه وران و کسبه باعث شده بود که زرتشتیان به سوی این گونه پیشه ها کم تر روی بیاورند و اقلیت های مذهبی بیش تر به پیشه وری و تجارت بپردازند. بهترین صنعتگران و پیشه وران در استخدام کارگاه های سلطنتی بودند که به تولید برای شاهنشاه و خاندان اومی پرداختند.^۲ پیشه وران یک حرفه در شهرها در کوی های معینی منزل داشتند. شکی نیست که در قرن ششم اصناف پیشه وران وجود داشته است.^۳ این نکته در کتاب دینکرد ذکر شده و نشان می دهد که نظم و قاعده خاصی و درباره سلسله دکان های بازار که هر یک به پیشه وران مختلف تعلق داشته وجود داشته است.^۴ وظیفه صنعتگران در مینوی خرد آمده آنجا که دانا از مینوی خرد پرسید که وظیفه صنعتگران و مزدوران چیست؟ مینوی خرد پاسخ داد که وظیفه مزدوران این است که آن کاری را که ندانند دست بدان نبرند. شهرنشینی و ایجاد

^۱ - دریایی، تورج، شاهنشاهی ساسانی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، صص ۱۴۲ - ۱۴۳

^۲ - _____، تاریخ و فرهنگ ساسانی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ص ۱۵۳

^۳ - همان ص ۱۱۲

^۴ - پیگولوسکایا، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم، ترجمه کریم کشاورز، جلد یک، ص ۹۱

شهرهای جدید، علاقه شاهان ساسانی به ایجاد صنایع جدید و در نتیجه گسترش صنایع و تجارب و به موازات آن پیچیدگی و تنوع نیازهای اقشار شهری، نه تنها شهرها را به مراکز صنعتی و تجاری تبدیل نمود، بلکه مشاغل جدیدی ایجاد کرد. پیشه وران به دو بخش شهری و روستایی تقسیم می شدند که بخش شهری نیاز طبقات مرفه و شهرنشینان را برآورده می کرد و بخش روستایی علاوه بر خدمت در املاک بزرگ کشاورزان و رفع نیاز روستاییان، در املاک بزرگ به ایجاد کارگاه های نساجی، آهنگری و.. دست زدند.^۱ هرچند با افزایش تجارت و شهرنشینی بر تعداد پیشه وران و اصناف شهری افزوده شد، آنان نتوانستند مستقل از قشر چهارم جامعه باشند؛ اما در میان قشر چهارم نقش فعال تری ایفا می کردند، این قشر از پرداخت مالیات سرانه و انجام خدمات نظامی معاف بودند اما به هنگام جنگ های دفاعی و یا محاصره ی شهرها در صورتی که غنایم و اسرای جنگی نصیب سپاهان نمی شد، ملزم به پرداخت باج و خراج بود. آنان اجازه تغییر شغل خود را نداشتند اما برخی پیشه ها در یک خاندان موروثی بودند.^۲ از سوی دیگر، آن ها نمی توانستند با دختران قشر بالای جامعه ازدواج نموده و به قشر بالای جامعه راه یابند.

۳-۲-۵-۱. اقشار فرودست یا ناشهروندان (اسیران و بندگان)

کوچ و اسکان اسرای جنگی در ایران از عصر هخامنشی آغاز و تا پایان دوران ساسانی ادامه یافت اسکان اسرای رومی در عصر شاپور اول در جندی شاپور و اسکان اسرای آمد، توسط شاپور دوم در شوش و شوشتر منجر به برپایی و پیشرفت صنایع بافندگی، ساختمانی و... شد.^۳ ناشهروندان و اسیران بر اساس وظیفه، جنسیت و تبار تقسیم می شدند. معمولاً پس از مرگ ارباب با توافق ارباب اصلی ترین گروه اسیران و بندگان جدید آزاد می شدند. آنان در قبال کارشان دستمزد می گرفتند و حق تشکیل خانواده داشتند.^۴ بیگاری و بندگی بدهکاران برای پرداخت بدهی و فروش کودکان توسط پدران، بیگاری

^۱ - گیرشمن، رومن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، ص ۴۱۱

^۲ - پیگولوسکابا، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم، ترجمه کریم کشاورز، جلد یک، صص ۳۵۱ - ۳۵۴

^۳ - گیرشمن، رومن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، ص ۴۱۱

^۴ - کریستین سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ص ۷۱

^۵ - ویسهوفر، یوزف، ایران باستان از ۵۵۳ پیش از میلاد تا ۱۵۳ پس از میلاد، ترجمه مرتضی ناقب فر، ص ۲۲

افراد مجرم و آنان که وقف معابد بودند ملاک های بندگی در جامعه عصر ساسانی به شمار می رفت.^۱

تهیدستان و فقرای بدون شغل نیز بخشی از توده مردم در عصر ساسانی را تشکیل می دادند که جزو اقشار فرودست جامعه به شمار می رفتند، میان دو قشر تنگدست نیازمند یعنی درویشان و فقرای فرومایه تمایزی وجود داشت؛ زیرا در آیین زرتشتی حقیر محسوب شده اند اما دستگیری از درویشان در ارداویرافنامه توصیه شده است.

۳-۳. ردپای طبقات اجتماعی جامعه ساسانی در ارداویرافنامه :

در ارداویرافنامه با طبقات مختلفی از اقشار جامعه روبرو می شویم که آنها را می توانیم در شش طبقه اصلی جای دهیم.

۳-۳-۱. شاه

شاه در راس نظام طبقاتی در ارداویرافنامه قرار دارد، در آغاز فصل یکم ارداویراف از کشته شدن فرمانروای ایران توسط اسکندر گجستک خبر می دهد و سپس در ادامه متن میگوید که چون ایرانیان فرمانروا و سالار و دهبند و دستور نداشتند در دین به شک افتادند و این نشان می دهد که شاه علاوه بر قدرت مادی دارای قدرت روحانی نیز بوده است، در فصل نهم کتاب جایگاه خورشید پایه به پادشاهی تعلق گرفته است که در گیتی فرمانروایی خوب بوده است.

۳-۳-۲. بزرگان

پس از شاه، بزرگان و درباریان و شاهزادگان بالاترین مقام را داشته اند، در تاریخ ساسانی که در کتاب طبری قسمتی از آن برای ما مانده در هر صفحه به نام بزرگان و نجبا مصادف می شویم «همین بزرگان و نژادگان بودند که اردشیر دوم را خلع و و شاپور سوم را مقتول کردند و بعضی از همین بزرگان و نجبا مصمم شدند که اعقاب یزدگرد اول را از سلطنت محروم گردانند ... مقصود از بزرگان صاحب منصبان بزرگ دولت و عالیترین نمایندگان ادارات بوده است.»^۲

^۱ - اینوستراتسفس، کنستانتین، تحقیقاتی درباره ساسانیان، ترجمه کاظم کاظم زاده، صص ۸۴ - ۸۵

^۲ - کریستین سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ص ۱۲۳

در فصل یک کتاب ارداویراف یکی دیگر از جرمنهای اسکندر را اختلاف افکندن بین بزرگان و کدخدایان ایران شهر ذکر می کند و میگوید که اسکندر دربار و فرمانروایی ایران را آشفته و ویران کرد ، در فصل ۲۸ کتاب ارداویراف از مجازات سخت مردی سخن می گوید که جرمنش این بوده که در گیتی فرمانروایی بد کرده و نسبت به مردمان نابخشایشگر و آزاررسان بوده است.^۱

۳-۳-۳ . روحانیون

چون مذهب زرتشتی مذهب رسمی دوره ساسانی بود روحانیون آن زمان محترم و طرف توجه بوده و نفوذ بسیاری در امور مملکتی داشتند ، بطوری که آمین مارسلن می گوید : «مغ ها تابع قوانین مملکتی نبودند و برای خودشان قوانین مخصوصی داشتند».^۲

روحانیون که در دوره هخامنشی و اشکانی در طبقات پایین جامعه قرار می گرفتند در اواخر دوره ساسانی خود را به راس هرم قدرت رساندند ، بطوری که در شایست و ناشایست متذکر می گردد که :

«روحانیان را "به دلیل فرهنگ" خود نخجیر نکردن ضرور است و دیگر کسان مگر آنان که خواسته ایشان از سیصد استیر کمتر باشد برای شکارگری مجاز به نخجیر کردن نباشند».^۴

از روحانیون در ارداویرافنامه با نامهای مختلفی اسم برده شده است که خود نشان دهند مقام متفاوت آنها می باشد ، گروهها ، القاب و مشاغل مختلف روحانیون در ارداویرافنامه عبارتند از : دستوران - داوران - هیربدان - موبدان - مغ مردان - مزدیسنان

در این میان موبدان یا همان مزدیسنان بالاترین مقام را داشته اند بطوری که در فصل یکم کتاب این انجمن مزدیسنان هستند که مقدمه سفر ویراف را فراهم می کنند.مغان در این

^۱ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار ، ص ۶۹

^۲ - پیر نیا ، حسن، تاریخ ایران باستان ، ص ۲۸۶۳

^۳ - مقام بالای فرهنگی که دارند

^۴ - شایست و ناشایست ، گزارش کنایون مزدا پور ، ص ۹۵

تقسیم بندی قدرت پایین ترین مقام را در بین روحانیون داشته اند اما اکثریت با آنها بوده است.^۱

۳-۳-۴. ارتشتاران

ارتشتاران یا نظامیان پس از روحانیون دارای مرتبه بالایی در سلسله مراتب قدرت در جامعه ساسانی قرار داشتند در فصل ۱۴ ارداویرافنامه روان ارتشتاران در برترین رامش و در اندیشه ای شادمانه ستوده شده است.

۳-۳-۵. دبیران

در فصل ۱۵ کتاب می خوانیم:

« و دیدم روان استواران (استوار در اعتقاد) و آموزگاران و پژوهندگان، درگاهی روشن و

در بزرگترین شادی و این به نظر من بسیار ستایش آمیز آمد.^۲»

البته در اینجا کاملاً مشخص نیست منظور از آموزگاران آیا همان طبقه دبیران است که امور دیوانسالاری و اداری دربار بر عهده آنها بوده یا صرفاً آموزگاران افرادی بوده اند که به کودکان آموزش می داده اند؟ البته نفیسی آموزگاران را روحانیونی می داند که به اطفال تعلیم می دادند ولی مشخص نیست که آیا فقط فرزندان اشراف را تربیت می کردند و یا اطفال عامه مردم را هم تعلیم می داده اند.^۳

۳-۳-۶. توده مردم

۳-۳-۶-۱. دهقانان

دهقانان صاحبان املاک روستایی بوده اند و نقش مهمی در اقتصاد ساسانی ایفا می کرده اند، بطوری که بیشترین میزان مالیات را به دولت پرداخت می کرده اند، «دهقانان به منزله چرخ های ضروری دولت بوده اند، اگر چه هنگام حوادث عظیم تاریخی تظاهراتی نمی کرده اند لکن از این جهت که بنیان استوار کشور و تار و پود دولن محسوب می شده اند، آنان را باید دارای اهمیت فوق العاده دانست.»^۴ این طبقه در ارداویرافنامه در کنار کدخدایان ستایش شده اند و

^۱ - کریستین سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ص ۱۲۹

^۲ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۶۱

^۳ - نفیسی، سعید، تاریخ تمدن ایران ساسانی، ص ۴۰

^۴ - کریستین سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ص ۱۲۴

کسانی هستند که ده و دودمان و میهن و ملک و جای ویران را آباد کردند و ایشان کاریز و رود و چشمه بسیار برای کشاورزی و آبادانی و برای بهره و سود مردمان آوردند و روانشان در گروزمان در جایی زرین با بستر خوب و بالش و فرش های شایسته نشستند است.

۳-۳-۶-۲. کشاورزان، شبانان و پیشه وران

مشاغل این گروه در یک طبقه قرار می گیرند و در ارداویرافنامه تمامی این گروه به جز بازرگانان ستوده شده اند و شاید دلیل آن این باشد که شغل بازرگانان در اقتصاد کشور نقش چندانی نداشته است و در شغل آنها دروغگویی و تقلب که شدیداً در آیین زرتشت نکوهش شده است رواج داشته است .

۳-۳-۶-۳. ارزانیان

مرگ ارزان به معنی در خور و شایسته مرگ است ،انسان های مرگ ارزان کسانی هستند که گناهان کبیره و نابخشودنی ای مرتکب شده اند و جان آنها دیگر هیچ ارزشی ندارد، این طبقه در کنار اسرا و بندگان و زندانیان جزو پایین ترین رده طبقاتی در دوره ساسانی می باشند ، ترک برخی از اعمال دینی و یا انجام برخی از اعمال نکوهیده جزو گناهان کبیره است که مجازات سختی برای آنها پیش بینی شده است در فصل ۵۵ ارداویرافنامه به تعدادی از این اعمال اشاره شده است ، مانند: خاموش کردن آتش بهرام ، خراب کردن پل رودخانه ژرف ،دادن گواهی دروغ ؛همسو با آن در اندرز دستوران به بهدینان می خوانیم :

« مردم مرگ ارزان را خورش دادن به آیین است.»^۱

منظور این است که غذا دادن به این مردم از نظر دینی ایرادی ندارد ،در اوستا نیز به برخی از گناهان بزرگ مانند: به خاک سپاری مردگان ، نزدیکی با زن دستان ، کشتن سگ آبی و سگ گله و راسو اشاره شده است .

۳-۴ . طبقات معنوی و روحانی در ارداویرافنامه:

در ارداویرافنامه علاوه بر اشاره به این طبقات حکومتی به طبقات معنوی و روحانی نیز در

^۱ - آسانا، جاماسب جی ، متون پهلوی ، گزارش سعید عریان ، ص ۱۵۹

جهان آخرت اشاره کرده است که تا اندازه زیادی همسو با این طبقات حکومتی هستند ، این طبقات معنوی با اندکی تغییرات در دیگر متون پهلوی نیز ذکر شده اند برای نمونه در هادخت نسک روان مرد پاک دین در جهان دیگر ، نخستین گام به اندیشه ، دومین گام به گفتار نیک و سومین گام به کردار نیک و چهارمین گام به روشنی بی پایان می رسد ، در روایت داراب هرمزدیار هفت پایه بهشت به ترتیب عبارتند از :

« اول همیستگان که آنرا باد پایه نیز می گویند ، دوم ستاره پایه ، سوم ماه پایه ، چهارم خورشید پایه ، پنجم گروتمان ، ششم " پشوم اخوان " ^۱ ، هفتم انغز روشن ^۲»

البته این دو طبقه آخر در دیگر متون ذکر نشده است و رساندن طبقات به هفت به دلیل تقدس این عدد در دیانت زرتشت می باشد ، در این تقسیم بندی همیستگان یا برزخ که پیش از بهشت است و نیز دو پایه آخر که جایگاه فرشتگان و اهورا مزداست جزء بهشت شمرده شده است . در مینوی خرد دانا از مینوی خرد درباره چگونگی بهشت پرسش می کند او پاسخ می دهد: « اولین طبقه بهشت از ستاره پایه تا ماه پایه دومین طبقه از ماه پایه تا خورشید پایه و سومین طبقه از خورشید پایه تا گرزمان که جایگاه اهورامزدا و امشاسپندان است می باشد و خورشید پایه جایگاه کردار نیک است ^۳ .»

طبقات معنوی ارداویرافنامه نیز با مینوی خرد هماهنگ است ، این درجات به ترتیب شامل موارد ذیل است :

۳-۴-۱. همیستگان

در فصل ششم کتاب ، ارداویراف به جایگاه همیستگان می رود که باد پایه است و در آنجا مردمانی را می بیند که میزان ثواب و گناهشان در ترازو با هم برابر است و مجبورند در بین بهشت و دوزخ سرگردان باشند ، «در اوستا این نام به صورت میسوان و به معنی جایگاه آمیخته و در پهلوی به صورت همیستگان به معنی همیشه یکسان بکار رفته و در فارسی برزخ گفته می

^۱ - بهترین جهان

^۲ - غیفی، رحیم ، اساطیر و فرهنگ ایرانی ، ص ۴۹

^۳ - مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، ص ۲۰

شود.^۱

۳-۴-۲. ستاره پایه

ارداویراف در فصل ۷ می گوید که «پس نخستین گام را با اندیشه نیک به ستاره و آنجایی که اندیشه نیک جای دارد نهادم و روان اهلوان را دیدم که همچون ستاره پرتو روشنی از آنان می تافت.»^۲

ستاره پایه یا سپهر ستارگان که هومت گاه نیز خوانده می شود بنا به نوشته های پهلوی اولین طبقه بهشت است، در ارداویرافنامه این طبقه که پست ترین مقام نیکوکاران است به کسانی تعلق گرفته است که در گیتی جزو پایین ترین طبقات اجتماعی بوده و «...در گیتی یشت نکردند، گاهان نسروند، خوبوده نکردند و فرمانروایی و دهبیدی و سالاری نکردند، اما به دلیل دیگر ثوابها اهلو بودند.»^۳

۳-۴-۳. ماه پایه

نام دومین طبقه بهشت است که در نوشته های دینی مزدیسنان از آن سخن رفته است، در بندهش ماه پایه طبقه چهارم آسمان یاد شده است.^۴

ارداویراف در فصل ۸ درباره آن می گوید:

«چون دو دیگر گام با گفتار نیک به ماه پایه آن جایی که گفتار نیک جای دارد فراز نهادم انجمن بزرگ اهلوان را دیدم.»^۵

۳-۴-۴. خورشید پایه

خورشید پایه نام سومین طبقه بهشت است که جایگاه نیک کرداران می باشد، جالب این است که در ارداویرافنامه نوعی هماهنگی مابین درجات مادی در این جهان و درجات معنوی در جهان دیگر دیده می شود، برای نمونه: مقام خورشید پایه که بالاترین درجات نیکوکاران است و

^۱ - عقیقی، رحیم، اساطیر و فرهنگ ایرانی، ص ۶۴۳

^۲ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۵۴

^۳ - همان، ص ۵۵

^۴ - دادگی، فرنخ، بندهش، ترجمه مهرداد بهار، ص ۱۳۱

^۵ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۵۵

پس از ستاره پایه و ماه پایه قرار گرفته مخصوص پادشاهان نیک سیرت است و ارداویراف در سومین گام به این مقام میرسد که مقامی بس بالاست و روشنی مردمانش به خورشید می ماند «سروش اهلو و آذر ایزد گفتند که این جای خورشید پایه و ایشان روان های کسانی هستند که در گیتی پادشاهی خوب و دهبدی و سالاری کردند.»^۱

۳-۴-۵. گرزمان

گرزمان بالاترین درجه مینوی و جایگاه اورمزد و ایزدان است که آن را فروغ بی پایان یا انیران هم می گویند، صورت اوستایی آن گرودمان به معنی خانه ستایش و سرای نیایش است درباره آن در یشت ها می خوانیم:

«گرزمان برای مردمان پاک و پرهیزگار است که اهورا مزدا را ببینند و دروغ پرستان را در آن راهی نیست»^۲

در ادامه سفر ارداویراف به همراهی ایزد بهمن به جایگاه اورمزد و امشاسپندان و دیگر اهلوان و فروهر زرتشت اسپتمان و کی ویشتاسب و جاماسب و ايسدو استر پسر زرتشت می رود و در این مرتبه عالی معنوی که عرش الهی و برترین جایگاه معنوی زرتشتیست با اهورا مزدا به گفتگو می نشیند. شماره طبقات معنوی در ارداویرافنامه ۵ می باشد، زیرا این طبقات به صورت پراکنده و بدون شماره گزاری ذکر شده اند پس لزومی نداشته که دو طبقه اضافی برای رسیدن به عدد مقدس هفت به آنها اضافه شود، از این پنج طبقه سه طبقه آن جایگاه بهشتیان می باشد که به ترتیب عبارتند از: ستاره پایه - ماه پایه و خورشید پایه. این سه خود عدد مقدسی در دیانت زرتشت است و کاملاً همسو با سه اصل کلیدی: پندار و گفتار و کردار نیک در آیین زرتشت می باشد، البته شناخت درست این طبقات معنوی نیازمند مطالعه دقیق اسطوره آفرینش زرتشتی است، چرا که در ارداویرافنامه نیز مطابق دیگر متون پهلوی طبقات معنوی روان های درگذشتگان منطبق بر استوره شناسی زرتشتی است

. نتیجه گیری:

^۱ - همان، ص ۵۵

^۲ - غفیفی، رحیم، اساطیر و فرهنگ ایرانی، ص ۶۰۵

همانگونه که دیدیم شمار طبقات جامعه ساسانی شامل چهار گروه اصلی می باشد که عبارتند از : روحانیون - ارتشتاران - دبیران - توده مردم . دو طبقه دیگر نیز در راس این هرم قرار دارند که شاه و بزرگان می باشند. به تمامی این طبقات در کتاب ارداویرافنامه اشاره شده است ، همچنین علاوه بر این طبقات مادی ما در ارداویرافنامه با طبقات معنوی و روحانی روان درگذشتگان در بهشت و دوزخ نیز مواجه می شویم که مطابق بینش زرتشتی به پنج طبقه تقسیم می شود و این طبقات نیز کاملاً همسو با دیگر متون پهلوی هستند و این نشان می دهد که محتوی کتاب ارداویرافنامه کاملاً همسو با جامعه ساسانیست و این کتاب میتواند به عنوان یک منبع معتبر دوره ساسانی مورد استفاده محققین قرار بگیرد .

۳-۵. بررسی نهاد خانواده در ارداویرافنامه :

در این بخش نهاد خانواده در کتاب از نگاه آمار (در ۱۰۱ فصل کتاب) مورد بررسی قرار گرفته است ، اطلاعات حاصل از این بخش به ما کمک میکند تا تصویری روشنتر از این نهاد مهم در کتاب پیدا کنیم و یافتن این تصویر روشن خود روشنگر چگونگی کارکرد نهاد خانواده در دوره ساسانی و نیز در بین زرتشتیان آن دوران خواهد بود.

۳-۵-۱. خانواده در دوره ساسانی

خانواده از نگاه جامعه شناسی کوچکترین نهاد اجتماعی است که در همه جوامع دیده می شود ، این نهاد کوچک از یک زن و یک مرد و فرزندان تشکیل شده است ، خانواده در گسترده ترین معنای خود ، اشاره بر اقوام و خویشاوندانی دارد که با هم زندگی میکنند و یک واحد اجتماعی را تشکیل می دهند ، کودکانی که به فرزندی خانواده پذیرفته شده اند نیز شامل این واحد اجتماعی میشوند ، « بر اساس تعریف جامعه شناسان ، خانواده شامل دو یا تعداد بیشتری از افرادی است که با هم زندگی می کنند و ارتباط آنها ارتباطی خونی و یا از طریق ازدواج است ، بر اساس چنین تعریفی ، یک زن و شوهر و یا دو خواهر که با هم زندگی می کنند نیز یک خانواده

به شمار می آیند.»^۱

جامعه شناسان انواع گوناگونی از خانواده را معرفی کرده اند ، مانند : خانواده انتخابی ، خانواده ترکیبی ، خانواده تساوی گرا، خانواده تک والدی، خانواده صلبی یا هم خون ، خانواده گسترده ، خانواده گسترده تعدیل شده ، خانواده گسترده نوین ، خانواده مرکب ، خانواده مستقل ، خانواده نکاحی، خانواده هسته ای .

دو گونه خانواده مهمی را که در این بخش بررسی خواهیم کرد ، خانواده هسته ای و گسترده می باشند، «خانواده هسته ای عبارت است از زندگی مشترک یک زن و مرد با فرزندان آنها . خانواده گسترده همان خانواده هسته ای است که تقریباً همیشه والدین همسران به آن افزوده شده است. خانواده گسترده را اغلب خویشاوندی می نامند.»^۲ ؛ شکل غالب خانواده در دوره ساسانی نیز همین دو نوع می باشد که تا عصر حاضر نیز دوام آورده است ، هر چند که امروزه کفه ترازو به نفع خانواده هسته ای پایین رفته و خانواده گسترده جز در جوامع عشایری و روستایی دیده نمی شود ، در دوره ساسانی مانند امروزه برای ازدواج داماد باید با اعلان رضایت پدر از دختر خواستگاری میکرد ، و در صورت راضی بودن دختر میتوانست با وی ازدواج کند ، «به گزارش استرابون ازدواج در اعتدال بهری شب و روز [نوروز] انجام می گرفت و مرد در روز عروسی تنها حق خوردن یک سیب یا مغز یک شتر را داشت . هرودوت سن ازدواج را برای مردان ۲۰ سالگی می داند و وندیداد سن ازدواج دختران را ۱۵ سالگی می آورد.»^۳

در آن دوره ازدواج در چندین نوع برگزار می گردید که عبارت بودند از : ۱- پادشاه زن که ازدواج یک دختر و پسر بالغ برای نخستین بار با اجازه پدر و مادر بود و برترین نوع ازدواج بود ۲- ایوک زن ، «وقتی که پدر دختری دارای فرزند پسر نبود با این شرط به ازدواج مردی در می آمد ، که نخستین پسر آنها ، پسر پدر خود تلقی نشود ، بلکه پسر و وارث پدر یا برادر بدون فرزند پسر مادرش باشد.»^۴ ۳- ستر زن مانند ایوک زن است با این تفاوت که به جای پدر یا برادر زن ، یکی

^۱ - عضدانلو ، حمید، آشنایی با مفاهیم اساسی جامعه شناسی ، ص ۲۷۲

^۲ - مور ، استفن ، دیباچه ای بر جامعه شناسی ، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ص ۳۳

^۳ - رجبی ، پرویز، هزاره های گمشده ، جلد اول ، ص ۴۵۲

^۴ - همان ، ص ۴۵۳

از خویشان یا هر مرد دیگری پدر نخستین فرزند پسر تلقی می شود ۴- چاکر زن ، به زن دوم مرد میگفتند ۵- خود سر زن : به دختری میگویند که بدون اجازه پدرش ازدواج کند و پدر میتواند او را از ارث محروم کند اما ازدواجش معتبر است.

یک مرد میتواندست دارای چندین همسر باشد ، اما در اکثر موارد در بین توده، مردان تنها یک زن بیشتر نداشتند و چند همسری تنها بین اشراف و درباریان رواج داشت ، خانواده در این دوره مردسالار بود اما زن نقش کلیدی را در خانواده ایفا می کرد و وظیفه تعلیم و تربیت فرزندان بیشتر بر دوش او بود ،

۳-۵-۲. اهمیت نهاد خانواده در ارداویرافنامه

همانگونه که پیشتر ذکر شد ارداویرافنامه شامل ۱۰۱ فصل می باشد ، در این میان ۲۹ فصل از کتاب به خانواده و لزوم پایبندی به قوانین و مقررات آن اختصاص یافته است که نسبت آن به کل مطابق رابطه $Q=n/N$ برابر $28/71$ درصد می باشد که خود نشان دهنده اهمیت نهاد خانواده در دین زرتشت می باشد.

۳-۵-۳. نظام قوانین و مقررات خانواده در ارداویرافنامه

در ارداویرافنامه خانواده با توجه به اهمیت خود به عنوان یک نهاد اجتماعی دارای قوانین و مقرراتی است که تخطی از آنها عقوبتهای سختی را به دنبال می آورد، برخی از این چهارچوبها و معیارها عبارتند از :

الف - نکوهش روابط جنسی خارج از ازدواج

- ۹ فصل از ۲۹ فصل مربوط به خانواده کتاب درباره چهار چوب روابط خانوادگی و لزوم حفظ معیارهای آن می باشد(۳۱درصد)؛ این خطوط ممنوعه روابط عبارتند از :

۱ - خیانت زن به شوهر (۵۵/۵۵ درصد) که میتوان آن را به دو بخش تقسیم کرد: الف - خیانت بدون سقط جنین فصول ۲۴ ، ۶۹ و ۸۵ ب - خیانت به همراه سقط جنین فصول ۷۸ و ۶۴

۲ - خیانت مرد نسبت به زن(۲۲/۲۲ درصد)، فصول ۶۰ و ۸۸

۳- روسپیگری(۱۱/۱۱ درصد)، فصل ۸۱

۴- نکوهش همجنسگرایی (۱۱/۱۱ درصد) ، فصل ۱۹

ب- آداب همسرمداری

۱۶ فصل از ۲۹ فصل مربوط به خانواده کتاب به ذکر وظایف زن و مرد در خانواده پرداخته است (۵۵/۱۷ درصد) .

- ۱- وظایف مرد در خانواده ؛ ۲ فصل (۱۲/۵ درصد) و شامل موارد زیر است : الف - نهی از پذیرفتن فرزند (فصل ۴۳) ب- لزوم آموزش نیکوکاری به زن (فصل ۶۸).
- ۲- وظایف زن در خانواده ؛ ۱۴ فصل (۸۷/۵ درصد) و شامل موارد زیر است: الف - رعایت آداب دشتان^۱ در فصول ۲۰ و ۲۲ . ب - نهی از سقط جنین ، در فصل ۴۴ . پ- نهی از زرها کردن کودک در فصل ۵۹ . ت - نهی از شیر ندادن به فرزند . در فصول ۸۷ ، ۹۴ و ۹۵ . ج - نهی از خودآرایی و تحقیر شوهر ، در فصل ۶۲ . چ- نهی از بد زبانی و نافرمان و دزد فصول ۶۳ و ۸۲ . ح - فرمانبرداری از شوهر و سالار، در فصل ۱۳ . خ- نهی از پیمان شکنی با شوهر و خشنود نبودن از شوهر و همخوابگی نکردن با شوهر ، در فصل ۷۱ . ر- نهی پنهانکاری از شوهر، فصل ۸۳ . ز- نهی استفاده از رنگ و موی، فصل ۷۳ .

همانطور که در نمودار (۳-۴) می بینید ، نسبت وظایف زن در خانواده چندین برابر بیشتر از وظایف مرد می باشد.

۱- انواع ازدواج و انواع خانواده در ارداویرافنامه

در کتاب اشاره خاصی به انواع ازدواج نشده تنها در ۴ فصل (۷،۲، ۸۶ و ۸) به ازدواج خویدوده سفارش شده (۱۳/۷۹ درصد از ۲۹ فصل) ، خویدوده را اغلب مورخین تحت عنوان ازدواج با نزدیکان معنی کرده اند ، اما بالसार خلاف این نظر را ارائه می دهد : « از آنجایی که ما باید معنی خویدودت را آن طوری که اوستا مقرر کرده دریابیم چنین فهمیده می شود که معنی آن معرفت و ارتباط میان خداوند و خلق به وسیله زندگی پارسایی است . »^۲ ؛ این تعریف بالसार از

^۱ - دشتان به معنی خون حیض و یا زنی که دوران عادت ماهانه را می گذراند می باشد

^۲ - عطایی، امید، ایران در پس پرده تاریخ ، تهران ، نشر عطایی ، ۱۳۷۷ ، ص ۹۱

خویدوده بسیار دور از ذهن می باشد ، آنچه که به حقیقت نزدیک تر است این است که خویدوده سفارش به ازدواج فامیلی است چرا که در منابع گوناگون ساسانی مانند : اندرز آذر باد مهرسپندان ، گزیده های زاد اسپرم و زند بهمن یسن . همگی ازدواج با بیگانگان را نکوهش کرده اند و آن را موجب از بین رفتن تبار ذکر کرده اند، واین که مورخین امروز خویدوده را صرفا ازدواج با محارم میدانند ناشی از ذهنیتی نادرست است که نگاه فقه اسلامی درباره محارم را وارد دیانت زرتشتی می کنند ، سفارش به ازدواج خویدوده در اوستا وجود ندارد و حتی زرتشت کوچکترین دخترش پورچیستا را به عقد ازدواج جاماسب که بینشان نسبت فامیلی وجود ندارد در می آورد ، سفارش به ازدواج فامیلی در منابع متاخر در دوره ساسانی دیده می شود «بنابر این وقتی در شایست و ناشایست میخوانیم که خویدودس گناهان بزرگ را از میان می برد یا در گزیده های زاد اسپرم بر می خوریم که خویدوده برای ادامه نسل پاک بهترین کار های زندگی است و عامل نیک زایی فرزندان ، باید در معنی آن تامل بیشتری کنیم.»^۱

در ادامه ، در چند بند کتاب نکوهش شدیدی نسبت به همجنس گرایی شده و این نشان می دهد که این نوع ازدواج که امروزه در جوامع مدرن رایج شده است در آن دوره سخت نکوهیده بوده ، همچنین با ذکر روابط اعضای خانواده مانند زن و شوهر و فرزندان و پدر بزرگ و مادر بزرگ در کتاب می توان پی برد که دو نوع خانواده هسته ای و گسترده در آن دوره رایج بوده که هسته اصلی آنها را در درجه نخست ریش سپیدان و سپس مردان بالغ تشکیل می دادند.

۴- احترام به پدر و مادر

تنها یک بند(فصل ۶۵) از ۲۹ بند بخش خانواده کتاب به لزوم احترام فرزندان به پدر و مادر اشاره دارد (۳/۴۴ درصد).

۳-۵-۴. جایگاه زن در ارداویرافنامه

فر و شکوه و عظمت هر دین و فرهنگ را باید با احترامی که آن کیش برای زن قائل است اندازه گرفت و سنجید ، در گاتاها مقام زن آن چنان بالاست که در هر جا و از هر لحاظ با

^۱ - رجی، پرویز، هزاره های گمشده ، جلد اول ، ص ۴۵۶

مرد برابر است ، چنانکه در یسنا هات سی و پنج بند سه آمده است : « ما همه فروهران و روان های زنان و مردان پارسا و راست را می ستاییم . در هفت یشت کرده سه چنین آمده : ما می خواهیم روان و فروهرهای مردان و زنان پاک را بستاییم ،» در ارداویرافنامه این نگاه والا به زن را کمتر مشاهده می کنیم ، در ارداویرافنامه بر روی جنبه منفی زنان بیشتر تاکید شده است تا جنبه مثبت آنها، البته همانطور که پیشتر اشاره شد در ارداویرافنامه توجه ویژه ای به زنان شده است و وظایف بیشماری را نیز برعهده آنها گذاشته است ، اما این مسئولیت بیشتر زنان در خانواده به هیچ وجه نشان دهنده وجود یک خانواده زن سالار نیست بلکه این مسئولیتها تنها در قبال شوهر و فرزندان است و جایگاه زن در خانواده همواره در رتبه پایین تری نسبت به مرد قرار دارد و این مردان هستند که کدخدای خانه و تصمیم گیرنده اصلی به شمار می آیند و هرگونه مخالفت با آنها عقوبتی سخت را در جهانی دیگر به دنبال می آورد، حتی در بسیاری از متون پهلوی متاخر خود زن نیز به عنوان موجودی اهریمنی نکوهش شده است ، بندهش اشاره جالبی دارد مبنی بر اینکه اورمزد ناتوان بود از این که مخلوق دیگری غیر از زن برای فرزند آوری بیافریند ، و اگر می توانست جز این کند ، همان می کرد : «... مرا نیز که هرمندم بیازاری، اما اگر مخلوقکی را می یافتم که مرد را از او کنم ، آنگاه هرگز تو را نمی آفریدم ، که تو را آن سرده پتیاره از جهی است ..»^۱ این نشان می دهد که در ذهن روحانیون یا مردان جامعه ساسانی، زنان در قلمرو اهورایی قرار نمی گرفتند .

در جا به جای فصول ارداویرافنامه نیز این نگاه منفی به زنان مشاهده می شود ، ارداویراف در سفری که به دنیای پس از مرگ دارد با انبوه زنان و مردانی روبرو می شود که به دلایل مختلف به بهشت و یا دوزخ فرستاده شده اند، بر خلاف مردان که مشاغل و رفتارهایشان ایشان را مستوجب بهشت یا دوزخ می کند گناهان و پادافره زنان غالباً مبتنی بر جنسیت آنان بوده است ، زنان با دیدی جنسیتی ، تنها در موضع زن و غالباً از دید مردان و وظایفی که مردان اجتماع بر دوش آنان نهاده اند به بهشت یا دوزخ فرستاده می شوند.

برخی از گناهان زنان ارداویرافنامه، روسپی گری، خیانت به زندگی زناشویی، پرهیز در دوره

^۱ - دادگی ، فرنیغ ، بندهش ، گزارش مهرداد بهار ، ص ۸۳

دستان، جادوگری، نافرمانی در شیر دادن به فرزند، سقط جنین، زبان درازی با شوهر و عدول از "خویدوده"^۱ است.

آنچه به ویژه در این نوشتار مورد توجه خواهد بود حضور زن، زن "اهلو"^۲ و زن "دروند"^۳ در درازنای متن مزبور است.

نخستین زنانی که در متن به آنها اشاره می شود، زنان ارداویراف هستند که هفت نفرند و هر هفت خواهران اویند که به آیین مقدس "خویدوده"^۴ به زنی او نیز درآمده اند. در مورد این هفت زن نخست آنکه آنان به اقرار متن دین را از بر و یشت کرده بودند، آموزگار دین را به معنای اوستا گرفته است، به عبارت دیگر این هفت زن امکان آن را داشته اند تا اوستا را بدانند و در مراسم دینی یشت بخوانند. می دانیم که بارتلمه ضمن اینکه وضع زنان را در عصر ساسانی در حال ترقی و تحول از پائین به بالا می بیند، معتقد است که تربیت دختران بیشتر جنبه خانه داری داشته است، از سوی دیگر وی وجود تربیت علمی در میان زنان امپراطوری ساسانی را به کل نفی نمی کند و برای مثال از کتاب مادیان "هزاردادستان"^۵ ماجرای زنانی را نقل می کند که به دلیل اطلاعات بالایی حقوقی خود، قاضی محقق را انگشت به دهان می گذارند. وجود این هفت زن در ارداویراف نامه که به خوبی و پسندیدگی مردان اوستا می خوانده اند و یشت می کرده اند و گاهان می سروده اند، نشان می دهد که اگر هم در زمانهای قدیم تر زن دارای حقوقی نبوده است، اما به تدریج شیوع روزافزون تحصیل کمالات در جهان زنان ساسانی آنان را آماده کسب استقلال کرده بوده است، گیرم نه چنان استقلالی که زنان قرن بیست و یکم از آن دم می زنند، اما استقلالی که مبتنی بر محترم بودن پیوند ازدواج و نشأت گرفته از عشق ایرانیان قدیم به داشتن فرزندان بسیار است.

حضور زنان در بهشت و دوزخ ارداویراف نامه نشان از آن دارد که مردان بیش از زنان و به

^۱ - ازدواج با نزدیکان

^۲ - پرهیزگار، درستکار، صالح، نیکوکار

^۳ - بد، ناپاک، گناهکار

^۴ - ازدواج با نزدیکان

^۵ - هزار حکم قضایی

انواع متفاوت تری در بهشت و دوزخ دیده می شوند و اینکه گناهان و شیوه متنبه شدن آنان یکنواخت تر و بیشتر مبتنی بر جنسیت آنان است. به عبارت دیگر زنان را رفتار جنسی درست یا نادرست به بهشت و دوزخ می برد و مردان را مشاغل و قدرت خوب و ناخوب آنان. با اینهمه وقتی به تاریخ مذکر می نگریم، از همین اندازه توجه ارداویراف نامه به زنان، حتی جهت انداز یا تنبه نیز حیرت زده می شویم.

اگرچه از جنبه کمیت که بنگریم، در هنگامه بهشت و دوزخ ارداویراف نامه، زنان کمتر از مردان دیده می شوند اما در همان اولین قدمهای ویراز بر "چینود پل"^۱ نمونه ای از اهمیت زن در زندگی دینی ساسانیان نمودار می گردد. روان پرهیزگاران، دین و کنش خویش را به صورت دوشیزه ای نیکودیدار و خوش رسته می بیند که «به تقوا رسته بوده باشد، فرازپستان، که او را پستان بازنه نشست و پسند دل و جان بود که او را تن چنان روشن که دیدارش دوست داشتنی ترین و نگرستن بر او بایسته ترین بود.»^۲ این نوع نگرش در دیگر متون پهلوی مانند معراج کرتیر و در هادخت نسک و در داستانتان دینیک هنگام توصیف بهشت و دوزخ (در معراج زرتشت) تکرار می شود:

«چون روان اندر آن باد بنگرد، کنیزی بیند که همه تن و رفتار او روشن و بایسته و بدن او چنان زیبا، که هرگز از آفریده اورمزد تنی زیباتر از او ندیده است.»^۳

این پاداش به پاس نیکی هایی است که مرد اهلو در جهان مادی کرده است، پس راهنمای وی به جهان مینوی دوشیزه ای است چنین زیبا و فرهمند. از سوی دیگر روان بدکاران نتیجه بدکرداری های خود را در جهان مادی، باز، به هیبت زنی روسپی می بینند که برهنه است و بدبو، با بلغم بی حد و اندازه، همچون ناپاک ترین و بدبوترین "خرفستری"^۴ که زیان رساننده ترین است. به عبارت دیگر نتیجه نیکی و بدی در آن جهان هر دو به شکل و هیبت زن جلوه می کند، دوشیزه ای زیبا و دل انگیز یا زنی روسپی و عفن. روسپی بودن و خیانت به زندگی زناشویی و

^۱ - یل جداکننده روان پرهیزگاران از روان گناهکاران

^۲ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۵۰

^۳ - غفیفی، رحیم، اساطیر و فرهنگ ایرانی، ص ۵۸

^۴ - حیوان مودی، حشره زیانکار.

شکستن پیمان از مکررترین گناهان زنان دوزخی ارداویراف نامه است :
 « و این روان آن زن دروند است که در گیتی شوی خویش هشت و تن به دیگر مردان
 داد و روسپی گری کرد»^۱

روان این چنین زنی سزایی بس آزاردهنده می بیند، با پستان به دوزخ آویخته می شود و خرفستران همه تن او را می جوند، بدین ترتیب گناه خیانت در فصول ۲۴، ۶۲، ۶۴ و فصل ۷۰ تکرار شده است؛ مسئله دیگر "دشتان" است همچون بسیار متون پهلوی دیگر، در این متن نیز چون نشانه ای اهریمنی از آن یاد شده و دوری از زن دشتان جزو وظایف پرهیزگاران به شمار آمده است. از کتاب شایست ناشایست در می یابیم که زنان را در هنگام دشتان خانه و محل اقامت جداگانه ای بوده است که توسط آن از دیگران دوری می گزیده اند. این خانه جایگاه آلودگی قلمداد می شده و زنان می بایست که دست کم نه شب تا پاکی کامل جدا نشینند و حتی پوشاک و جامه چنین زنی و خوراک او ناپاک بوده است و در طول این مدت جدایی که می توانسته تا یک ماه نیز دوام یابد، شستن سر و تن جایز نبوده است. اگر سرما سخت بود تنها می شد به آتش نزدیک شد و باید پرهیز کرد که زن دشتان آب و باران و آتش را بیالاید. برای زن دشتان نگاه کردن به خورشید، به باران در شدن، و دست به آب تر کردن همه گناهیانی است با مجازاتی سخت. اینکه آیا آنچه در مورد زن دشتان در شایست ناشایست آمده تمام چیزی بوده که واقع می شده و یا صرفاً دستوراتی است که در رساله های دینی هر جامعه ای می توان آنها را یافت، بی آنکه امکان وقوع آنان از جملات باید و نباید مفهوم باشد، اینکه چگونه زنان جامعه ساسانی که درگیر کار خانه، مادری، کشاورزی و بسیار امور دیگر بوده اند، می توانسته اند یک سوم زمان هر ماه و یک سوم عمر خود را در اتاقتی به بطالت بگذرانند، اینکه دوری از مادر خانه که نمی توانسته خوراک خانه را آماده کند، لباس بشوید، ظرف بشوید و خلاصه مادری کند چه به سر فرزندان جامعه ساسانی می آورده است، همه سوالاتی است بی پاسخ مانده، به هر حال ناپرهیزی در دوره دشتان از گناهان بزرگ یاد شده در ارداویراف نامه است و سزای آن در دوزخ،

^۱ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۶۷

خوردن تشت تشت پلیدی و کثافت مردمان است و مردانی نیز که در دوران دشتان زن، با او هم خوابگی کنند، دچار چنان پادافرهی می شوند. در برخی فصول ارداویراف نامه ناپرهیزی در دشتان همراه و کنار جادوگری آمده است که خود گناهی است بزرگ، به لحاظ فراوانی از گناهان زنان در دوزخ ارداویراف نامه می توان از نافرمانی در شیر دادن به فرزند تازه تولد یافته یاد کرد. گویا چنین گناهی مرتکبین فراوان داشته است. چنین زنی در دوزخ می گرید و پوست و گوشت پستان خویش می کند و می خورد. در فصل ۸۷ از موردی می گوید که زن برای تحصیل مال و خواسته، از شیر دادن به کودکش ابا کرده است. به عبارت دیگر او شیر خود را به کودکان مرفه می فروشد و لاجرم کودک خویش گرسنه می دارد. در فصل ۹۴ آمده است که روان چنین زنانی با دستهای خود پستانها را بر روی تابه گرم نهاده بودند و آنها را از این سوی به آن سوی می گردانیدند. آیا فروش شیر از شدت فقر و ناتوانی بوده است، یا از سر هوس و تمایل به سود؟ به هرحال جامعه مذهبی ساسانی آن را بر نمی تابیده است، به نظر می رسد سقط جنین غالباً به دلیل خیانت زن به مرد صورت می گرفته است، چه با اهمیتی که خانواده عصر ساسانی به وجود کودکان بسیار می داده است، سقط فرزند قانونی، که موجب سرافرازی مادر در نزد شوهر بوده است، معقول به نظر نمی رسد. اما سقط کودک غیر قانونی نیز پادافرهی سنگین داشته است:

«دیدم روان زنی که با پستان کوه آهنی می کند و کودکی از آن سوی کوه می گریست و بانگ او می آمد و کودک به مادر نمی رسید و مادر به کودک نمی رسید.»^۱

گویی قانونگذار بر تاثیرگذاری چنین صحنه ای بر غریزه مادران ساسانی آگاه بوده است و عامداً چنین رقت آور از شکستن قانون سخن رانده است. گناه زبان درازی با شوهر، خوار داشتن او، دشنام دادن، نفرین کردن، برای توجیه کار خویش پاسخ دادن، اینهمه پادافرهی سخت دردناک داشته است:

«دیدم روان زنی که زبانش را به سوی گردن می کشیدند و در هوا آویخته بود.»^۲

^۱ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۸۸

^۲ - همان، ص ۶۸

همچنین تن به هم خوابگی ندادن زنان، خشنود نبودن به شوهر و پیمان شکنی از گناهان بزرگ بوده است. دیگر آرایش کردن و رنگ بر خود نهادن و موی کسان دیگر را برای پیرایش خود اختیار کردن است، شانه کردن موی بالای آتش و آتش زیر تن نهادن، از زمره گناهان زنان دوزخ ارداویراف نامه است که نشان از جامعه مذهبی سخت گیر و عبوس ساسانی دارد. اما مسئله خویدوده، تنها یک جا از تباه کردن خویدوده نام برده شده است که گناه زنانی بوده است که رضا نداده اند به همسری نزدیکان خود در آیند. شاید ملایمت در مجازات گناه^۱ و همچنین تنها یک بار اشاره به آن، نشان از تغییر مواضع جامعه مذهبی در مورد امر ازدواج با نزدیکان دارد، ثوابی که علی رقم فشار روحانیون به مردم به تدریج رو به فراموشی می رفت. یکی از فصول خواندنی ارداویراف نامه فصل ۶۸ است که در آن از روان مردی و زنی سخن می گوید که مرد را به بهشت و زن را به دوزخ می کشیدند، زن در "کستی" مرد آویخته بود و از دوگانگی سرنوشت خود و شوهرش گلایه می کرد. مرد نیکی های خود را و بدی های زن را بر می شمرد و به ویژه از دینداری خود و بی دینی زن یاد می کرد و اینجاست که زن با سخنانی بس پرمعنا و با منطقی بس برا چنین استدلال می کند:

«در میان زندگان همه تن تو بر من سالار و پادشا بود و تن و جان و روان من از آن تو بود و خوراک و نگاهداری و پوشش من از تو بود، پس تو چرا مرا برای این کار آسیب نرساندی و مجازات نکردی، چرا که نیکی و نیکوکاری نیاموختی که آنگاه نیکی و نیکوکاری کنم تا اکنون لازم نباشد که این آزار و رنج را متحمل شوم؟»^۳

گویی تناقض چنین رفتاری در سالاری مرد در این جهان بر زن و بازخواست از زن در آن جهان چنان آشکارا ظالمانه می نموده است که در ارداویراف نامه نیز می بایست از آن یاد می شده است و شاید به یک معنا از آن رفتار عذرخواهی صورت می گرفته است. چه این زن با کمترین پادافره و مجازات روبرو می شود و مرد اگر چه در بهشتست، از عمل خود شرمگین می نشیند.

^۱ - ماری نیرومند که از تن زن بالا می رفت و از دهان او بیرون می آمد.

^۲ - کمر بند دینی زردشتیان

^۳ - همان ، ص ۸۴

از گناهان مشترک مردان و زنان که موجب می شد ایشان را کنار هم و با سرنوشتی مشترک ببینیم، یکی دروغ گفتن بود (فصل ۹۷)، دیگر مردار خوردن و آفریده های اورمزدی را کشتن (فصل ۹۸) و سوم نافرمانی کردن (فصل ۹۹).

در بهشت که در ابتدای کتاب از آن سخن گفته می شود، زنان بسیار حضور ندارند یا اگر هستند در انبوه روانهای روشن، جنسیت آنان پیدا نیست. اما به ویژه زنانی با اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک حضور دارند که شوهر خود را سالار داشته اند. آنان آب راه، آتش راه، زمین، گیاه، گاو و گوسفند را خشنود کرده اند. ستایش ایزدان به جای آورده اند و فرمانبرداری شوهر و سالار خویش را انجام داده اند. (فصل ۱۳) میدانیم که در دین رسمی زرتشتی « تک شوهری و عفاف زن امری شناخته و پذیرفته و قاطع است و هر چه با آن مابینت داشته باشد، در چهارچوب معیارها و موازین اخلاقی این دین نمی گنجد »^۱ پس مطالب کتاب کاملاً همسو با اعتقادات روحانیون زرتشتی در دوره ساسانی نگاشته شده است.

البته لازم به ذکر است که جایگاه زنان در جامعه ساسانی به موقعیت طبقاتی آنان نیز بستگی داشت، زنان طبقه بالا نظیر ملکه و مادر شاه در فعالیت ها و تصمیم گیری های خود آزاد تر بودند و مهر های بر جای مانده از آنها اهمیت ایشان را نشان می دهد، زنان عادی جزو اموال مرد محسوب می شدند و بهای معینی^۲ داشتند، بسیاری از احکام دینی ارداویرافنامه علیه زنان مربوط به زنان عادی و غیر اشرافی است، گویی روحانیون هنگام توصیف جزئیات مربوط به هر یک از جنبه های زندگی زنان و آداب و آیین ها و حقوق مربوط به آنان دچار زحمت زیادی بوده اند، بنابر این بحث روشنی درباره جایگاه زنان در جامعه ساسانی نمی توان کرد.

۳-۵-۵. جایگاه مرد در ارداویرافنامه

بر خلاف جایگاه پایین زنان در ارداویرافنامه مردان در کتاب از جایگاهی برتر و بالاتر برخوردارند و سرور و سالار و پایه و ستون خانواده به حساب می آیند:

^۱ - لاهیجی، شهلا، شناخت هویت زن ایرانی در گستره پیش تاریخ و تاریخ، ص ۲۹۴

^۲ - پانصد استر

«زیرا ما هفت خواهریم و یک برادر و هر هفت خواهر آن برادر را زن هستیم چون سقفی با هفت تیر که یک ستون در زیر آنها نهاده شده است و چون آن ستون را برگیرند این هفت تیر می افتند، این چنین است است ما هفت خواهر این یک برادر را داریم که زندگی و نگهداری ما از اوست»^۱. این ذکر سالاری و برتری مردان که نشانگر یک خانواده مرد سالار می باشد در بسیاری از فصلهای کتاب در ضمن ذکر دلایل عقوبت اخروی زنان تکرار شده است از جمله در فصل سیزدهم کتاب از روان زنانی سخن می گوید که فرمانبرداری شوهر کرده اند و به پاداش آن جامه هایی زینت یافته از زر و سیم و گوهر بر تن آنها پوشانده شده است و در فصل ۶۲ کتاب از مجازات سنگین روان زنی سخن می گوید که سینه و پستان خود را شانه آهنی می برید پادافره این گناه که در گیتی شوهر و سالار خود را تحقیر کرده بود و در فصل ۷۰ از مجازات روان زنانی سخن می گوید که «در گیتی با شوهرشان پیمان شکنی کردند و شوهرشان را رها کردند و هرگز خشنود نبودند و تن به هم خوابگی ندادند»^۲؛ البته این نگاه مردسالارانه در دیگر متون پهلوی نیز مشاهده می شود.

«فرمانروایی مرد بر پادشاه زن چنین است که هر چه در مورد کارش فرماید باید که بکند، اگر زن بدان زمان از شوهر گله کند، پس بی احترامی نسبت به فرمانروایی او است... اگر زنی سه بار به شوهر گوید که زنی تو نکم، پس مرگ ارزان است»^۳.

این نشان می دهد که آبشخور و منبع آنها یکیست و مطالب کتاب عقیده فرد خاصی نیست بلکه منعکس کننده عقاید مشترک جامعه مذهبی ایران در دوره ساسانیست. البته لازم به ذکر است که مردان در کنار سالاری و فرمانروایی خانه وظایفی نیز بر دوش داشتند، از جمله این وظایف که در فصل ۶۸ کتاب اشاره شده است می توان به: آموزش دینی به زنان - تامین خوراک و پوشاک و نگهداری از زنان و ... اشاره کرد.

«داماد گذشته از آن که ضمانت می کند که با همسر خود برابر با پایه و شانی که او دارد رفتار کند و او را کدبانوی خانه بداند، خوراک و پوشاک او را فراهم سازد و فرزندانی را که او می آورد

^۱ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۴۶.

^۲ - همان، ص ۸۶.

^۳ - روایت پهلوی، ترجمه مهشید میر فخرایی، ص ۲۸۸.

فرزندان و جانشینان خود بشناسد، متعهد می‌گردد که هر گاه بخواهد از همسر خود جدا شود کابین او را که ۳۰۰۰۰ درهم نقره است بپردازد»^۱.

۳-۵-۶. نتیجه گیری

پس از مطالعه کتاب با توجه به آمار و محتوای کتاب به نتایج زیر می‌رسیم .

۱- اهمیت زن در نظام خانواده :

همانگونه که پیشتر اشاره کردیم نسبت وظایف زنان در خانواده نسبت به مردان بسیار بیشتر می‌باشد که این خود نشان دهنده این است که نقش زن در خانواده در زمان نگارش کتاب بسیار حیاتی و کلیدی بوده و زن لازمه حفظ بقای خانواده بوده است.

۲- خانواده پدر سالار :

۷ بند از ۲۹ بند خانواده گی کتاب (۲۴/۱۳ درصد) به لزوم تبعیت زنان از مردان اشاره می‌کند، که این نشان دهنده نوع نگاه مردسالارانه در خانواده ساسانی می‌باشد.

۳- اهمیت نهاد خانواده:

با توجه به مجازاتهای سختی که در کتاب برای تعدی از حریم خانواده لحاظ شده و همچنین نسبت فصول مربوط به خانواده کتاب (۲۸/۷۱ درصد) می‌توان پی برد که حفظ نظام خانواده در دین زرتشت در زمان نگارش کتاب بسیار مهم بوده است .

۴- نوع ازدواج :

تنها شکل ازدواج پذیرفته شده و ذکر شده در کتاب ازدواج رسمی بین دو زن و مرد بالغ می‌باشد که نسبت به یکدیگر وظایفی دارند و خیانت هریک از آن دو به یکدیگر موجب لطمه خوردن به نهاد خانواده می‌شود، ازدواج بین دو همجنس در کتاب نکوهش شده و مجازات سنگینی برای آن در نظر گرفته شده است، همچنین در ۴ بند از کتاب به ازدواج خویدوده سفارش شده است که این خود نشان دهنده تالیف اولیه کتاب در دوره ساسانیست چرا که پس از اسلام زرتشتیان به تبعیت از مسلمانان ازدواج خویدوده را طرد کردند.

^۱ - یار شاطر، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان، ترجمه حسن انوشه، جلد سوم، قسمت دوم، ص ۳۴

۵- لزوم آموزش خانواده :

در فصل ۶۸ کتاب از مردی سخن رفته که خودش به بهشت می رود و زنش به دوزخ و ضمن رد و بدل شدن سخنانی بین آن دو، مرد پشیمان می شود که چرا راه درست زیستن را به همسرش نیاموخته است ، این تنها فصل کتاب درباره لزوم آموزش خانواده (۳/۴۴ درصد) آن هم از طرف مرد می باشد.

۶- حفظ معیارهای اخلاقی در خانواده :

همه اعضای خانواده باید از یک سری معیارهای اخلاقی تبعیت کنند و گرنه با عقوبت سنگینی در جهان بالا مواجه خواهند شد ، معیارهایی مانند : - احترام به پدر و مادر - بدزبانی نکردن زن به مرد - خیانت نکردن در ازدواج از هر دو طرف - لزوم شیر دادن و پرورش فرزند از سوی والدین - ممنوعیت آرایش زن در خانه - رعایت آداب دستان توسط زنان - نهی سقط جنین - نهی همجنسگرایی - نهی زنای محصنه و غیر محصنه و نهی فاحشه گی - نهی از پیمان شکنی با شوهر و خشنود نبودن از شوهر و همخوابگی نکردن با شوهر و پنهانکاری از شوهر و تحقیر شوهر و دزدی از شوهر .

۳-۶. بررسی نهاد دین:

۳-۶-۱. دین در دوره ساسانی

ساسانیان از ابتدا با روحانیان زرتشتی متحد شدند و این رابطه محبت آمیز در میان دین و دولت تا آخر عهد آنان استحکام داشت. اردشیر اول پس از این که به پادشاهی رسید دستور دادمتون پراکنده اوستای عهد اشکانی را جمع آوری و تالیف کنند تا آن را کتاب رسمی و قانونی قرار دهند ، شاپور اول پسر اردشیر چون به شاهی رسید دستور داد کتب علمی راجع به طب و نجوم و حکمت را از هندی به پهلوی ترجمه کنند و این کتب در سیر اندیشه دینی ایرانیان تغییراتی بوجود آورد ، همچنین به فرمان شاپور رونوشتی از اوستای تنسر در معبد آذر گشنسب در شیز نهادند اما سرانجام اختلافات آیینی مابین موبدان موجب گشت تا شاپور انجمن موبدان را به ریاست آذر باد مهر سپندان تشکیل دهد و این انجمن اوستا را به ۳۱ بخش تقسیم کرد و برای

اینکه جلوی اعتراضات گرفته شود بر سینه خود روی گذاشته ریخت ، بنا بر اوستای ساسانی که قسمت کوچکی از آن فعلا باقی است و خلاصه قسمت های مفقود آن را در کتاب هشتم و نهم دینکرد که در قرن نهم میلادی به زبان پهلوی نوشته شده می بینیم ، نه تنها مشتمل بر احکام دینی بوده ، بلکه حکم مجموعه بزرگی داشته که در آن علوم مختلف مندرج بوده است . علم مبدا و معاد و اساطیرالاولین و نجوم و علم تکوین و امور عامه و طبیعییه فقهیه و حکمت عملیه عهد ساسانی همه بر اساس ۲۱ نسک اوستا استوار بوده است . بسیاری از متون که به زبان اوستایی نوشته شده ظاهرا اثر قلم اشخاصی است ، که در تدوین اوستای ساسانی دست داشته اند و نیز احتمال می توان داد که قبل از تدوین اوستای ساسانی بعضی از کتب مذکور به زبان پهلوی موجود بوده و در آن تاریخ به زبان اوستایی نقل و در کتاب مقدس درج گردیده باشد ، نصوص متعدده اوستا ثابت می کند که تقدس عناصر طبیعی از اصول دیانت زرتشتی بوده است ، چنان که می دانیم زرتشتیان بیشترین مواظبت را می کردند که آب و آتش و خاک را آلوده نکنند ، و آتش در بین عناصر چهار گانه مهمتر از سایر عناصر بوده است ، اوستا آتش را پنج نوع می شمرد و نام آنها در یسنای ۱۷ بند ۱۱ مذکور و در تفسیر پهلوی آن یسنا مندرج است و در کتاب بندهش نیز اسامی این آتش ها با مختصر اشتباهی نقل شده است این آتشها عبارتند از : آتشی که در نباتات پنهان است - آتشی که در جسم مردم و جانوران است - آتشی که در بهشت و در نزد اهوره مزدا می سوزد - آتشی که در ابر است (آذرخش) - آتشی که در آتشکده ها می سوزد^۱ ، « بنا بر مذهب زرتشتی تنها نیکی و بدی در زدو خورد نیستند بلکه هریک از آنها سپاهی دارند که یکی سپاه آسمانی و دیگری سپاه دوزخی است و تمام قوای طبیعی با یکدیگر در زدو خورد هستند . در راس سپاه آسمانی همواره اهورامزدا است که خداوند فرزانه معنی می دهد ولی او نیز در ریاست بر خداوندان جزء تنها نیست و بر شش وزیر ریاست دارد ، این وزراء امشاسپند در پهلوی و امشپسپنته در زبان اوستا نام دارند که مقدس جاوید معنی می دهد و اهورمزد نیز جزو آنها و هفتمین آنهاست زیرا که نخستین امشاسپند اوست .»^۲ پس از امشاسپندان ایزدان در رتبه بعدی

^۱ - دادگی ، فرنخ ، بندهش ، گزارش مهرداد بهار ، ص ۹۰

^۲ - نفیسی ، سعید ، تاریخ تمدن ایران ساسانی ، ص ۶۹

قرار گرفته اند ، تعداد ایزدان در دین زرتشت بیشمار است اما برخی از آنها مهم تر هستند ، ایزدانی مانند مهر و سروش و آناهیتا و... که هر کدام نگاهبانی بخشی از آفریده های اورمزد را برعهده دارند در اوستای نو ستوده شده اند ، در حقیقت این ایزدان همان خدایان پیشین آریاییها بودند که از سوی زرتشت رانده شده بودند اما با تردستی کرپنه‌های مادی دوباره وارد آیین زرتشت شدند اما اینبار در زیرمجموعه و تحت فرمان اهورامزدا وارد دین زرتشت شدند و به تدریج مورد پذیرش و پرستش قرار گرفتند ، البته « فقط مغها عامل انحراف دین زرتشت از مسیرش نبودند ، چون این چنین کاری از آنان ساخته نبود . دین زرتشت با آن جنبه پیراستگی و عقلانی و توجه صرفی که به مجردات و اخلاق ابراز می کرد نمی توانست میان مردم توسعه و رواج یابد .^۱ نکته مهم دیگر اصول علم تکوین در دیانت زرتشت می باشد مطابق اسطوره های زرتشتی عمر دنیا بالغ بر ۱۲۰۰۰ هزار سال است ، در سه هزار سال نخستین عالم اورمزد و اهریمن در جوار یکدیگر آرام می زیسته اند . این دو عالم از سه جانب نامتناهی بوده است ، فقط از جانب چهارم به یکدیگر محدود می شده اند ، دنیای روشن در بالا و عالم ظلمانی در زیر قرار داشته و هوا فاصله آنها بوده است ، مخلوقات اورمزد در این سه هزار سال در حال "امکانی"^۲ بودند ، سپس اهریمن نور را دیده در صدد نابود کردنش بر آمد ، اورمزد که از آینده آگاهی داشت ، نبردی به مدت ۹۰۰۰ سال با او قرار گذاشت و اهریمن که فقط از گذشته آگاهی داشت رضایت داد ، آنگاه اورمزد به او گفت که این نبرد با شکست عالم ظلمت خاتمه خواهد یافت ، اهریمن از شنیدن این خبر ترسید و به عالم تاریکی خزید و سه هزار سال دیگر در آنجا ماند ، اورمزد در این فرصت دست به آفرینش جهان زد و چون کار خلقت به پایان رسید ، گاوی را آفرید ، که موسوم به گاو نخستین است ، پس آنگاه انسانی بزرگ خلق کرد به نام کیومرث که نمونه نوع بشر بود . آنگاه اهریمن به آفریدگان اورمزد حمله برد و عناصر را بیالود و حشرات و جانداران زیان آور را بیافرید ، اهریمن مکرر حمله کرد و عاقبت گاو و گیومرد را بکشت ، اما از تخمه گیومرد که در دل خاک نهفته بود چهل سال بعد گیاهی رست که اولین زوج آدمی به نام مشی و مشیانه از آن بیرون آمد

^۱ - رضی ، هاشم ، آیین منان پژوهشی درباره دین های ایرانی ، ص ۱۴۱

^۲ - مینوی یا بهشتی

پس دوره آمیزش نور و ظلمت که آن را گمیزش گویند شروع شد ، انسان در این نبرد خیر و شر به نسبت اعمال نیک یا بد خود از یاران نور یا ظلمت شناخته می شد ، آنکه در راه راست قدم برداشته باشد ، پس از مرگ به آسانی از پل چینود عبور کرده وارد بهشت می شود و این پل برای بدکاران به نازکی دم شمشیر می رسد ، به قسمی که گناهکار به جهنم می افتد و غذایی شایسته گناه خود می بیند ، کسانی که اعمال نیک و بدشان مساویست در عالم همیستگان یا برزخ خواهند ماند ، که نه کیفری در آنجا هست نه پاداشی . سه هزار سال پس از ظهور انسان ، زرتشت برای تعلیم خلایق و هدایت آنان به دین بهی ظهور کرد ، در موقع ظهور او بیش از سه هزار سال از عمر دنیا باقی نمانده بود. در آخر هزار سال از ذریه زرتشت که در دریاچه ای پنهان است ، یک نفر منجی یا سوشیانس به طور خارق العاده قدم به عالم هستی می گذارد و در هنگام تولد آخرین منجی که سوشیانس خاص باشد ، جنگ قطعی بین خیر و شر در می گیرد ، دلیران و دیوان داستانی مجددا برای نبرد به دنیا می آیند و همه مردگان بر می خیزند .

در زند بهمن یست این رستاخیز اینگونه نقل شده است :

«و من دادار اورمزد به سروش و ایزد نریو سنگ گویم که : تن گرشاسب سام را بجنبانند تا برخیزد و پس سروش و ایزد نریو سنگ به سوی گرشاسب روند ، سه بار بانگ کنند و بار چهارم سام با پیروز گری برخیزد ، پذیره اژدهاک رود و او [اژدهاک] سخن او [گرشاسب] نشنود و گرز پیروز گر بر سر [اژدهاک] بکوبد و [اورا] بزند و بکشد . پس رنج و پتیاره از این جهان برود تا هزاره را به پایان برسانم»^۱.

پس از آن ستاره دنباله دار موسوم به گوچهر بر زمین می افتد و زمین مشتعل می گردد ، به قسمی که همه معادن و فلزات گداخته می شوند و چون سیل جاری می شوند و همه آدمیان از زندگان و مردگانی که زنده شده اند ، باید از این سیل بگذرند و آن سیل برای نیکان چون شیر گرم و ملایم خواهد شد و مردمان پس از این امتحان به بهشت می روند و اهریمن نیز شکست خورده با پیروانش تا ابد در ظلمت فرو می رود و پس از آن زمین صاف و مسطح می گردد و جهان پاکیزه و مطهر شده و تا ابد همینگونه می ماند که این حالت را فرشکرد می گویند که به

^۱ - زند بهمن یسن ، ترجمه راشد محصل ، ص ۱۹

معنی تصفیه و تجدید است و در اوستایی فرشوکتی نامیده می شود، نیبرگ از روی تحقیقی که بر روی بندهش انجام داده است معتقد است که بخش هایی از این کتاب حاوی عقاید زروانیسم است که خود نشان می دهد عقاید زروانیسم در اواخر دوره ساسانی با دیانت زرتشت مخلوط شده است، دلیل دیگر اینکه آیین زرتشت در زمان ساسانیان با زروانیسم ترکیب شده این است که نه تنها کلمه زروان در آن عهد با نام اشخاص بسیار ترکیب شده است، بلکه یک دسته از عبارات مورخان یونانی و ارمنی و سریانی موید این مدعاست که قدیمی ترین آنان تئودور مویسوستی (۳۶۰-۴۲۶ میلادی) است کتاب تئودور از میان رفته است، لکن فوتیوس مقدار خیلی از آن استخراج نموده و در دست است. فوتیوس می نویسد:

« تئودور در کتاب اول خود عقیده ناپسند ایرانیان را که "زارادس" ^۱ آورده است، شرح می دهد، مقصود اعتقاد به "زاروام" ^۲ است که زرتشت او را خدای همه جهان شناخته و او را با قضا و قدر یکی دانسته است، زاروام قربانی کرد تا "هورمیسداس" ^۳ از او بوجود بیاید و هورمیسداس به وجود آمد، ولی شیطان هم مقارن آن حال از او تولد یافت...».

مولفان ارمنی عیسوی مذهب موسوم به از نیک و الیزه و ماربهای بطریق و دو نفر نویسنده سریانی موسوم به آذر هر مزد و آناهید که با موبد بزرگ زرتشتی (در قرن پنجم) مباحثه و مجادله قلمی داشته اند و تئودور بار کونائی سریانی و مولف گمنامی که کتاب او را نیبرگ از سریانی ترجمه و طبع کرده است و کتاب یوحنا یبرنکایی (قرن هفتم) که توسط دومناش کشف شده است همه راجع به زروانیسم اطلاعاتی ذکر کرده اند که از مجموع آنها متوجه می شویم که مزدیسنان در عهد ساسانی در خصوص آفرینش بیشتر تابع عقاید زروانیسم بوده اند، علاوه بر کتاب بندهش که نیبرگ گفته حاوی عقاید زروانیسم است، کتاب مینوی خرد نیز متعلق به این فرقه است.

به عقیده ویکاندر:

«کتاب ارداویراز شاید بخشی از مشاخره قلمی پنهانی هیربدان فارس بر علیه موبدان شیز

^۱ - زرتشت

^۲ - زروان

^۳ - اهورا مزدا

بوده است»^۱

البته ژاله آموزگار این نظریه را رد می کند.

آیین زروانیسم به دلایلی پس از انقراض ساسانیان متروک گشت و مولفان کتب پهلوی در دوره اسلامی بسیاری از آثار آنها را از بین بردند. همانطور که پیشتر گفتیم جد اردشیر اول ریاست معبد آناهیتا ی استخر را دارا بود و دودمان ساسانیان همواره علاقه خاصی به این معبد داشته اند. پس معلوم می شود که آتشکده هایی بوده که هر یک به ایزدی معین اختصاص داشته است. اما باید دانست که به طور کلی همه ایزدان را در همه آتشکده ها ستایش می کرده اند.

شکل بنای آتشکده ها در هر جا یکسان بوده: آتشدان در وسط معبد قرار داشته و پیوسته آتش مقدس در آن می سوخته است، از آتشکده های کشور سه آتشکده محل ستایش مخصوص بود که در آنها سه آتش بزرگ قرار داشت: یکی آذر فرنبغ، دیگری آذر گشنسب و دیگر آذر برزین مهر. آذر فرنبغ یا آتش روحانیان که به عقیده ویلیام جکسن در شهر کاریان فارس قرار داشته مطابق کتاب ارداویرافنامه محل تجمع موبدان برای گزینش ارداویراف جهت معراج می باشد^۲، آتشکده دیگر یعنی آذر گشنسب یا آتش سلطنتی در شیز آذربایجان قرار داشت که هم اکنون تحت نام خرابه های تخت سلیمان معروف است و پادشاهان ساسانی در ایام سختی به زیارت این معبد می شتافتند و زر و مال و ملک و غلام در آنجا نذر می کردند، این آتشکده علامت اتحاد و یگانگی دین و دولت بود و سمبول دولت ساسانی به شمار می رفت که به واسطه اتحاد با دیانت قوت گرفت. بر خلاف اشکانیان که هر یک از ملوک الطوایف و شهربانان معبدی مخصوص خویش داشت، در این مورد در نامه تنسر می خوانیم:

«ملوک طوایف هر یک برای خویش آتشکده ساخته و آن همه بدعت بود که به فرمان

شاهان قدیم نهادند شهنشاه باطل گردانید و با مواضع اول نقل فرمود»^۳.

^۱ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۲۱

^۲ - کریستین سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ص ۱۷۵

^۳ - همان، ص ۱۷۷

۳-۶-۲. ردپای دیانت رایج جامعه ساسانی در ارداویرافنامه

با مقایسه متن ارداویرافنامه با متون زرتشتی ساسانی مشاهده می شود که اصول و فروع دیانت زرتشتی در ارداویرافنامه کاملاً نمود پیدا کرده است ، نخستین دلیلی که می توان بر تطابق ارداویرافنامه با متون دینی زرتشتی عنوان نمود وجود نام ارداویراف در اوستا می باشد.^۱

در فصل اول ارداویرافنامه نام اوستا و زند ذکر شده است که بر روی پوست های آراسته گاو نوشته شده بود در استخر پاپکان نگهداری می شده و توسط اسکندر از بین رفته است ، در ادامه همین فصل از تجمع موبدان در آتشکده فرنیغ سخن می گوید که یکی از سه آتشکده مهم زرتشتیان در دوره ساسانی بوده که به روحانیان تعلق داشته است همچنین در همین فصل و در فصول دیگر بارها به طرح شعار کلی دیانت زرتشتی می پردازد که عبارت است از : اندیشه نیک ، گفتار نیک و کردار نیک . در فصل دوم برخی دیگر از دستورات دینی زرتشتی در دوره ساسانی بیان شده است دستوراتی مانند : سفارش به ازدواج خویوده ، انجام نیرنگ دینی ، یشت کردن اوستا و زند ، تمامی این دستورات جزو مفاهیم دیانت رایج در دوره ساسانی بوده است ، برای نمونه در روایت پهلوی می خوانیم :

« یشت کردن چنان بزرگ و اساسی و ویژه و ارجمند است که زمانی که مرد پانزده ساله [شود] و یشت نکرده باشد پس باید به آیین سگان و پرنندگان به او آب و نان داد.»^۲

در فصل سوم کتاب، « روان ارداویراف از تن به چکاد دایتی و چینود پل می رود و پس از هفت شبانه روز باز میگردد.»^۳ چکاد دایتی نام کوهیست که بنابر جهان شناسی مزدیسنايي در مرکز زمین قرار دارد و در بندهش اینگونه توصیف شده است :

« گوید به نامه دین که چگادی [هست]یکهزار مرد بالای میان جهان که چکاد دایتی خوانند [آن] یوغ ترازوی رشن ایزد است تیغه ای به بن کوه البرز به سوی اباختر و تیغه ای به سر کوه البرز به سوی نیمروز [دارد]؛ بر میان آن چکاد دایتی دایتی ایستند»^۴

^۱ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار ، ص ۱۶

^۲ - روایت پهلوی ، ترجمه مهشید میرفخرایی ، ص ۲۳۰

^۳ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار ، ص ۴۹

^۴ - دادگی ، فرنیغ بندهش ، ترجمه مهرداد بهار، ص ۱۲۹

چینود نیز نام پلیست که از تیغ نازکتر و از مو باریکتر است و روان درگذشتان برای رسیدن به بهشت از روی آن می گذرند، در ادامه فصل سه به برخی از آیین های زرتشتی مانند: درون و میزد و مراسم باج و ستایش اورمزد و امشاسپندان و ایزدان اشاره شده است، در فصل چهارم در بند ۵ ارداویراف روان در گذشتگان را می بیند که بر بالین تن خود این گفته گاهانی را می سرایند:

«نیکی کسی راست که به دلیل کار نیک خود به همه نیکی کند.»^۱

این جمله در یسنا، فصل ۴۳، بند ۱. اشاره شده است، در ادامه بند ۹ همین فصل ارداویراف بوی روان اهلوان را بویی بسیار خوش می شناسد که از سرزمین جنوبی تر می آید و می دانیم که در دیانت زرتشتی ناحیه خوب جنوب است و ناحیه شمال جایگاه اهریمن و دیوان است، در پایان این فصل ارداویراف از برخی از اعمال دینی کیش زرتشت سخن می گوید اعمالی چونان: سرودن گاهان، پرستاری از آب و آتش، خشنود کردن مرد "اهلو"^۲، ستایش اورمزد.

در فصل پنجم دوباره ارداویراف از پل چینود سخن می گوید که به اندازه ۹ نیزه برایش پهن می شود و او به همراه سروش اهلو و آذر ایزد به سلامتی از آن می گذرد، سپس ارداویراف به ذکر بهشت و دوزخ و جایگاه اهلوان و دروندان و نتیجه گروندگان به اورمزد و امشاسپندان و گروندگان به اهریمن و دیوان می پردازد و تصویری که ارائه میدهد کاملاً با مفهیم آیین زرتشت در دیگر متون ساسانی مطابقت دارد. در فصل شش ارداویراف از جایگاه همیستگان سخن می گوید که مخصوص کسانیست که گناهان و نیکی هایشان با هم برابر است این مکان نیز در مبحث معاد زرتشتی جایگاه خاص خود را دارد و «منحصراً به آیین مزدیسنی مربوط است و این عالم از زمین تا کره ستارگان دامن کشیده است، از قله کوه چکاد دایمی تا اولین طبقه بهشت، این ناحیه واسطه بین بهشت و دوزخ است که اولی در بالا و دومی در زیر آن قرار گرفته است»^۳. در ادامه (در فصول هفتم، هشتم و نهم) ویراف از همیستگان یک گام برمی دارد به ستاره پایه و

^۱ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۵۱

^۲ - دیندار

^۳ - عقیقی، رحیم، ارداویرافنامه، ص ۱۴

سپس به ماه پایه و خورشید پایه و بالاخره به "گرزمان" ^۱ می رسد. سیر صعود روان ویراف از ستاره پایه به ماه پایه و خورشید پایه همانطور که پیشتر در مبحث اسطوره شناسی آیین زرتشت اشاره کردیم سیر مراحل سلوک روان به سوی اورمزد می باشد ، در روایت پهلوی پایه های بهشت از زمین تا به خورشید پایه عبارتند از :

« این نیز از اوستا پیداست که از زمین تا به ستاره پایه ،همیستگان:از ستاره پایه تا به خورشید پایه ،آن برترین هستی [بهشت] از خورشید پایه تا به آسمان ،آن روشنی بیکران است و گرودمان در روشنی بیکران است.» ^۲

در فصل یازده کتاب ، بهمن که یکی از امشاسپندان زرتشتی می باشد ، ارداویراف را به « جایگاه اورمزد و امشاسپندان و دیگر اهلوان و فروهر زردشت سپیتمان ،کی ویشتاسپ ،جاماسب ،ایسدواستر ،پسر زرتشت و دیگر دین برداران و پیشوایان دین برد .» ^۳ این اسامی نامبرده شده از شخصیت های کلیدی دین زرتشت هستند و اعتقاد به آنها از اصول بنیادی دیانت زرتشتی می باشد ، «در آیین زرتشت شش تن از دختران و پسران اهورامزدا و بزرگترین فرشتگان آیین ، که با خود اهورامزدا تشکیل گروه هفت تنان آسمانی را می دهند ، امشاسپند خوانده می شوند.» ^۴ این امشاسپندان عبارتند از : بهمن ، اردیبهشت ، شهریور ، اسفند ، خرداد ، امرداد و اهورامزدا .

افزودن اهورامزدا به گروه ششگانه امشاسپندان تنها برای دست یافتن به عدد مقدس ۷ انجام می گیرد ، از شش امشاسپند یاد شده ، اسفند و خرداد و امرداد مونث و امشاسپند بانو اند و دیگر امشاسپندان بدون جنسیتند . در گاتاها به تمامی این افراد اشاره شده است اما کلمه امشاسپند ذکر نشده است. در گاتاها جزییاتی در باب حامیان زرتشت در دربار ویشتاسپ است از آن جمله جاماسب وزیرش و برادرش فره شه ئوشتره که ندیم شاه بود ، در قسمت‌های تازه تر اوستا و در کتاب های دینی پهلوی اسم پسران ویشتاسپ را هم ذکر کرده اند از جمله اسفندیار و زریر که برادر شاه بود ، در جنگ بین ایران و توران فرمانده سپاه دشمن ارجاسب نام داشت و

^۱ - عرش الہی

^۲ - میرفخرایی ،مہشید، روایت پهلوی ، ۳۶۱

^۳ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار ، ص ۵۶

^۴ - رجی ، پرویز، هزاره های گمشده ، ص ۲۸۳

کشنده زرتشت را توری براتروخش نامیده اند.^۱

جایگاه تمامی افراد نام برده شده در گرزمان می باشد که بالاترین طبقه در جهان بینی معنوی زرتشتی و برابر عرش الهی می باشد، در این طبقه اورمزد و امشاسپندان و ایزدان در کنار شخصیت های کلیدی دین زرتشت جای گرفته اند، جایگاه گرزمان جسمانی نیست بلکه جای فروهر این بزرگان است، فروهر به معنی پروراندن و گواراندن آمده و یکی از نیروهای باطنی است که به عقیده مزدیسنان پیش از پدید آمدن موجودات وجود داشته و پس از مرگ و نابودی آنها به عالم بالا رفته و پایدار می ماند. این نیروی معنوی را که میتوان جوهر حیات نامید فنا و زوالی نیست. در فروردین یشت از اهمیت فروهرها سخن رفته و اهورامزدا به زرتشت می گوید:

«از فروغ و فر فروهر پاکان است که آسمان را در بالا نگاه می دارم، از فروغ و فر آنان است که فرزندان در شکم مادر می مانند و نمی میرند، اگر فروهر پاکان مرا یاری نمی کردند اهریمن قوت می گرفت و جهان مادی از آن او می شد. از فروغ و فر فروهر پاکان است که آنها از سرچشمه خشک نشدنی جاری است، از فروغ و فر آنان است که گیاهان می رویند...»^۲

و در فصل ۱۷ و ۱۸ از سه روز بسیار سخت روان بدکاران سخن می گوید، این مطلب نمایانگر یکی از باورهای آیین زرتشت درباره روان درگذشتگان است، مطابق این باور روان تازه درگذشتگان تا سه روز بر بالین تن منتظر می ماند تا شاید تن دوباره زنده شود، این باور در بندهش اینگونه بیان شده است:

«چون مردم در گذرند، سه شب روان به نزدیک تن، آن جای که او را سر بود نشیند، آن سه شب از ویزرش دیو و همکاران وی بس حمله بیند و پشت همی باز به آتش کند که آن جای افروخته است... بدان امید نشیند که باشد که خون تازد، باد [جان] به تن شود و توان بازگشتن به پرهیزگاری بود.»^۳

البته مطابق دانستان دینیک این سه شب برای روان نیکوان بسیار نیک است «او را شب اول آن اندازه نیک بنمایند، همچون مردی که زنده بود و او اندر جهان نیکتر بود، شب دوم و سوم نیز

^۱ - نقیسی، سعید، تاریخ تمدن ایران ساسانی، ص ۶۷

^۲ - یشتها، ترجمه ابراهیم پور داوود، ص ۶۰

^۳ - بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۸۹

او همچنان بود.»^۱

از فصل ۱۱ به بعد کتاب به ذکر اصول اخلاق مورد پسند دیانت زرتشتی می پردازد ، اصولی مانند :اندیشه نیک ، گفتار نیک ، کردار نیک ، راستگویی ، رادی، منع گریه بر مردگان ، فرمانبرداری از شوهر، منع کشتن مرد اهلو، رعایت قانون دشتان ، منع روسپی گری و لواط ، منع جادوگری و اشموعی (بدعت در دین) و غیره . از آنجا که این اصول اخلاقی کتاب در بخش ساختارهای فرهنگی مورد بررسی قرار گرفته اند در اینجا از ذکر آنها چشم پوشی می کنیم ، در ارداویرافنامه بخش نهاد دین مهمترین بخش می باشد و بیشترین مطالب به آن اختصاص یافته است و نهاد های دیگر مانند نهاد های آموزشی و فرهنگی و اقتصادی کم رنگ هستند ، باور به دیانت زرتشتی در کتاب از چنان جایگاهی برخوردار است که انکار ایزدان و دین جزو گناهان بسیار بزرگ و نابخشودنی قلمداد شده است :

« پس دیدم روان آنهایی که مارها آنها را می گزینند و می جویند و پرسیدم آنها روان چه کسانی هستند ؟ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند : این روان آن دروندانی است که در گیتی ایزدان و دین را انکار کردند.»^۲

و این خود نشان دهنده نوعی تعصب دینی است که با روی کار آمدن اردشیر بابکان آغاز گشته و تا انقراض حکومت ساسانی ادامه یافته است.

۳-۶-۳. مقایسه آفرینش انسان و جهان در متون پهلوی و ارداویرافنامه

دستیابی به راز آفرینش جهان و چیستی و کیستی انسان و این که:

از کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود - به کجا میروم آخر نمایی وطنم

همواره دغدغه اصلی انسانهای اندیشمند و مدعیان دانش و خرد در طول تاریخ بوده است ، ایرانیان نیز به عنوان یک ملت کهن و دیرپا از هزاران سال پیش در این باره اندیشیده اند و در دوره های تاریخی گوناگون مطابق سطح دانش و بر مبنای فرهنگ و آیین خود پاسخهایی به این پرسش ها داده اند ، در متون پهلوی به جای مانده از دوره ساسانی بارها این پرسش کلیدی

^۱ - غیفی ، رحیم ، اساطیر و فرهنگ ایرانی ، ص ۵۸

^۲ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار ، ص ۷۹

درباره کیستی و چیستی انسان مطرح شده است و پاسخ هایی نیز درخور فهم و درک خواننده و دانش و فرهنگ و آیین نویسنده به آن داده شده است ، برای نمونه در اندرز نامه پوریوتکیشان چنین آمده است:

« هر یک از مردم که به پانزده سالگی رسد ، آنگاه باید این چند چیز را بداند که : کیستم؟ و که را خویشم؟ و از کجا آمده ام؟ و باز به کجا شوم؟ .. و مرا دین کدام؟ مرا چه سود؟ مرا چه زیان؟... »^۱

و در اندرز خسرو قبادان به جهانیان در هنگام مرگش می خوانیم:

«...هرکس بیايد دانستن که از کجا بیامده ام؟ و چرا ایدر هستم؟ و مرا باز به کجا باید شدن؟ و از من چه خواهند؟»^۲

در اسطوره آفرینش زرتشتی ، اهورا مزدا همواره در کنار اهریمن قرار می گیرد^۳، اهورامزدا آفریننده نیکی ها و موجودات سودمند و اهریمن آفریننده بدی ها و موجودات زیان آور است ،البته در گاتاها که بخش اصیل اوستاست نامی از اهریمن و آفرینندگی او برده نشده و این اوستای نو می باشد که اهریمن را در کنار اهورامزدا قرار داده است ، جهان زرتشتی متاخر در دوره ساسانی خود به سه بخش تقسیم می شد : جهان روشنی که جهان اهورامزدا بود و جهان تاریکی که جهان اهریمن بود و جهان تهی یا خلا که مابین این دو جهان قرار می گرفت . مطابق کتاب "بندھش"^۴ و گزیده های زاد اسپرم که از منابع دست اول پهلوی می باشند، اهورا مزدا نخست زمان را آفرید تا در یک نبرد ۱۲ هزار ساله اهریمن را نابود کند ، در این جا بندھش از دو زمان نام می برد : زمان ازلی یا بیکران و زمان محدود یا کرانه مند . مزدا زمان کرانه مند و آفرینش را به یاری "ثوش"^۵ و "زروان"^۶ می آفریند ، زمان در بندھش از همه آفرینش ها مهم

^۱ - آسانا، جاماسب جی ، متون پهلوی ،ترجمه سعید عریان ، ص ۸۶

^۲ - همان ، ص ۹۸

^۳ - اهورامزدا یا خردمند هستی بخش صفتیست برای خدای زرتشتیان و اهریمن یا دارنده منش بد صفتیست برای شیطان .

^۴ - به معنی آفرینش بنیادین

^۵ - سپهر یا مکان

^۶ - زمان بی کران

تر است زیرا کسی نمی تواند از زمان بگریزد ، اهورا مزدا در قدم بعدی شش امشاسپند^۱ ، و راستی را می آفریند که "مینوی"^۲ و غیر مادی بودند و به دنباله آن در آفرینش مادی به ترتیب : آسمان ، آب ، زمین ، گیاه ، "گوسفند"^۳ و مردم را می آفریند ، نخستین آفرینش آسمان است ، خداوند آسمان را به شکل تخم مرغ به کمک اخگر آتش از روشنایی بیکرانه می آفریند و سر آسمان در روشنایی بیکران قرار میگیرد و آنگاه خداوند همه موجودات را در درون آسمان خلق میکند ، ابعاد آسمان در بندهش و روایت پهلوی با یکدیگر برابر دانسته شده اند و آسمان دارای نگهدارنده ای مادی نیست . پس از آفرینش آسمان ، خداوند نخست آب را می آفریند و سپس زمین را می آفریند ، ولی آب آن قدر زیاد است که همه زمین را می پوشاند ، دوزخ نیز بعدا توسط اهریمن آفریده می شود و در میانه زمین قرار میگیرد ، در مرحله بعدی ، زمین شروع به لرزیدن میکند و با لرزش او کوهها بر روی زمین می رویند ، نخست البرز کوه و سپس کوههای میانه زمین ، زیرا مطابق بندهش بزرگترین کوه روی زمین البرز می باشد که مانند تیرک زمین است ، بنا بر روایت پهلوی ، ۱۷۰۰ سال دره ها و کوهها با هم رشد می کنند و ۸۰۰ سال دیگر کوهها به تنهایی رشد می کنند تا به اوج آسمان می رسند ، در همین منبع گفته شده پهنای البرز به اندازه بن آن است^۴ ، و فاصله زمین تا ستاره پایه^۵ را نیمه آسمان دانسته و فاصله ستاره پایه تا ماه را ۳۴۰۰۰ فرسنگ و فاصله ماه تا خورشید را ۳۴۰۰۰ فرسنگ و از خورشید تا آسمان ۳۴ هزار فرسنگ و از ستاره پایه تا زمین ۳۴ هزار فرسنگ و از روی زمین تا زیر زمین (قطر زمین) یازده هزار فرسنگ می باشد.^۶ پس از آفرینش زمین اهریمن "خرفستران"^۷ را روی زمین می آفریند و خداوند نیز به مدت ده شبانه روز چندان باران بر روی زمین می باراند که همه روی زمین را آب می گیرد و

^۱ - شمار امشاسپندان در واقع هفت عدد می باشند که عبارتند از : سہنتا مینو که در راس همه قرار دارد - بهمن - اردیبهشت - شهریور - سنندارمذ - خرداد - امرداد -

^۲ - بهشتی

^۳ - همه جانواران مفید

^۴ - بن کوه آنچه درون زمین است ؛ یعنی آن مقدار از کوه که بیرون است به همان مقدار درون زمین است.

^۵ - در باور ایرانیان کهن آسمان چهار طبقه داشت: ۱- پایگاه ستارگان ۲- پایگاه خورشید ۳- پایگاه ماه ۴- پایگاه روشنی بیکران (بهشت) .

^۶ - ۳۴۰۰۰ فرسنگ (با احتساب هر فرسنگ معادل ۶/۲۴ کیلومتر) برابر ۲۱۲۱۶۰ کیلومتر و یازده هزار فرسنگ برابر ۶۸۶۴۰ کیلومتر می شود ، که با واقعیت فاصله زیادی دارد (قطر زمین ۱۲۷۵۶ کیلومتر است).

^۷ - جانوران زیان رساننده

همه جانوران زیان آور می میرند و سپس در سه روز آب فرو می نشینند و سه دریای بزرگ و سی دریای کوچک از آن پدید می آید، بزرگترین دریای زمین دریای فراخکرد نام می گیرد که یک سوم زمین را می پوشاند، و یک هزار دریاچه نیز در زمین بوجود می آید، که بزرگی هر کدام ۱۹۲۰ فرسنگ است و هر فرسنگ نیز بیست هزار پا می باشد، سپس خداوند در میان آسمان "ستارگان" ^۱ و "سیارات" ^۲ را می آفریند ستارگان که ثابتند در دین زرتشتی مظهر اهورامزدا و سیارات که متحرکند مظهر اهریمن شناخته می شدند، در بندهش از ۱۲ صورت فلکی ^۳ اصلی نام برده شده که خود به ۲۷ صورت فلکی فرعی منشعب می شوند و در ادامه می افزاید که هر کدام از این صورت های فلکی دارای: شش هزار هزار و چهارصد و هشتاد هزار ^۴ ستاره می باشند باشند و ستارگان و ماه و خورشید همواره در حال حرکتند و هرگز از حرکت باز نمی ایستند، هریک از ستارگان و سیارات دارای یک ویژگی منحصر به فرد هستند، برای نمونه ستاره "تیشتر" ^۵ باران می آورد و سیاره کیوان با "یوغی" ^۶ که دارد فرشته مرگ است، در مرحله بعدی بعدی خداوند گیاه نخستین را می آفریند که در مرحله اول ده هزار گونه و در مرحله دوم صد هزار گونه گیاه از آن می رویند، پس از آن نوبت به آفرینش حیوانات می رسد، نخستین جانوری که خدا می آفریند گاو یکتا آفریده می باشد، پس از حمله اهریمن به زمین و مرگ گاو از تخمه گاو که برای پالایش به ماه برده شده بود، یک جفت گاو نر و ماده و سپس از آن دو ۲۸۲ نوع حیوان بر روی زمین آفریده می شوند، نخستین انسانی که خداوند می آفریند کیومرث نام دارد، کیومرث سه هزار سال روی زمین به خوبی زندگی می کند تا اینکه اهریمن با لشکری از دیوها به زمین می تازد و کیومرث سی سال پس از این حمله می میرد، پس از مرگ کیومرث از نطفه او که روی زمین ریخته شده بود گیاهی شبیه ریواس می روید که یک زن و مرد به هم چسبیده

^۱ - اختران

^۲ - اباختران

^۳ - این ۱۲ صورت فلکی عبارتند از: بره - گاو - دوپیکر - خرچنگ - شیر - خوسه - ترازو - کزدم - نیمسب - بز - دلو - ماهی

^۴ - می شود ۳۶۴۸۰۰۰۰ ستاره در هر صورت فلکی.

^۵ - شعرای یمانی

^۶ - هاله ای که دارد

درون شاخه هایش قرار داشتند ، آن دو پس از آفرینش اهورا مزدا را ستایش میکنند اما اهریمن از زبانشان جاری می کند که آفریننده اهریمن است ، به خاطر این دروغ و گناه آن دو پلید شمرده شده و روان شان به دوزخ رانده می شود ، آنها تا سی روز گیاه میخورند و سپس بزی سفید مو یافته و از شیرش می نوشند و سی روز بعد گوسفندی یافته و آن را می کشند و می خورند آن دو پنجاه سال در کنار یکدیگر زندگی میکنند تا فرزندان به دنیا می آورند نخستین آنها سیامک و وشاک نام داشت که از این دو فرواگ و فرواگین زاده شدند و فرزندان فرواگ و فرواگین نیز ۱۵ جفت بودند که در هفت اقلیم^۱ روی زمین پراکنده شدند ، چرا که زمین داری هفت بخش بزرگ دانسته می شد که بزرگترین آن خونیرس نام داشت و خونیرس^۲ نیز دارای هفت کشور بود که در مرکز آن "ایرانویج"^۳ قرار داشت ، در این میان هوشنگ و گورک به ایران آمدند و نژاد ایرانی برخاسته از آنهاست و تاز و گوازک به عربستان رفتند و نژاد تازی از آنان است .

این برداشتی از اسطوره اصلی آفرینش در دوره ساسانی است البته برداشت های دیگری نیز از آفرینش در این دوره وجود دارد که تفاوت هایی دارند برای نمونه در آیین زروانیسم^۴ ، زروان خدای زمان بیکرانه اهریمن و اهورامزدا را می آفریند و این دو به یک نبرد ۱۲ هزار ساله با یکدیگر می پردازند ، که سر انجام اهورامزدا پیروز می شود ، بیشتر بستر داستان آفرینش زروانیسم با آفرینش زرتشتی مشترک است ، در آفرینش مانوی نیز اسامی زرتشتی مانند : اهورامزدا ، اهریمن، دیو ها و... با تغییراتی در جایگاه تکرار شده اند، اما جنبه افسانه ای و تخیلی آن بیشتر است و ترکیباتی از دین مسیحیت ، یهودیت ، زروانیسم و بودیسم در آن مشاهده می شود از نظر کریستین سن : «نتیجه آیین زروان همان شکل زرتشتیگری است در دوره ساسانی»^۵

در چندین فصل ارداویرافنامه نیز رد پای این اسطوره آفرینش زرتشتی را می توانیم مشاهده کنیم ، برای نمونه در فصل ۵۳ کتاب می خوانیم :

« پس سروش اهلو و آذر ایزد دست مرا گرفتند و مرا به چکاد داتی زیر پل چینود به

^۱ - هفت اقلیم روی زمین مطابق بندهش عبارتند از : خونیرس (در مرکز زمین) ، ارزه ، فرددفش ، وروبرشن ، وروجشن ، ویددفش ، سوه

^۲ - هفت کشور خونیرس عبارتند از : ایران ، سلم (یونان و روم) ، عربستان ، توران ، چین ، هند ، دهستان (دایی ها در شرق خزر)

^۳ - ایران

^۴ - کلمه زروان یا زروان از فارسی میانه و به معنی زمان است .

^۵ - شیپمان ، کلاوس ، مبانی تاریخ ساسانیان ، ترجمه کیکاووس جهاننداری ، ۱۰۳

بیابانی بردند و در میان آن بیابان زیر پل چنود زمین دوزخ را نشان دادند. از آنجا صدای زاری و بانگ اهریمن و دیوان و دروجان و بسیاری دیگر از روان دروندان می آمد که پنداشتم که زمین هفت کشور می لرزد.^۱

این هفت اقلیم همان هفت اقلیم زمین و هفت کشورخونیرس است که ایرانویچ در مرکزش قرار گرفته است، همچنین در فصل ۱۸ کتاب در وصف چاه دوزخ می گوید:

«و هر کس چنین اندیشد که تنهائیم و چون سه شبانه روز بگذرد گوید نه هزار سال تمام شد و مرا رها نمی کنند»^۲

و در فصل ۵۴ ارداویراف در توصیف دوزخ با اندکی تغییر در تبدیل عدد سه به یک می گوید: «... کسی که یک روز در دوزخ است بانگ می زند: این نه هزار سال هنوز تمام نشده است که ما را از این دوزخ رها کنند.»^۳

در فصل ۱۷ نیز ارداویراف هنگام توصیف وضعیت روان بدکاران تازه در گذشته می گوید: «و روان بر سر آن تن "دروند"^۴ ایستاده بود در حالیکه این گفتار گاهانی را می گفت: دادار اورمزد به کدام زمین روم و چه کسی را به پناه گیرم و به او آن شب چنان بدبختی و سختی رسد به اندازه ای که [در گیتی] مردی در گیتی در سختی و بدبختی زندگی کرده است. پس بادی سرد و بدبو به پیشواز او آید. چنین به نظر روان می رسد که از ناحیه شمال، از ناحیه دیوان می آید. بدبوترین بادی که در گیتی ندیده است.»^۵

همانطور که پیشتر گفتیم ناحیه شمال در اسطوره شناسی زرتشتی جایگاه دیوان است و احتمالاً دلیل نفرت زرتشتیان از آنجا وجود خشکسالی و سرمای طاقت فرسای ناحیه شمالی بوده است که موجب مهاجرت آریایی ها در هزاره دوم و سوم پیش از میلاد از آن ناحیه به سمت نواحی گرمتر جنوبی شده است و این خاطره منفی در حافظه جمعی ایرانیان ثبت شده و وارد اسطوره های دینی زرتشتی شده است، همچنین دو جمله ای که در این بند از گاهان نقل شده

^۱ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۷۸

^۲ - همان، ص ۶۵

^۳ - همان، ص ۷۹

^۴ - بدکار

^۵ - همان، ص ۶۳

است، نخستین بخش جمله از یسنا ۴۶ بند یک است و بخش دوم شاید بازتابی از یسنا ۴۶ بند ۷ باشد. این نقل قولی آزاد است همانطور که در هادوخت نسک بند ۳ و ۴ نیز آمده است که در آنجا گفته می‌شود: به کجا شوم و نیکی از که خواهم. این خود نشان می‌دهد که نویسنده ارداویرافنامه احتمالاً موبدی کاملاً آشنا با اسطوره شناسی زرتشتی و متون مذهبی بوده است و اسطوره آفرینش ارداویرافنامه کاملاً منطبق بر اسطوره آفرینش زرتشتیست و این نشان می‌دهد که ارداویرافنامه دیدگاه شخصی خاص نیست بلکه ساختارهای آن منعکس کننده مفاهیم پذیرفته شده اسطوره آفرینش زرتشتیست.

۳-۶-۴. تطبیق معراج ارداویراف با معراج های دیگر زرتشتی

خود قضیه معراج در دین زرتشت نیز دارای پیشینه است و تعداد کسانی که در آیین زرتشت به معراج رفته اند قابل توجه است.

« پژوهش های دقیق و گسترده ایران پژوهان در دهه های اخیر آشکار کرد که کیش مزدایی دارای نمونه های غنی و سرشاری از باور به عروج شخصیت های برجسته دینی و غیر دینی به عوالم ماورائی بوده است و این باور از ایران به فرهنگ ها و ادیان دیگر راه یافته است. کهن ترین و شاید مهم ترین این معراج ها منسوب به پیامبر این دین، زردشت، است. بعد از آن در منابع دینی از عروج گشتاسپ، پادشاه حامی زردشت سخن رفته است. سپس در کتیبه های کرتیر، وزیر نام آور شش پادشاه ساسانی، معراج کرتیر روایت شده است...»^۱

نخستین فردی که در کیش مزدیسنا به معراج می رود خود زرتشت می باشد، زرتشت ابتدا از اورمزد تقاضای بی مرگی و جاودانگی می کند و اورمزد « به خرد " هروسپ آگاه" ^۲ دانست که سپیتمان زرتشت اشو چه اندیشد او دست زرتشت را فراز گرفت... خرد هروسپ آگاه را بسان آب بر دست زرتشت کرد و به او گفت فراز خور، زرتشت آن را فراز خورد از آن خرد

^۱ - پیاده کوهسار، ابوالقاسم، اندیشه عروج در مکاشفات مزدایی، نیمسالنامه تخصصی پژوهشنامه ادیان، ص ۲۸

^۲ - آگاه از همه چیز

هروسپ آگاه در به زرتشت اندر آمیخت و هفت شبانه روز زرتشت در خرد اورمزد بود...^۱ در این هفت شب معراج زرتشت با واقعیت مینوی جهان آشنا می شود و در می یابد که ازدواج کردن و فرزند آوردن و سپس مردن بهتر است از زندگی جاویدان توام با اندوه و بدون فرزند؛ در داستان دینیک نیز داستان معراج زرتشت به همین گونه تکرار شده است، در کتاب زرتشت نامه نیز اشاره به معراج زرتشت شده، زرتشت با خوردن می چشم و گوش اخروی اش باز می شود و حقیقت اشیاء و آینده را می بیند:

«فروماند زرتشت در کار خویش - بنالید در پیش دادار خویش

بدادش خدای جهان آفرین - یکی چیز مانده انگبین

به زرتشت گفتا که یک قطره خور - بگو آنچه بینی به ما در بدر

چو شد خورده آن، مرد دینی از او - بدیدش جهان را و هر چه درو

چنان چون کسی خفته بیند به خواب - بدید او همه بودنی بی حجاب»^۲

پیشگویی زرتشت از آینده در زرتشت نامه در هفت مرحله انجام می گیرد، این هفت مرحله با دیدن درختی تمثیلی در رویای زرتشت آغاز می شود، این درخت ۷ شاخه دارد و هر شاخه آن تمثیلی از دوره ای مهم می باشد، نخستین شاخه درخت زرین است که نمایانگر دوره همپرسگی زرتشت با اهورامزداست و دومین شاخه درخت سیمین است و آن دوره ایست که گشتاسب دین می پذیرد، شاخه سوم برنجین است و آن دوره اشکانیان است، شاخه چهارم رویین است که مقارن با دوره اردشیر بابکان می باشد، شاخه پنجم ارزیز فام است که دوره پادشاهی بهرام است و شاخه ششم پولادین است که مصادف با دوره پادشاهی انوشیروان و سرکوب شورش مزدکیان است و هفتمین شاخه آهنین است که پایان هزاره و آغاز یورش اهریمن به زمین است، که مصادف با حمله اعراب و ترکان به ایران می باشد و این می رساند که نوشتار کتاب در دوره اسلامی در عصر سلجوقیان یا غزنویان صورت گرفته است.

در اوستا نیز بندهایی یافت می شود که درباره همپرسگی زرتشت با اهورامزداست و

^۱ - غیفی، اساطیر و فرهنگ ایرانی، ص ۱۴۶

^۲ - زند و هومن یسن و کارنامه اردشیر بابکان، ترجمه صادق هدایت، ص ۱۲۵

مفسرین آن را به معراج زرتشت نسبت داده اند.

«ای اشه کی تو را خواهم دید و منش نیک را به فرزانی در خواهم یافت؟ کی به [سرای] اهوره توانتر از همگان راه خواهم برد و نیوشای [سخن] مزدا خواهم شد...؟»^۱

«...ای مزدا اهوره! مرا آرزوست که با تو دیدار و همپرسی کنم. ای مزدا ای نیک ترین به سوی من آی و نمایان شو تا در پرتو اشه و منش نیک گذشته از "مگونان"^۲ به گفتار من گوش فرادهند»^۳.

اما یسنه ۴۳ به روشنی به این همپرسی اشاره دارد:

«ای مزدا اهوره: به راستی تو را پاک شناختم آنگاه که "منش نیک" نزد من آمد و پرسید: کیستی و از کدامین خاندانی و در برابر پرسشها ودودی های روزا نه زندگی خویش و جهان پیرامون خود کدامین راه را می نمایی و می شناسانی؟ آنگاه بدو پاسخ گفتم: منم زردشت که با همه توش و توان خویش دشمن سرسخت دروندان و پناه نیرومند اشونانم. ای مزدا خواستارم تا بدان هنگام که ستایشگر و سرود خوان توام همواره از شهر یاری مینوی بی کران تو برخوردار باشم. ای مزدا اهورا! بر راستی تو را پاک شناختم آنگاه که "منش نیک" نزد من آمد و پرسید: «چگونه خود را باز می شناسانی؟» [ومن بدو پاسخ گفتم] با دهش آن نماز که نزد آذر تومی گذارم تا بدان هنگام که مرا توش و توان هست به اشه خواهم اندیشید، پس تو مرا به سوی اشه که همواره آن را فرا خوانده ام رهنمونی کن تا با پیروی از آرمیتی بدن دست یابم اینک بپرس از ما و بدان سان که می خواهی ما را بیا زمای، چرا که پرسش و آزمون تو رهبران را نیرومندی و برتری می بخشد. ای مزدا اهورا! تو را پاک شناختم آنگاه که "منش نیک" نزد من آمد و نخستین با از گفتار تو آموختم و دریافتم که بردن پیام تو به میان مردمان دشوار است! اما من آنچه را تو به من گفتی بهترین است به سر انجام خواهم رساند»^۴.

تفاوت معراج ارداویراف با زرتشت در این است که موضوع معراج زرتشت پیشگویی

^۱ - اوستا، ترجمه جلیل دوستخواه، جلد نخست، ص ۸

^۲ - دیگر مردمان نیز

^۳ - همان، ص ۲۹

^۴ - اوستا، ترجمه جلیل دوستخواه، جلد اول، ص ۴۰-۴۱

آینده و یافتن حقیقت اشیاست و موضوع معراج ارداویراف مشاهده بهشت و دوزخ و شرح مجازات بهشتیان و دوزخیان است، همچنین در معراج زرتشت در گاتاها علاوه بر این که دیگر چیزی درباره رویا به شیوه ارداویرافنامه نمی بینیم، در باره مواد مخدر^۱ نیز نکته مهمی وجود ندارد و حتی در گاتاها به شدت به نوشیدن مواد مخدر حمله شده است، در زرتشت نامه این موضوع متفاوت است به گونه ای که زرتشت شبیه ارداویراف با خوردن هوم به معراج می رود این همانندی فضای فکری دو اثر نشان دهنده هم زمانی نوشتار این دو اثر نیز می باشد.

دومین فردی که در آیین مزدیسنا به معراج رفته گشتاسب است، او پادشاهی است که زرتشتی می شود و از دیانت زرتشت حمایت می کند و نتیجه این حمایت آن است که زرتشت درخواست او را جهت رفتن به معراج می پذیرد، درباره شرح معراج گشتاسب نیز در متون پهلوی منابع اندکی می توان یافت، در زرتشت نامه آمده:

«گشتاسب یکی از چهار آرزویش این بود که بداند در آن جهان در چه طبقه ای قرار خواهد گرفت، زرتشت یک جام شراب و شیر و مقداری میوه به او می دهد شاه بعد از نوشیدن آن مدت سه روز به خواب می رود و در رویا مناظر زیبایی از بهشت و همچنین جای خود را در آنجا مشاهده می کند».^۲

در داستان دینیک معراج گشتاسب به گونه دیگری شرح داده شده است، اورمزد و ایزدان از گشتاسب می خواهند که دین زرتشت را بپذیرد و او را تهدید به مجازاتی سخت می کنند، اما گشتاسب سر باز می زند و دین زرتشت را نمی پذیرد، پس اورمزد به نریو سنگ می گوید که به هوتوخت بگوید تا به گشتاسب می و منگ بدهد: «هوتوخت همان گونه کرد. چون او خورده بود به جای "سترده"^۳ بود، روان او به گرزمان شد و به او ارجمندی دین "پذیرفته"^۴ بنمود. چون از سردگی فراز بود به هوتوس فریاد کرد که زرتشت که هست تا دین پذیرم و

^۱ - مانند خوردن می و منگ گشتاسبی

^۲ - ارداویرافنامه، ترجمه رحیم عقیقی، ص ۱۱

^۳ - بیهوش

^۴ - عرضه شده

زرتشت آن بانگ شنید فراز شد و گشتاسب دین پذیرفت.»^۱

روش معراج گشتاسب با ارداویراف مشابهت دارد زیرا هر دو با خوردن می و منگ، رویایی شمن گونه را آغاز می کنند، این می و منگ در ارداویرافنامه به گشتاسب منسوب است و نشان می دهد که نویسنده کتاب ارداویرافنامه از شرح سفر گشتاسب کاملاً آگاهی داشته است، تنها تفاوتی که بین این دو معراج یافت می شود زمان آن می باشد، معراج ارداویراف هفت شبانه روز به طول می کشد در حالی که معراج گشتاسب تنها سه روزه است، این هفت و سه خود از اعداد مقدس زرتشتی هستند.

سومین معراج از جاماسب است در اینجا جاماسب به همان شیوه گشتاسب و زرتشت با خوردن هوم به کشف و شهود می پردازد، در متن پهلوی جاماسب نامه که در میان پارسیان هند محبوبیت بسیار دارد این کشف و شهود شرح داده شده است، این متن از نوع پیشگویی بوده و بسیاری از بلائیای طبیعی و سیاسی را تصویر می کند که تا رستاخیز دامنگیر زرتشتیان می شود. چهارمین معراج که درباره یک شخصیت کاملاً واقعی است معراج کرتیر موبد پر نفوذ دوره ساسانی می باشد، وی همزمان با شش پادشاه از اردشیر اول تا نرسه می زیسته است، در اواخر دوران اردشیر وی نوجوانی بوده که تحصیلات دینی خود را به پایان برده و در آن زمان یا احتمالاً در زمان شاپور اول عنوان هیربد یافته بود، در زمان هرمز اول پسر و جانشین شاپور اول کرتیر ملقب به موبد اورمزد گردید، پس از بهرام اول، پسرش بهرام دوم به پادشاهی رسید و کرتیر در زمان این پادشاه به اوج قدرت خود رسید. از کرتیر به ترتیب چهار سنگ نوشته به جای مانده است: سنگ نوشته نقش رجب - سنگ نوشته سرمشهد - سنگ نوشته کعبه زرتشت - سنگ نوشته نقش رستم. «کتیبه های کرتیر در مجموع دو موضوع کلی را در بر دارند: نخست برشماری القاب عنوان هایی که وی از پادشاهان گرفته و نیز کارهایی که در زمان آنها انجام داده است و دوم شرح: شرح معراج و یاری ایزدان به او.»^۲ از میان چهار کتیبه کرتیر کتیبه سرمشهد در باره شرح معراج وی می باشد، این کتیبه در سر مشهد در ۸۰ کیلومتری جنوب

^۱ - غیفی، رحیم، اساطیر و فرهنگ ایران، ص ۳۸

^۲ - عربان، سعید، راهنمای کتیبه های ایرانی میانه، ص ۱۶۴

کازرون واقع شده است ، و دارای ۵۸ سطر می باشد و « دارای بیشترین ریختگی است ، بطوری که قرائت و ترجمه آن به بازسازی بسیاری نیاز دارد .^۱» این کتیبه از نظر مضمون به دو بخش تقسیم می شود : بخش نخست به معرفی کرتیر و ذکر القاب و عناوین او و آتشکده هایی که ساخته است می پردازد و بخش دوم درباره معراج اوست ، در آغاز این بخش کرتیر می نویسد که به سبب آنکه از آغاز خدمت گذار شاهان و ایزدان بوده است آنان او را محترم داشته اند و این چنین مقامی را به او داده اند و او از ایزدان خواسته است تا جهان دیگر را به او بنمایند تا بهشت و دوزخ را از نزدیک ببیند و سرانجام خود را مشاهده کند ، کرتیر در این معراج شهریاری را می بیند که بر اسبی نجیب سوار است و درفشی در دست دارد و احتمالا منظور از او ایزد بهرام است ، سپس از همزاد خود سخن می گوید که همچون شهریاری بر تختی ظاهر میشود سپس زنی از سوی مشرق به پیش می آید که به گفته کرتیر وی زنی شریفتر از او هرگز ندیده است ، این زن همان دین یا وجدان دینی است که به همزاد روحانی کرتیر خوش آمد می گوید ، و هر دو به راه روشنی می روند ، در این راه به شهریاری بر می خورند که ترازویی در دست دارد این دومین شهریار یقینا همان رشن ایزد عدالت زرتشتی است که وظیفه او سنجش اعمال مردمان است ، آن زن یعنی دین و همزاد روحانی کرتیر در برابر این شهریار می ایستند و بعد هر دو دست اندر دست یکدیگر به راه خود به سوی مشرق ادامه می دهند ، در آن راه روشن به نزد شهریار دیگری می رسند که به احتمال قوی مهر ، ایزد عهد و پیمان است . در اینجا راویان دوزخ را که همچون چاه ژرف و تاریک و بی بنی است می بینند و می ترسند ، بر روی این چاه پلی است همچون تیغی تیز ، آن زن یعنی دین و همزاد روحانی کرتیر به سوی آن پل می روند و آن پل برای آنان پهن می شود ، سپس شهریاری دیگر به استقبال آنان می آید و آنان را از پل می گذراند ، این چهارمین شهریار احتمالا سروش ایزد نظم و فرمانبردار است ، این ایزدان در منابع دیگر پهلوی نیز به عنوان کسانی که پس از مرگ در داوری روان شرکت دارند ، ذکر شده اند ، در پایان معراج سخن از کاخ هایی به میان می آید که در آنها شهریارانی بر تخت نشسته اند که احتمالا منظور از آنها طبقات آسمان پیش از رسیدن به بهشت است ، در پایان کتیبه کرتیر دوباره خواست خود را از

^۱ - همان ، ص ۱۶۴

ایزدان در مورد نشان دادن جهان دیگر تکرار می کند و از خواننده می خواهد که به وجود بهشت و دوزخ یقین داشته باشد و نسبت به امور ایزدان راد و راست باشد.^۱

معراج کرتیر پس از ارداویراف کاملترین نمونه معراج است که درباره عروج یک انسان واقعی و نه مجازی به بهشت و دوزخ سخن می گوید، این معراج کاملاً قابل تطبیق با معراج ارداویراف می باشد، «از مقایسه سریع بر روی این دو منبع به نوعی محافظه کاری شدید می توان پی برد، دوزخ و بهشت در سنگ نوشته های کردیر مسلماً با جزئیات توصیف نشده اند، اما ما در آنها همه اصطلاحات مربوط به سرنوشت روان پس از مرگ را در اندیشه های ایرانی می یابیم، مانند: دئنا، پل چینود و ترازوبرای سنجیدن روانها.»^۲ البته به غیر از تفاوت کمی و کیفی و نپرداختن کتیبه کرتیر به جزئیات سفر، تفاوت هایی نیز بین آن دو موجود است اما این تفاوتها ماهیتی نیستند، نخستین تفاوت در چگونگی آغاز این دو معراج می باشد در ارداویرافنامه این انجمن موبدان هستند که ارداویراف را پس از انجام آزمایشهای دینی سخت مانند آزمایش نیزه از بین هزاران نفر نامزد انتخاب می کنند و ارداویراف پس از انجام مقدماتی مانند پوشیدن جامه نو و شستن سرو تن و زدن بوی خوش و خوردن می و منگ گشتاسبی به معراج می رود.

« پس آن دین دستوران در مان مینو جایی را سی گام دورتر از آنچه خوب است برگزیدند و ویراز سرو تن بشست و جامه نو پوشید و با بوی خوش خود را خوشبو کرد پس بر تختی شایسته بستری نو و پاک گسترده برگاه و بستر پاک نشست و درون یشت و روان ها را به یاد آورد و خوراک خورد پس دستوران دین سه جام زرین می و منگ گشتاسبی پر کردند یک جام برای اندیشه نیک و دیگری برای گفتار نیک و سه دیگر برای کردار نیک و به ویراز فراز دادند. او آن می و منگ بخورد هوشیارانه باج بگفت و بر بستر بخت.»^۳

در شرح معراج کرتیر در کتیبه سرمشهد هیچکدام از این مقدمات نوشته نشده است که سختی نوشتار در سنگ نوشته میتواند یکی از دلایل حذف پاره ای از این مقدمات می باشد و همچنین ذکر اقدامات کرتیر در ابتدای کتیبه و شرح القاب او برای این است که خواننده را توجیه

^۱ - تفضلی، احمد، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، ص ۹۳

^۲ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۲۵

^۳ - همان، ص ۴۸

کند که کرتیر از هر لحاظ برای انجام این معراج شایستگی داشته و نیازی به تایید موبدان و انجام آزمایش دینی مانند آذر باد مهرسپندان و ارداویراف ندارد، کرتیر مطابق درخواست خود از ایزدان برای دیدن بهشت و دوزخ مستقیماً توسط ایزدان برای معراج برگزیده میشود و این به دلیل مقام بالای او می باشد مقامی که ارداویراف آن را ندارد پس ناچار است از مراحل سخت آزمایش دینی عبور کند، این مقوله خود ردیه ایست بر نظر کسانی که ارداویراف را با کرتیر یکی می دانند، چرا که آن دو، دو شخصیت بسیار جداگانه دارند کرتیر موبد موبدان و پرنفوذترین شخصیت دوره ساسانی است و ارداویراف موبدی ساده و گمنام که از بین هزاران تن نامزد معراج برگزیده شده است، به احتمال زیاد ارداویرافنامه پس از کتیبه کرتیر و در زمان خسرو اول نوشته شده است و یکی از دلایل آن مشابهت بند ۱۵ فصل نخست ارداویرافنامه با کتیبه کرتیر می باشد

« و بسیار گونه سخنها و اندیشه ها در این باره بود که باید چاره خواهیم و کسی از ما برود و از مینوان آگاهی آورد تا مردمانی که در این جهان هستند بدانند که این یسنا درون و آفرینگان و نیرنگ و پادیاب (طهارت) و یوژداهری (طهارت) که ما به جای می آوریم به ایزدان رسد یا به دیوان و به فریاد روان ما رسد یا نه.»^۱

در سطر ۵ سنگ نوشته کرتیر در نقش رجب عین عبارت بالا تکرار شده است که می گوید: باید چاره خواهیم و کسی از ما برود و از مینوان آگاهی آورد. این رونویسی نشان می دهد که ارداویرافنامه پس از کتیبه کرتیر نوشته شده است.

دومین تفاوت مابین ارداویرافنامه و کتیبه کرتیر در بعد فردی آن دو هنگام معراج می باشد، در کتیبه کرتیر این "همزاد"^۲ کرتیر می باشد که به معراج می رود و در ارداویرافنامه روان ارداویراف به معراج می رود.

از وجوه تشابه بین ارداویرافنامه و کتیبه کرتیر نخست می توان به انگیزه و دلیل آن دو جهت معراج اشاره کرد به گونه ای که هر دو دلیل معراج را دیدن بهشت و دوزخ از نزدیک و

^۱ - همان، ص ۴۴

^۲ - هم شکل

دیدن عاقبت روان اهلوان و دروندان و از بین بردن شک در دین میدانند و دیگر اینکه هر دو این سفر را با همیاری ایزدان زرتشتی انجام می دهند و هر دو از پل چینود می گذرند و بهشتیان و دوزخیان را از نزدیک می بینند و هر دو با اهورامزدا همپرسی دارند ، در هر دو منبع به مفاهیم زرتشتی مانند : انجام ازدواج خویدوده ، پایبندی به رادی و راستی ، لزوم اعتقاد به بهشت و دوزخ و ... اشاره شده است و این نشان می دهد که این دو منبع زرتشتی در ماهیت مشترک هستند و تفاوت پایه ای ندارند و هر دو نشان دهنده آرای کلی جامعه دینی زرتشتی در دوره ساسانی می باشند .

۳-۶-۵. حقوق قضا و جزا در ارداویرافنامه:

در زمان ساسانیان قضا در ایران معزز و محترم بودند ، خاندان های معروف نجبا امتیاز خاصی که داشتند این بود که حق قضاوت در مراغه ها داشتند و احتمال می رود که قضاوت را در میان طبقه اشراف می کردند ، ولی قضاوت در کار های عادی جزو وظایف طبقه روحانیان بود زیرا تنها ایشان از قواعد شرعی مطلع بودند ، در هر بلوک و ناحیه ای یک قاضی بود و احتمال می رود که حکمران ده یعنی دهقان هم در صورتی که در محل قاضی نبود وظایف او را در مراغه و حکمیت عهده دار می شد . یک قاضی مخصوص هم بود که قاضی سپاه به شمار می رفت .^۱

البته : «برخی شاهان ساسانی دوست داشتند که شخصا به شکایت های مردم برسند چون هرمزد دوم و نوشیروان».^۲

در زمان ساسانیان سه قسم جرم را تحت تعقیب قرار می دادند :

«الف - بی حرمتی و گناه نسبت به خدا یعنی وقتی که کسی از دین خود مرتد می شد و

بر می گشت .

ب- گناه نسبت به پادشاه یعنی دست به شورش و خیانت و فرار از جنگ می زد .

^۱ - نفیسی ، سعید، تاریخ تمدن ایران ساسانی ، ص ۵۰

^۲ - شوشتری ، عباس ، کشور داری و جامعه ایران در زمان ساسانیان ، ص ۹۸

ج - گناه نسبت به هم جنس یعنی در موقعی که کسی نسبت به دیگری ظلم می کرد.^۱
ملاک و معیار سنجش جرم نیز در دوره ساسانی عبارت بود از :

« ۱ - نوشته اوستا و کتب دینی یعنی تفسیر و توضیح آن .

۲- بر اجماع گفته دانشمندان و نیکان یا آنچه موبدان بزرگ گذشته کرده و گفته بودند.

۱- به موازنه و قیاس دادور بود که رای خود را در یک محاکمه ای که پیشتر چنان

قضیه رخ نداده بود با گفته پیشینیان تطبیق کرده حکم بدهد.^۲

مجازات جرم نیز در این دوره مطابق با عمل مجرمانه متفاوت بود بعضی از تقصیرات و

گناه ها قابل عفو نبود مثل : «خوردن لاش و عمل شنیع بر خلاف طبیعت و راهزنی ، این نوع

مقصرین را هر کس می توانست هر جا بیاید بکشد به شرط اینکه در حین ارتکاب یافته باشد.»^۳

موارد اعدام خیلی کم بود غیر از سه مور بالا در موارد زیر نیز گاه حکم اعدام صادر می شد :

«انداختن مرده در آب ، مرده را تنها حمل کردن و غیره.»^۴

بخش دیگر مجازات ها تنبیه بدنی بوده که اکثرا با تازیانه ای مخصوص انجام می گرفته

و این تنبیه قابل خرید نیز بوده است ، بریدن اعضای بدن و مثله کردن در هیچ یک از متون

پهلوی نیامده به عنوان مجازات ذکر نشده است و مواردی که مورخین اسلامی و متون غربی ذکر

کرده اند موردی و رای شخصی بوده و توسط امراء و شاهان انجام گرفته است.^۵

یکی از بخش های قابل توجه در ارداویرافنامه نهاد های قضایی و کنترل اجتماعی می

باشد ، هر چند که کتاب در زمینه کشف و شهود است اما در لابلای مطالب کتاب می توان

اشاراتی به سیستم قضا و جزای ساسانی یافت ، نخستین مطلبی که می توان در این زمینه یافت

در فصل نخست کتاب است که از آذر باد مارسپندان سخن می گوید که برای آزمایش دینی بر

روی سینه اش روی گداخته ریختند ، و از قضاوت و داوری هایی سخن گفته می شود که توسط

^۱ - نژاد اکبری مهربان، مریم، شاهنشاهی ساسانیان، تهران، نشر کتاب پارسه، ۱۳۸۶، ص ۲۱۵

^۲ - همان، ص ۹۸

^۳ - پیرنیا، تاریخ ایران باستان، ج ۴، ص ۳۹۱۵

^۴ - همان، ص ۳۹۱۶

^۵ - همان، صص ۲۹۱۶-۲۹۱۷

موبدان با پیروان دیگر ادیان انجام گرفت ، این نکته خود یاد آور این موضوع است که دستگاه قضاوت در دوره ساسانی تحت حاکمیت روحانیان و موبدان اداره می شده است و گذاشتن روی مذاب بر روی سینه نیز رسم قضایی رایجی بوده است .

هنگامی که درباره گناه متهمی شک داشتند برای امتحان وادارش می کردند خود را تبرئه کند و دسته ای از چوب متبرک برسم که در مراسم دینی به کار می رود در میان می گذاشتند یا آتشی روشن می کردند او می بایست از آن بگذرد و اگر آسیبی به او نمی رسید بی گناهیش ثابت می شد ، چنانکه در شاهنامه در داستان سیاوش همین واقعه را نقل کرده اند و در داستان ویس و رامین هم که از زبان پهلوی به زبان دری نقل کرده اند همین نکته دیده می شود .^۱

در فصل پنجم کتاب ، ارداویراف از ایزد رشن سخن می گوید که ترازوی زرد زرین در دست دارد و کارهای اهلوان و دروندان را اندازه می گیرد . « این ایزد در باورهای فرجام شناسانه زردشتی وظیفه سنجش اعمال مردم در دنیای پس از مرگ را برعهده دارد »^۲ . و در کتیبه کرتیر نیز از آن یاد شده است ، در فصل ششم کتاب ارداویراف به جایگاه همیستگان می رود و در آنجا مردمانی را می بیند که میزان ثواب و گناهشان در ترازو با هم برابر است و مجبورند در بین بهشت و دوزخ سرگردان باشند ، در این فصل ارداویراف از واژه سروش اوچرنام سخن می گوید که معنی آن تازیانه برای انضباط دینی است که گویا واحدی برای سنجش اعمال نیک نیز به شمار می آید :

« چه هر که را ثواب سه سروش اوچرنام بیش از گناه باشد به بهشت و هر که را گناه بیش باشد به دوزخ و هر که را هر دو برابر باشد تا تن پسین به همیستگان ایستد »^۳ .

در فصل ۱۵ کتاب ارداویراف هنگام ستایش از روان طبقات گوناگون جامعه می گوید : « و دیدم روان وکیل مدافعان و آشتی خواهان و دوستان خوب [اورمزد] که از آنها نوری همانند نور ستاره و ماه و خورشید می تافت که شادمانه در روشنی هوا راه می رفتند »^۴ . وجود پست وکیل

^۱ - نفیسی ، سعید، تاریخ تمدن ایران ساسانی ، ص ۵۲

^۲ - پیاده کوهسار ، ابوالقاسم ، اندیشه عروج در مکاشفات مزدایی ، نیمسالنامه تخصصی پژوهشنامه ادیان ، شماره پنجم ، بهار و تابستان ۱۳۸۸ ، ص ۳۹

^۳ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار ، ص ۵۴

^۴ - همان ، ص ۶۱

مدافع و "آشتی خواه" خود نشانگر سیستم قضایی پیشرفته در آن دوره می باشد، مطابق فصل ۲ بند ۷ ماتیگان هزار داتستان هر فرد میتواند با اطلاع دادگاه یک یا دو وکیل اختیار نماید :

«چنانچه خواهان و خوانده دو نفر را با هم [به وکالت منصوب کنند] و سپس یکی از آنها را جدا از دیگری وکیل کنند و هر دو وکیل به دادگاه روند ، بنا بر قوانین حقوقی ، یکی از وکیلان را دادوران می پذیرند و چنانچه دو نفر را با هم وکیل کنند ، آنگاه حضور هر دو نفر در جریان دادرسی الزامی است .»^۲

در فصل ۲۱ ارداویرافنامه از مجازات سخت روان مردی سخن گفته میشود که مرد اهروی (دیندار) را کشته است ، این گناه جزو بزرگترین گناهان است که موجب می شود گناهکار مرگ ارزان شود یعنی ریختن خورش مباح باشد و اموال مرگ ارزان نیز به نفع قربانی مصادره می شود :

«...چنانچه کسی مرتکب [گناه] مرد ارزان شود ، سرمایه متعلق به او که [در آن هنگام] از مالکیت او بیرون بوده و تحت مالکیت شخص بی گناهی است ، باید به نفع کسی که [در حال آن را در اختیار] دارد ، مصادره شود.»^۳

در فصل ۲۲ کتاب مجازات مردی که در دوران دستان (عادت ماهیانه) با زنش همخوابگی کرده پانزده و نیم تنافور محاسبه شده است و در اوستا تنافور شدید ترین مجازاتی است که برای بزرگترین گناهان در نظر گرفته شده است .

در فصل ۲۷ ارداویراف از مجازات سخت کم فروشان و کسانی که آب به باده می آمیزند و خاک در غلات می کنند و دزدی از نیکان می کنند سخن گفته است:

« و دیدم روان مردی که با قفیز و دلو خاک و خاکستر اندازه می گرفتند و به خورد او می دادند و پرسیدم این تن چه گناه کرد که روان او چنین پادفرهی تحمل می کند؟ سروش اهل و آذر ایزد گفتند : این روان آن مرد دروند است که در گیتی قفیز و دلو و سنگ و اندازه راست نداشت ، آب به می آمیخت و خاک به غلات کرد و به بهای گران به مردمان فروخت و از نیکان

^۱ - فرد حل کننده اختلافات

^۲ - مرد بهرامان ، فرخ ، مادیان هزار دادستان، پژوهش سعید عریان ، ص ۷۸

^۳ - مرد بهرامان ، فرخ ، مادیان هزار دادستان، پژوهش سعید عریان ، ص ۷۰

چیز دزدید و غارت کرد»^۱.

گناهانی مانند تقلب، گرانفروشی و دزدی در ارداویرافنامه دارای مجازاتهای سنگین اخروی هستند، درباره مجازات دنیوی دزدی در روایت پهلوی می خوانیم:

«کسی که یک درهم از مردی بستاند یا بدزدد، پس او را در جا گناه است، و به گیتی برای آن که به ستم بستاند، چهار درهم، برای آن که بدزدد دو درهم باید بدهد. کسی که گوسفندی بدزدد یا غصب کند، پس او را در جا گناه است و باید چهار برابر و دو برابر باز پس دهد. و کسی که ستوری بدزدد یا غصب کند، پس او را به مینو یکصد و چهار استیر گناه است و در گیتی باید چهار برابر و دو برابر باز پس دهد. کسی که بنده ای بدزدد، پس او را به مینو یک تناپل گناه است و به گیتی باید چهار برابر و دو برابر باز پس دهد»^۲.

در مادیان هزار دادستان نیز چندین بند به مجازات دزدان اختصاص یافته است از جمله:

«چنانچه کسی در حضور دادوران بگوید که من با همراهی فرد مشخصی دزدی کردم / و مال [دزدی آن زمان را من هنوز دارم / این اظهار] درباره آن دیگران می تواند شهادت قلمداد شود، زیرا او آن گفته را برای نفع خویش نگفته است»^۳.

در فصل ۳۹ ارداویرافنامه درباره مجازات سنگین روان افرادی را می خوانیم که جرمشان ندادن مزد مزدوران در دنیا بوده است و در مادیان هزار دادستان نیز به دادن مزد طی شده تاکید شده است:

«چنانچه شخصی ... اظهار کند که در طول یک ماه بعدی من به تو هر روزی یک درهم می دهم [آنگاه در مجموع] ۳۰ درهم باید بدهد، اما چنانچه بگوید که تا کامل شدن یک ماه بعدی من به تو هر روزی یک درهم می دهم [آنگاه در مجموع] باید ۳۱ در هم بدهد»^۴.

ارداویراف در فصل ۴۹ از حيله گری در اندازه گیری زمین نکوهش کرده که توسط ارزیابان مالیاتی انجام می شده و موجب شده بسیاری از مردم بی بن و بی بر شوند و به درویشی برسند و

^۱ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۶۸

^۲ - روایت پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، ص ۶۶

^۳ - مرد بهرامان، فرخ، مادیان هزار دادستان، پژوهش سعید عریان، ص ۷۱

^۴ - مرد بهرامان، فرخ، مادیان هزار دادستان، پژوهش سعید عریان، ص ۳۲۵

خراج زیادی بدهند، اصطلاح حقوقی بن و بر را بارتولمی به وضوح شرح داده است.^۱ ویکی از واحد های اندازه گیری زمین برای ارزیابان مالیاتی "ارش"^۲ بوده است:

«و دیدم این دوزخ پراز بلا بیمگین، سهمگین، پراز درد پراز رنج، بدبو و بسیار تاریک را پس اندیشیدم، آن به نظر من همچون چاهی آمد که هزار ارش به بن آن نرسد».^۳

در فصل ۵۱ کتاب از مجازات مردی با شانه ای آهنین سخن رفته که گناهِش این بوده است که به دروغ به مردمان زنهار می داده، آموزگار زنهار دادن را قبول خواسته دیگران جهت حفظ و نگهداری آن می داند، و این نشان می دهد که نوعی بانکداری سنتی در آن دوره رایج بوده که متولیان سیستم حقوق قضا و جزای ساسانی مجازاتی سنگین برای متقلبین آن سیستم در نظر گرفته اند.^۴ نیز از مجازات مردی سخن گفته که شهری به میانجیگری به او داده بودند و آنچه که سزاوار بوده که بکند و فرمان بدهد نکرده و فرمان نداده و کم فروشی میکرده و به شکایت درویشان و مسافران گوش نمی داده است، اصطلاح میانجیگری در اینجا به عنوان شغلی اداری در ارتباط با قضاوت بحث می کند و عین این عبارت در اندرز خسرو قبادان نیز آمده است:

«درکار آیین و پیمان دارید و در کار و دادستان راد و راست و متحد راستان باشید».^۵

در فصل ۳۵ ارداویرافنامه از مجازات روان زنی جادو گر سخن گفته است و در ماتیکان هزار دانستان مجازات این جرم اینگونه ذکر شده است:

« جادوگری را که در میان مردم بد آوازه است، حلقه بر گردن و گوشوار [برگوش] باید رها کرد تا برای انجام اعمال پلید [خود] ملزم به تحمل آزمایش الهی شود و یا [از طریق محاکمه] نجات یابد، اما اگر حلقه یا یکی از گوشوارها را بشکند [حتما] باید او را به تحمل آزمایش الهی وا داشت.»^۶

در فصل ۸۵ و ۸۸ ارداویرافنامه از مجازات سخت روان مرد و زن زنا کار سخن گفته شده

^۱ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۷۶

^۲ - معادل زراع

^۳ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۷۸

^۴ - همان، ص ۷۷

^۵ - آسانا، جاماسب جی، متون پهلوی، گزارش سعید عریان، ص ۹۸

^۶ - مرد بهرامان، فرخ، مادیان هزار دادستان، پژوهش سعید عریان، ص ۳۱۵

است و در مورد مجازات دنیوی آن در کتاب ماتیکان هزار داتستان می خوانیم :

«تاوان زنای محصنه با زن کسان دیگر ۳۰۰ درهم است»^۱.

فصل ۵۰ کتاب به مجازات روان مردی اشاره شده است که مال مردمان را آن خویش می

کرد؛ و نیز در اندرز انوشه روان آذرباد مارسپندان آمده:

«خواستنه کسان تاراج مکن و مدار و با آن خویش میامیز»^۲.

در پاسخ پرسش ۳۵ مینوی خرد هم تصاحب مال مردم جزء گناهان بزرگ شناخته شده است.

در فصل ۲۸ کتاب از مجازات سخت فرمانروایی سخن رفته است که نسبت به مردمان

نابخشایشگر و آزار رسان بود، در تایید این نکته در اندرز انوشه روان آذر باد مارسپندان می

خوانیم:

«مردم را مزین»^۳.

در ارداویرافنامه علاوه بر حقوق انسان بر حفظ حقوق حیوانات بی آزار نیز تاکید شده است،

از جمله در فصل ۷۵ کتاب از مجازات روان هایی سخن گفته که در دنیا دهان ستور و گاو وزرا را

بسته و در گرما به آنها آب ندادند و گرسنه و تشنه به کار واداشتند .

در فصل ۷۷ نیز مجازات سخت دروندانی شرح داده شده که در گیتی از ستوران کار سخت

می کشیدند و بار گران بر رویشان می نهادند و خوراک به سیری به آنها نمیدادند و چون حیوان

زخمی میشد او را از کار باز نمی داشتند و درمان نمی کردند؛ البته لازم به ذکر است که حیوانات

در ارداویرافنامه دو دسته هستند دسته نخست مزدا آفریده و سودرسانند ، مانند گاو و گوسفند

واسب و... که آزار رساندن به آنها گناه است و دسته دوم خرفستران اند که جانواران زیان رسانند

وزاده اهریمن و دیوانند و کشتن آنها ثواب دارد مانند: مار، چلپاسه، مگس، وزغ و....

در فصل ۷۹ کتاب از مجازات مرد گناهکاری سخن گفته که در گیتی داور دروغزن بوده

و رشوه میگرفته و داوری دروغ انجام میداده است و این نشان میدهد که در دستگاه قضایی

ساسانی که در کنترل روحانیت بوده ، تقلب و دروغ و رشوه نیز رسوخ کرده بوده تا جایی که خود

^۱ - همان ، ص ۷۱

^۲ - آسانا، جاماسب جی ، متون پهلوی ، گزارش سعید عربیان ، ص ۱۰۲

^۳ - همان ، ص ۱۰۱

روحانیون که نویسنده یا نویسنده گان کتاب بودند را بر ضد آن برانگیخته و وادار به واکنش کرده است. در فصل ۹۱ کتاب نیز جرمی مشابه را گزارش داده ، در این فصل از مجازات روان مردی سخن گفته که فرزندش را می کشت و مغزش را می خورد و هنگامی که ارداویراف از جرمش می پرسد سروش اهلو و آذر ایزد می گویند :

« این روان آن دادور و قاضی است که در میان کسانی که داوری می خواستند داوری دروغ کرد . او به داد خواهان و متهمان با خوش چشمی و راستی ننگریست بلکه با میل به خواسته و آزوری نگریست و با "خواستاران" ^۱ با خشم و تندی سخن گفت » ^۲.

کلمه دادور در اصل دات بر است ... و قسمتی از دادوران را به لهجه اوستا سروشاووز می گفتند که به پهلوی سروشاووزدار خوانده می شد ،مولف دینکرد می نویسد :

« ...در کشوری که داوران آنجا فاسد باشند اگر باران هم بیارد زمین حاصل نمی دهد و در شیر شیرینی نباشد» ^۳

در دوره ساسانی در هر شهر و در هر ده یک نفر دادور بود که به شکایت مردم رسیدگی می کرد و گاهی کدخدای ده وظیفه دادوری را انجام می داد ،داوران می بایست از علم حقوق و شرع زرتشتی خوب آگاهی داشته باشند و به میزان اطلاع و خدمت ترقی می کردند .

در مادیان هزار دادستان وظایف دادور اینگونه بیان شده است :

« [وظیفه] دادور [این است که] به چرایی و چندی و چونی و چگونگی شیوه مالکیت و گواه پذیرفتن و تشکیل پرونده [حقوقی] و استمهال و تشکیل [و تدارک] جلسه دادگاه و ارائه [موضوع مورد دعوا به دادگاه] و [سالم] نگهداشتن [آن در طول دادرسی] و به تاخیر و عدم تاخیر و اداره [بهبینه] امور و عدم حضور [یکی از طرفین دعوا]و اداره [امور مربوط به]بررسی اسناد و اختفاء [اسناد مورد نیاز از سوی یکی از طرفین دعوا]و تعیین جرم حقوقی و تناقض [در رفتار یا گفتار] و جرم های دیگری که در دادگاه [مطرح می شود] بپردازد» ^۴

^۱ - درخواست کنندگان

^۲ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار ، ص ۹۳

^۳ - شوشتری، عباس، کشور داری و جامعه ایران در زمان ساسانیان ، ص ۹۸

^۴ - مرد بهرامان ، فرخ ، مادیان هزار دادستان ، پژوهش سعید عربیان ، ص ۳۳۷.

آنچه که پس از مطالعه گناهان انسان در ارداویرافنامه ملاحظه می شود اینست که شخص مجازات کننده در بیشتر موارد خود فرد است که خودتنبیهی انجام میدهد و این پیامی است که به خواننده می دهد که هر کس خود مسئول اعمال خویش است و کنترل درونی بسیار مهمتر از کنترل بیرونی^۱ است، دسته دیگر مجازات کنندگان فرد مجرم خرفستران هستند که به صورت مور و مار و عقرب و... به آزار مجرمین می پردازند و این خود یادآور عقیده دیگر زرتشتیان زروانی به کشتن خرفستران است که وظیفه هر زرتشتی معتقدیست و هر زرتشتی با کشتن تعدادی از آنها از گناه پاک می شود، مجازات کنندگان مجرمین هیچ یک از امشاسپندان و ایزدان و خود اورمزد نیستند چراکه اورمزد در جهان بینی زرتشتی مظهر پاکیزت واز هرگونه شرارت و بدی به دور است و همه بدیهای جهان زاده اهریمن هستند.

با نگاهی به جرم های موجود در کتاب و مجازات های در نظر گرفته شده برای آن به سادگی در می یابیم که تمامی جرم های مذکور در کتاب در دستگاه قضایی آن دوره نمود یافته و برای هر کدام تنبیهات مشخصی تعبیه شده بوده است.

۳-۷. نتایج فصل سوم :

مطابق نمودار ۴-۱ بیشترین بخش اختصاص یافته ارداویرافنامه به ساختار های اجتماعی می باشد، و این نشان می دهد که رویکرد اجتماعی کتاب بر رویکردهای اقتصادی، سیاسی آن چیره گی دارد، ساختار های اجتماعی کتاب کاملاً همسو و منطبق بر ساختار های اجتماعی جامعه ساسانی هستند، همانگونه که در بخش ۴-۲ و ۴-۳ ملاحظه گردید، ساختار طبقات اجتماعی جامعه ساسانی با طبقات اجتماعی نامبرده شده در کتاب کاملاً با یکدیگر همپوشانی دارند و طبقات معنوی ارداویرافنامه نیز با طبقات معنوی دیگر متون پهلوی هماهنگ هستند (بخش ۴-۴). در بررسی ساختار نهاد خانواده در ارداویرافنامه نیز مشاهده شد که روابط بین اعضای خانواده و وظایف آنان کاملاً منطبق با دیگر متون پهلوی می باشد، در بخش نهاد دین، اسطوره آفرینش زرتشتی در ارداویرافنامه با دیگر متون پهلوی کاملاً هماهنگ بودند و معراج ارداویراف با دیگر

^۱ - کنترل توسط حکومت

معراج های زرتشتی هر چند که تفاوت هایی دارد اما اشتراکات بسیاری نیز بین آنها مشاهده می شود و این نشان می دهد که ریشه و سرچشمه همه آنها یکسان است .

فصل چهارم: بررسی محتوی فرهنگی ارداویرافنامه

۴-۱. مقدمه :

فرهنگ ماوراء پدیده‌های غریزی است. فرهنگ دربرگیرنده تمام عواملی است که فرد از گروه‌های انسانی یا به‌وسیله رفتار آگاهانه آموخته و یا توسط تکنیک‌ها، شیوه‌های گوناگون، نهادهای اجتماعی، باورها، اشکال مختلف تماس و غیره تحت تأثیر قرار گرفته است.

فرهنگ عبارت از مجموعه ارزش‌های مادی و معنوی است که توسط انسان‌ها در طی تاریخ انسانی آفریده شده است. هر فرهنگی در هر دوره‌ای مبین میزان، سطح پیشرفت و ترقیات فنی، تجربیات تولیدی در کار، وضع آموزش و پرورش، علوم، ادبیات، هنرها، آرمان‌ها و نهادهای اجتماعی معین از زندگی انسان‌ها است.

البته تعریف کامل فرهنگ به‌علت وسعت و گستردگی، کار ساده‌ای نیست. چرا که بیش از ۴۰۰ تعریف را شامل می‌شود.^۱ در اینجا تنها به چند تعریف که از اهمیت بیشتری برخوردار است بسنده می‌کنیم.

به‌نظر "ادوارد تایلر"^۲ مردم‌شناس بزرگ انگلیسی، فرهنگ کلیت زندگی اجتماعی انسان می‌باشد، او کاملترین تعریف را از فرهنگ در سال ۱۸۷۱ میلادی در کتابش^۳ نوشت: فرهنگ مجموعه پیچیده‌ای است که شامل مجموعه علوم و دانش‌ها، اعتقادات، هنرها، افکار و عقاید، صنایع، تکنیک، اخلاق، قوانین و مقررات، سخن، عادات و رسوم و رفتار و ضوابطی است که انسان به‌عنوان عضو یک جامعه آن را از جامعه خود فرا می‌گیرد و در قبال آن تعهداتی به عهده

^۱ - سلیم، محمد نبی، تاریخ تمدن و فرهنگ ایران زمین، ص ۳۰

^۲ - E.B.Tylor

^۳ - جوامع اولیه

دارد^۱.

برانسیلاو مالینوفسکی که نویسنده: یک نظریه علمی درباره فرهنگ، آزادی و تمدن و پویایی و دگرگونی فرهنگی است و بالحق والانصاف پدر مکتب کارکردگرایی است، فرهنگ را اینگونه تعریف نموده است: «مجموعه ای از ابزارها و کالاهای مصرفی، منشورهای ارگانیک که تنظیم امور گروه های مختلف اجتماع، اندیشه ها، هنرها، اعتقادات و آداب و رسوم درون آن جای می گیرند»^۲.

به نظر "ژان کازنو"^۳، ثمره واقعی و قابل مشاهده کوشش انسانها در زندگی اجتماعی به طور کلی فرهنگ نامیده می شود.

"هرسکویتس"^۴ در تعریف فرهنگ می گوید: فرهنگ آن قسمت از محیط است که به دست انسان ساخته شده و تأثیرپذیر است.

در فرهنگ زبان پهلوی فرهنگجیدن به معنای بیرون کشیدن و مجازا تعلیم دادن آمده و فرهنگیک را فردی تربیت شده و دانا دانسته اند.^۵

فرهنگ لغات وبستر « فرهنگ را مجموعه ای از رفتارهای پیچیده انسانی که شامل افکار، گفتار، اعمال و آثار هنری است و بر توانایی انسان برای یادگیری و انتقال به نسل دیگر تعریف می کند»^۶.

سازمان یونسکو در سال ۱۳۶۰ خورشیدی در کنفرانس جهانی خود در شهر مکزیکو تعریف جامع زیر را برای فرهنگ تصویب کرد: «فرهنگ عبارت است از خصوصیات معنوی، مادی و فکری و عاطفی که به یک گروه اجتماعی و یا به یک جامعه هویت می بخشد. این فرهنگ

^۱ - سلیم، محمد نبی، تاریخ تمدن و فرهنگ ایران زمین، ص ۲۹

^۲ - همان، ص ۳۳

^۳ - Jean Cazneve

^۴ - Herskovits

^۵ - سلیم، محمد نبی، تاریخ تمدن و فرهنگ ایران زمین، ص ۲۷

^۶ - همان، ص ۲۸

هنرها، ادبیات، باورها، شیوه های همزیستی و حقوق اساسی بشر را در بر می گیرد.»^۱

ریتزر معتقد است برای پارسونز، نظام فرهنگی حتی بیشتر از ساختارهای نظام اجتماعی اهمیت دارد؛ تا جایی که باید گفت نظام فرهنگی بر تارک نظام کنش پارسونز جای دارد^۲، فرهنگ در تلقی جامعه‌شناختی پارسونز، علاوه بر اینکه اهمیت و استقلال ساختاری دارد، به حریم نظام‌های دیگر نیز وارد شده و بر آنها تأثیر نهاده است. نظام فرهنگی، هم بخشی از نظام شخصیت و نظام اجتماعی است، هم حلقه‌ی اتصال و ارتباط آنها با یکدیگر است، و هم خود وجود مستقل و متمایزی دارد:

«پارسونز، فرهنگ را نیروی عمده‌ای می‌انگاشت که عناصر گوناگون جهان اجتماعی و یا به تعبیر خودش، نظام اجتماعی را به هم پیوند می‌دهد. فرهنگ، میانجی کنش متقابل میان کنشگران است و شخصیت و نظام اجتماعی را با هم ترکیب می‌کند. فرهنگ این خاصیت را دارد که کم‌وبیش می‌تواند بخشی از نظام‌های دیگر گردد؛ بدین‌سان که فرهنگ در نظام اجتماعی به صورت هنجارها و ارزش‌ها تجسم می‌یابد و در نظام شخصیتی، ملکه‌ی ذهن کنشگران می‌شود. اما نظام فرهنگی، تنها بخشی از نظام‌های دیگر نیست، بلکه به صورت ذخیره‌ی دانش، نمادها و افکار، وجود جداگانه‌ای نیز برای خود دارد. این جنبه‌های نظام فرهنگی، در دسترس نظام‌های اجتماعی و شخصیتی هستند، ولی به بخشی از آنها تبدیل نمی‌شوند.»^۳

خود پارسونز هم تأکید می‌کند که فرهنگ تا هنگامی تداوم می‌یابد که از عهده هدایت کنش عاملیت‌هایی که در موقعیت‌های اجتماعی گوناگون قرار می‌گیرند، برآید.

ریتزر باز هم تأکید می‌کند که پارسونز، فرهنگ را نظام الگودار و سامان‌مندی از نمادها می‌داند که هدف‌های جهت‌گیری کنشگران، جنبه‌های ملکه‌ی ذهن شده‌ی نظام شخصیتی و الگوهای نهادمند نظام اجتماعی را دربرمی‌گیرد.^۴ از نظر پارسونز، نظام فرهنگی به کنشگران

^۱ - همان ، ص ۳۰

^۲ - ریتزر، جورج، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، ص ۱۳۸

^۳ - همان ، ص ۱۳۸

^۴ - همان ، ص ۱۳۹

اجتماعی امکان می‌دهد که با یکدیگر ارتباط برقرار کنند و کنش‌های خود را هماهنگ کنند. به بیان خود وی، عناصر فرهنگی، فرآیند ارتباطی و کنش متقابل میان افراد را میانجی‌گری و تنظیم می‌کنند چنین روندی بر پایه‌ی هنجارها و ارزش‌هایی محقق می‌شود که توقعات نقشی از کنشگران را در موقعیت‌های اجتماعی گوناگون، تعریف می‌کند. در واقع، نظام فرهنگی از یک سو، به واسطه‌ی تعریف کردن نقش‌ها، در نظام اجتماعی مؤثر می‌افتد و از سوی دیگر، امیال و خواسته‌های مقوم نظام شخصیت فرد را شکل می‌دهد. از این رو، از هر دو نظام دیگر، مهم‌تر و تعیین‌کننده‌تر است^۱.

در واقع، فرهنگ از آنجا که بسیار "نمادین"^۲ و "ذهنی"^۳ است، به آسانی از یک نظام به نظام دیگر انتقال می‌یابد. همین خاصیت به فرهنگ اجازه می‌دهد که از طریق "اشاعه"^۴، از یک نظام اجتماعی به نظام اجتماعی دیگر و از طریق "اجتماعی شدن"^۵، از یک نظام شخصیتی، به نظام شخصیتی دیگر حرکت کند.^۶

افزون بر این، خصلت نمادین و ذهنی بودن فرهنگ، ویژگی دیگری به آن می‌بخشد که همان توانایی "نظارت"^۷ بر نظام‌های دیگر کنش است. از این رو، باید گفت در اندیشه پارسونز، نظام فرهنگی یک نظام مسلط است.

خلاصه باید گفت « فرهنگ از نظر دانش جامعه شناسی، میراث اجتماعی هر جامعه است و کلیه دستکارهای مادی اعم از: ابزارها، اقامتگاهها، معابد، آثار هنری و کلیه ساخته های ذهنی و روحی دسته جمعی مانند: نمادها باورها، ارزش ها و نیز اشکال متمایز رفتار مثل: سبیلها، آیین ها، سازمان های اجتماعی و... را شامل می شود که مردم گاه سنجیده آگاهانه و گاه از طریق ارتباط متقابل و پیامدهای پیش بینی نشده در طی فعالیت های جاری داخل شرایط

^۱ - اسمیت، فیلیپ، در آمدی بر نظریه های فرهنگی، ترجمه حسن پویان، ص ۵۳

^۲ - Symbolic

^۳ - Subjective

^۴ - Distribution

^۵ - Socialization

^۶ - ریتزر، جورج، نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، ص ۱۳۹

^۷ - Supervision

خاص زندگی خود پدید می آورند و از نسلی به نسل دیگر منتقل می کنند.»^۱

ارکان فرهنگ هم عبارتند از :

« ۱ - معنوی نظیر: اخلاق، تفکر، زیبایی شناسی و...»

۲- مادی مانند: فن آوری، ابزار، تکنیک و...»^۲

عوامل اصلی شکل گیری فرهنگ ایران را می توان در امپراتوری پارس ها^۳، دوران ساسانیان، سلطه اعراب، حملات مغول و دوران صفوی جستجو کرد. افغانستان، تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان، آذربایجان و حتی ارمنستان و گرجستان و همچنین کردهای عراق و ترکیه و پاکستان همگی، کم و بیش، گوشه ای از فرهنگ ایران را به ارث برده اند. در مجموع می توان عناصر فرهنگ ایرانی را در دوره ساسانی به اختصار چنین برشمرد:

۱- زبان پهلوی ساسانی که مهم ترین شاخصه فرهنگ ساسانی است، اما ما در این بخش از بررسی آن خودداری می کنیم زیرا از یک طرف آن خود نیازمند دانش زبان شناسی وسیعی می باشد که از بضاعت علمی ما خارج است و از طرف دیگر آن خود می تواند موضوع تحقیقی گسترده، جامع، کامل و جداگانه باشد.

۲- جشن های ملی از جمله نوروز و شب یلدا: این مقوله نیز در این تحقیق بررسی نمی شود، چون در کتاب ارداویرافنامه اشاره ای به آنها نشده است.

۳- شخصیت های اسطوره ای: به برخی از شخصیت های اسطوره ای مانند گشتاسب و جاماسب و اسامی ایزدان و امشاسپندان و ... در کتاب اشاره شده که در بخش تطبیق اسطوره های متون پهلوی با ارداویرافنامه بررسی می گردند.

^۱ - سلیم، محمد نبی، تاریخ تمدن و فرهنگ ایران زمین، ص ۲۵

^۲ - همان، ص ۳۹

^۳ - هخامنشیان

- ۴- اساطیر تمثیلی همچون دیو: در کتاب به آنها اشاره شده است لذا در بخش اسطوره های پهلوی بررسی می گردند.
- ۵- علم و هنر : به دلیل عدم وجود اطلاعاتی از آنها در ارداویرافنامه بررسی نمی شوند.
- ۶- معماری ایرانی : اطلاعات خاصی در کتاب در این باره وجود ندارد .
- ۷- ادیان دوره ساسانی : این بخش در ساختارهای اجتماعی مورد بررسی قرار گرفته است.
- ۸- آموزش و پرورش: اطلاعات اندکی در مورد آنها در کتاب موجود است با این وجود در این فصل مورد بررسی قرار می گیرند.
- ۹- باورها و ارزش ها : باورها یا اعتقادات مجموعه‌ای از افکارند که به زندگی معنا می‌بخشند. باورها ادراک ما از هستی را می‌سازند.
- ۱۰- ایدئولوژی^۱: در بخش ادیان و در فصل ساختارهای اجتماعی مورد بررسی قرار می گیرند.
- ۱۱- اخلاق : در این بخش ساختارهای اخلاقی کتاب استخراج و با ساختارهای اخلاقی متون ساسانی مورد تطبیق قرار خواهند گرفت.
- ۱۲- هنر: به دلیل کمبود اطلاعات در کتاب مورد بررسی قرار نمی گیرند .
- ۱۳- آیین‌ها و سنت‌ها : بخشی از فرهنگ را هم سنت‌ها و مراسم می‌سازند. آن‌ها تفکر و باوری‌اند که برخوردار از آدابی تکرارشونده‌اند. به سخن دیگر، آیین‌ها و سنت‌ها اعمالی تکراری پیرامون فرهنگ‌اند. همین فرهنگ است که مرزهای یک

^۱ - مجموعه‌ای است از نظرات، باورها و نگرش‌ها.

جامعه و باورهای مردمان آن را مشخص می‌کند و هویت آنان را شکل می‌دهد و می‌سازد، این بخش نیز در این تحقیق مورد بررسی قرار می‌گیرد.

هر چند تعریف های گوناگون از فرهنگ و برداشتهای متفاوتی نیز از آن وجود دارد، ما در این تحقیق در بخش ساختارهای فرهنگی، رد پای نظام آموزش و پرورش ساسانی در کتاب، رد پای اخلاق و آداب و رسوم جامعه ساسانی در کتاب و ساختار های ادبی ارداویرافنامه رامورد بررسی قرار می‌دهیم.

۴-۲. مقایسه نظام اخلاقی در ارداویرافنامه با دیگر متون پهلوی :

در این بخش معیارها و ملاک های اخلاق سالم و باید ها و نباید های اخلاقی موجود در کتاب ارداویرافنامه با کتب دیگر در همان دوره یا دوره های نزدیک با آن که به زبان و خط پهلوی ساسانی نگاشته شده اند با یکدیگر مطابقت داده می شوند تا نقاط افتراق و اشتراک بین آنها مشخص گردد و همچنین انواع فعل های اخلاقی از یکدیگر تمییز گردیده و جدا شوند، تا انگیزه نویسنده و جهت گیری کلی کتاب مشخص شود.

محتوی اخلاقی ارداویرافنامه

ارداویرافنامه پهلوی به ۱۰۱ فصل تقسیم می‌شود و بیشترین محتوی این فصول درباره افعال اخلاقی است، ریشه این اخلاق به فرهنگ جمعی جامعه و آیین زرتشت باز می‌گردد، در فصول کتاب از آغاز تا فصل سوم مختصری از تاریخچه سرنوشت دین زرتشتی به میان می‌آید و سپس چگونگی فراهم آمدن مقدمات سفر ارداویراف به جهان دیگر شرح داده شده است. تاریخچه سرنوشت دین زرتشتی از پذیرفتن گشتاسپ دین زرتشت را و هجوم اسکندر گجسته و پراکندگی اوستا آغاز می‌شود و به آزمایش دینی روی گذاخته ریختن بر سینه آذرباد مهرسپندان، موبدان موبد شاپور دوم ساسانی، برای حقانیت دین زرتشتی پایان می‌پذیرد. این تاریخچه دین زرتشتی در ارداویرافنامه فارسی و پازند نیامده است. در ارداویرافنامه پهلوی زمان معراج ارداویراف پس از آذرباد مهرسپندان است، ولی در ارداویرافنامه فارسی در زمان اردشیر بابکان روی می‌دهد و در نسخه پازند در زمان گشتاسپ پس از مرگ زرتشت روی می‌دهد. تاوادی نسخه

اصلی پازند را که نه تر می‌داند زیرا یکدست و منطقی است در صورتیکه دیگر متنها با افزوده‌هایی کامل شده اند. در نسخه پهلوی از میان پارسایان هفت نفر گزیده می‌شوند و از میان هفت نفر، سه نفر و از میان سه نفر ارداویراف. در نسخه فارسی این انتخاب از چهل هزار به چهارصد و از چهارصد به چهل و از چهل به هفت است تا به ارداویراف می‌رسد.

فصلهای ۴ تا ۱۵ توصیف معراج ارداویراف پیش از رسیدن به دوزخ است. از فصل ۴ سرویش اهل و آذرایزد^۱ به پیشواز ارداویراف می‌آیند و ارداویراف سرنوشت روان پارسایان در سه شب نخست پس از مرگ را می‌بیند. در روز سوم دین، دوشیزه زیبارو، نماد کرفه‌های روان پارسا را می‌بیند. در فصل ۵ از پل چینود می‌گذرد. در فصل ۶ "همیستگان"^۲ را مشاهده می‌کند. پس از آن در نخستین گام به ستاره پایه می‌رسد (فصل ۷). در دومین گام به ماه پایه می‌رسد (فصل ۸). در سومین گام به خورشید پایه می‌رسد (فصل ۹). در چهارمین گام به "گرزمان"^۳ می‌رسد (فصل ۱۰). در فصل یازدهم امشاسپندان و اورمزد را ملاقات می‌کند. در سه فصل بعد، شرح پاداش کرفه‌ها و درجات مختلف پاداش پارسایان می‌آید. کرفه عبارتند از: گاهان سرودن، یشت کردن، به دین استوار بودن، "خویدوده کردن"^۴، شهریاری و فرمانروایی خوب کردن، راستگو بودن، اطاعت و احترام شوهر داشتن برای زنان، پرهیز آب و آتش و زمین و گیاه و گاو و گوسفند و همه دامان اورمزد، همادین به جای آوردن، ارتستار^۵ و دهدد و کشاورز و شبان و کدخدا و آموزگار و وکیل مدافع خوب بودن.

از فصل ۱۶ تا پایان کتاب به توصیف دوزخ و پادافراه گناهکاران می‌پردازد. در فصل ۱۶ رود بزرگی که از اشک مردم بر درگذشتگان به وجود آمده و روان مردمان نسبت به مقدار اشکی که ریخته اند از آسان به آسانی یا سختی بگذرند توصیف شده است. در فصل ۱۷ از سرنوشت گناهکاران در سه روز پس از مرگ و ورود آنها به دوزخ سخن رانده شده است. فصلهای ۱۸ و ۵۳ و ۵۴ توصیف کلی دوزخ است. در فصلهای بعد به پادافراه گناهان پرداخته شده است که عبارتند

^۱ - در نسخه فارسی: اردیبهشت

^۲ - جایگاه مردمانی که کرفه و گناه ایشان برابر است.

^۳ - عرش الهی

^۴ - ازدواج با نزدیکان

^۵ - عضو طبقه جنگجویان

از لواط (۱۹ و ۷۱)، پرهیز دستانی نکردن زنان^۱ (۲۰ و ۷۲ و ۷۶)، کشتن مرد پارسا (۲۱)، همخوابگی با "زن دشتان"^۲ (۲۲)، بی احترامی به خرداد و امرداد (۲۳)، روسپی گری (۲۴ و ۸۱)، بدون کستی راه رفتن و ایستاده ادرار کردن (۲۵) نافرمانی و بدرفتاری با شوی خویش برای زنان (۲۶ و ۶۲ و ۶۳ و ۸۲)، گرانفروشی و غش در معامله (۲۷ و ۴۹ و ۶۷ و ۸۰)، فرمانروایی و شهرداری بد (۲۸)، غیبت (۲۹ و ۶۶)، کشتن خلاف قانون چارپایان مفید (۳۰ و ۷۴ و ۷۵)، خست (۳۱ و ۸۹ و ۹۳)، تنبلی (۳۲)، دروغگویی (۳۳ و ۴۰ و ۹۰ و ۹۶ و ۹۷)، آلودن آتش (۳۴)، جادوگری (۳۵)، اشموگی (بد دینی) (۳۶)، پرهیز نکردن آب و آتش (۳۷)، آلودن آب و آتش با چرک و مردار (۳۸ و ۵۸)، استثمار مزدوران (۳۹)، بسیار به گرمابه شدن (۴۱)، نپذیرفتن فرزندان قانونی (۴۲ و ۴۳ و ۴۴)، گواهی دروغ (۴۵ و ۵۱)، دزدی کردن (۴۶)، فریفتار بودن (۴۷)، کشتن سگ پاسبان خانه یا شبان (۴۸)، از حد و مرز کسان دیگر گذشتن (۵۰)، پیمان شکنی (۵۲ و ۷۰ و ۸۵)، خاموش کردن آتش بهرام و کندن پل روی رودخانه (۵۵)، انکار دین و بی باوری (۵۶ و ۶۱ و ۶۸)، شیون و مویه بسیار (۵۷)، پرستاری نکردن از کودک (۵۹ و ۸۷ و ۹۴ و ۹۵)، زنا با زن شوهردار (۶۰)، زنا با مرد بیگانه (۶۴ و ۶۹)، آزار پدر و مادر (۶۵)، آرایش کردن و استفاده از موی دیگران برای آرایش خویشتن (۷۳)، آزار ستوران (۷۷)، آبستن شدن از مرد بجز شوی خویش و تباه کردن آن (۷۸)، داوری دروغ و رشوه ستانی (۷۹ و ۹۱)، پنهان از شوهر گوشت خوردن و به دیگری دادن (۸۳)، زهر دادن به مردمان (۸۴)، تباهی خویدوده (۸۶)، زنا کردن مردان (۸۸)، حسد (۹۲)، خوردن مردار (۹۸)، نافرمانی نسبت به فرمانروایان (۹۹). در فصل ۱۰۰ اهریمن، گناهکاران را تمسخر می کند. در فصل ۱۰۱ ارداویراف از دوزخ بیرون می آید و به پیش اورمزد می رود و نماز می گزارد. ملاکهای اخلاقی کتاب را می توانیم به دو دسته کلی اخلاق خوب و اخلاق بد تقسیم کنیم، و در در دسته اخلاق نیک نیز می توانیم این ملاکها را مطابق شعار بنیادین آیین زرتشت در سه طبقه: اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک قرار دهیم، در متن زیر این سه دسته را با برخی از متون ساسانی مورد تطبیق و مقایسه قرار می دهیم تا دریابیم که آیا این ملاک ها با

^۱ - عدم رعایت آداب مذهبی در ایام عادت ماهیانه

^۲ - حائض

یکدیگر هماهنگ هستند و در یک راستا قرار دارند یا اینکه با هم متفاوتند.

اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک : ملاک سنجش اخلاق در ارداویراف نامه چندان مشخص نیست و تنها با طرح شعار بنیادین، اندیشه نیک ، گفتار نیک و کردار نیک در برابر اندیشه و گفتار و کردار بد بسنده شده است گویا تشخیص بد از خوب بر عهده عقل انسان به صواب دید شرایط و همچنین عرف ، فرهنگ ، دین و حکومت گذاشته شده است ، این شعار بنیادین چندین بار^۱ در ارداویرافنامه تکرار شده است :

«و پس از آن مزدیسنان نیزه آزمایش دینی را آوردند . نخستین بار برای اندیشه نیک ،

دومین بار برای گفتار نیک و سومین بار برای کردار نیک .»^۲

این معیار اخلاقی از نظر جایگاه خود به سه بخش تقسیم میشود ، در فصل ۷ کتاب

ارداویراف نخستین گام را با اندیشه نیک به ستاره پایه بر میدارد و این کمترین مقام "اهلوان"^۳ است ، در فصل ۸ ارداویراف دومین گام را با گفتار نیک به ماه پایه برمیدارد و این جایگاه نیکوکارانیست که روشنی رویشان به ماه می ماند ، در سومین گام ارداویراف با کردار نیک به مقام خورشید پایه می رسد و این بالاترین مقام است که مخصوص پادشاهان خوب است ، این سه گام به سمت نور در بندهش نیز تکرار شده است و نشان می دهد که این استعاره عام و جزو آموزه های دینی مشترک زرتشتی بوده است :

«و آن کنیز او را به راهنمایی به نردبانی برد که بدان سه پایه است و بدان نردبان به سه

گام که هست اندیشه نیک ، گفتار نیک و کردار نیک به گرزمان شود . نخست گام را به ستاره پایه

، دیگر را به ماه پایه و سدیگر را تا به خورشید پایه که گرزمان روشن است /شود/»^۴

البته این شعار ، شعار بنیادین دین زرتشت نیز می باشد و در بیشتر متون پهلوی و اوستا به

مراتب تکرار شده است ، برای نمونه در اندرز پوریو تکیشان آمده:

«یک است راه هومت و هوخت و هورشت و یک است راه دش مت ، دش هوخت و

^۱ - ۱۳ بار

^۲ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار ، ص ۴۶

^۳ - نیکوکاران

^۴ - بهار ، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران ، ص ۲۹۱

دش هورشت.^۱

و همچنین دراوستا میخوانیم :

« ما اندیشه های نیک ، گفتار های نیک ، کردارهای نیک یسنه را می پذیریم .^۲»

گناهان بزرگ : ترک برخی از اعمال دینی و یا انجام برخی از اعمال نکوهیده جزو گناهان کبیره است که فرد مرتکب شونده گناه را تحت عنوان مرگ ارزان میشناختند ، که فردیست که جانش بی ارزش و بهاست ، در فصل ۵۵ کتاب به تعدادی از این اعمال اشاره شده است ، اعمالی مانند: خاموش کردن آتش بهرام ، خراب کردن پل رودخانه ژرف ، دادن گواهی دروغ ؛ در تایید این امر در اندرز دستوران به بهدینان آمده :

« مردم مرگ ارزان را خورش دادن به آیین است .^۳»

منظور این است که غذا دادن به این مردم از نظر دینی ایرادی ندارد ، در اوستا نیز به برخی از گناهان بزرگ مانند: به خاک سپاری مردگان ، نزدیکی با زن دشتان ، کشتن سگ آبی و سگ گله و راسو اشاره شده است که بانی آن مرگ ارزان می شود .

در فصل هفت روایت پهلوی کسی را که از دین زرتشتی خارج می شود را مرگ ارزان می داند و مرگ ارزانی که دین زرتشتی را بپذیرد رستگار می شمارد.^۴

خواندن متون دینی : در ارداویرافنامه چندین بار به یزش و نیایش و خواندن اوستا اشاره شده است که جزو اعمال دینی زرتشتیان می باشد :

«دین دستوران و هفت خواهران ، هفت شبانه روز در کنار آتش همیشه سوز که بوی خوش

می پراکند نیرنگ دینی و اوستا و زند بگفتند و نسک یشتند و گاهان سرودند .^۵»

در پنج خیم آسرونان در این باره می خوانیم :

« چهارم یزش یزدان با کلام راست ، از برکردن کلام دینی و نسکها را به نیرنگ یشتن .^۶»

^۱ - آسانا، جاماسب جی ، متون پهلوی ، ترجمه سعید عریان ، ص ۸۷

^۲ - اوستا، ترجمه جلیل دوستخواه ، جلد ۲ ، ص ۵۵۸

^۳ - آسانا، جاماسب جی ، متون پهلوی ، ترجمه سعید عریان ، ص ۱۵۹

^۴ - روایت پهلوی ، ترجمه مهشید میرفخرایی ، ص ۲۱۸

^۵ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار ، ص ۴۸

^۶ - آسانا، جاماسب جی ، متون پهلوی ، ترجمه سعید عریان ، ص ۱۶۴

تقدس آب و آتش و مظاهر خوب آفرینش: در ارداویرافنامه تقدیس عناصر چهارگانه و مظاهر خوب طبیعت که زاده اورمزد هستند به کرات مشاهده میشود که خود نشانه ثنویت و آفرینندگی اورمزد و اهریمن می باشد میخوانیم :

«چه تو در گیتی گاهان سرودی و برای آب خوب یزش کردی و آتش را مواظبت کردی.»^۱

و همچنین می خوانیم:

« اینها روان زنانی است که در گیتی آب را ... آتش را ... زمین ، گیاه ، گوسفند و همه آفریده های خوب دیگر اورمزد را خشنود کرده اند.»^۲

آتش در کنار آب و باد و خاک یکی از چهار عنصر مقدس در ایران باستان و در نزد مزدا پرستان است ، این نیایش ، اهورا مزدا آفریده ها ، در اوستا و دیگر متون زرتشتی به کرات مشاهده می شود برای نمونه در اندرز انوشه روان آذرباد مارسپندان آمده:

«اردیبهشت روز به آتشگاه شو ... آبان روز از آب پرهیز کن.»^۳

و نیز:

«بر آب و آتش و وگاو و گوسفند و سگ و سگسانان گناه مکنید تا راه شما به بهشت بسته نشود.»^۴

و همچنین در اوستا می خوانیم :

« و روان ددان بی زیان را میستاییم ، آن روان پرهیزگاران را .»^۵

و درزند بهمن یسن آمده :

« و دفن کردن و شستن و سوختن و به آب و آتش بردن مرده را به داد دارند و

نپرهیزند.»^۶

^۱ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار ، ص ۵۲

^۲ - همان ، ص ۵۸

^۳ - آسانا، جاماسب جی ، متون پهلوی ، ترجمه سعید عریان ، ترجمه سعید عریان ، ص ۱۰۲

^۴ - همان ، ص ۱۸۲

^۵ - میر فخرایی ، مهشید، بررسی هفت هات ، ص ۵۰

^۶ - زند و هومن یسن ، ترجمه محمد تقی راشد محصل ، ص ۶

سفارش به ازدواج خویدوده (ازدواج با نزدیکان):

«سروش اهلو و آذر ایزد گفتند که این جای ... کسانی است که ... خویدوده نورزینند.»^۱ ،

و همچنین آمده است که :

« روان کسانی را که خویدوده کرده بودند ... دیدم که نور به بلندی کوه از او می تافت .»^۲

انجام ازدواج خویدوده که از زمان کمبوجیه با یک رای حکومتی وارد دربار شد پس از مدتی برخلاف اکراه مردم از پذیرفتن آن توسط روحانیون مذهبی وارد متون دینی نیز شد و جنبه تقدس پیدا کرد به طوری که در متون مختلف به آن اشاره شده است ، از جمله در این متن پهلوی:

« رادی کردن ، راست گفتن ... خویدوده کردن ... بهتر است.»^۳

و نیز در زند بهمن یسن در این باره آمده :

« ای دادار آیا در آن زمان شگفت ... باشند که ... دین را ... بستایند و دین خویدوده در دوده رود

».^۴

در فصل هشتم روایت پهلوی نیز اورمزد خطاب به زرتشت خویدوده را پسندیده ترین عملی معرفی می کند که موجب انسجام خانواده و دوستی بین برادر و خواهر و حفظ تخمه و پیوند و دوری از اهریمن می گردد.^۵

بخشش : در ارداویرافنامه مانند دیگر متون پهلوی بخشش و "داد و دهش"^۶ به نیازمندان سفارش شده است و از کسانی که خواسته خود را از دیگران دریغ میدارند به بدی یاد شده است :

« و دیدم روان "رادان"^۷ که درخشان از بالای روان های دیگر در روشنی کامل می رفتند

^۱ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار ، ص ۵۵

^۲ - همان ، ص ۵۷

^۳ - آسانا، جاماسب جی ،متون پهلوی ، ترجمه سعید عربان ، ص ۱۱۶

^۴ - زند و هومن یسن ، ترجمه محمد تقی راشد محصل ، ص ۱۱

^۵ - روایت پهلوی ، ترجمه مهشید میرفخرایی، ص ۲۲۱

^۶ - صدقه دادن

^۷ - بخشندگان

رفتند.»^۱

و در اندرز انوشه روان آذرباد مارسپندان در این باره آمده:

«بخشنده باش تا گرودمانی باشی.»^۲

و در هادخت نسک می خوانیم:

« هنگامی که تو می دیدی کسی به دیگران یاری می رساند و اشونان از نزدیک یا دور رسیده را چنان که باید در پناه می گیرد و مهمان نوازی می کند تو تنگ چشمی میکردی و در به روی مردم می بستی.»^۳

کشتن خرفستران (جانوران موذی): خرفستر به معنی جانوران آزار دهنده و موذی است، این نام «در گاتاها برای بدخواهان مزدیسنان و دشمنان بیابان نورد و راهزنان و زینکاران و نابکاران چادر نشین نیز به کار رفته است.»^۴ کشتن خرفستران که به اعتقاد زرتشتیان آفریده اهریمن و مظهر بدی به شمار می آیند به کرات در ارداویرافنامه سفارش شده است:

« و دیدم روان آنهایی که در گیتی بسیار خرفستران کشتند و فره ... از آنها می تافت.»^۵

تافت.»^۵

این عقیده ای مربوط به مادها و یک عقیده بدوی بوده که توسط مغان وارد دین زرتشت شده است و نشانگر اعتقاد به دو جهان خیر و شر می باشد، همان گونه که در اندرز پوریوتکیشان آمده:

«منشا دو است یکی آفریننده و یکی ویرانگر.»^۶

و در اندرز دستوران به بهدینان در این مورد آمده:

« هنگامیکه خرفستر همی زند باید گفتن که: زخم، کشم برای ترک گناه و دوستی گرفه

^۱ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۵۷

^۲ - آسانا، جاماسب جی، متون پهلوی، ترجمه سعید عریان، ص ۱۰۴

^۳ - اوستا، ترجمه جلیل دوستخواه، جلد اول، ص ۵۱۵

^۴ - عقیقی، رحیم، اسطوره ها و فرهنگ ایران، ص ۵۰۰

^۵ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۵۹

^۶ - آسانا، جاماسب جی، متون پهلوی، ترجمه سعید عریان، ص ۸۸

روان»^۱

در اوستای متاخر نیز مکرر به کشتن خرفستران سفارش شده :

« او باید هزار مار برشکم رونده و دو هزار از گونه های دیگر ماران را بکشد...»^۲

تقدیس کار سودمند : در ارداویرافنامه به تعدادی از کارها و مشاغل مفید و سودمند اشاره شده و مورد تکریم قرار گرفته اند:

« و دیدم روان ارتشتاران ... روان کشاورزان ... روان صنعت گران ... که برگاهی خوب گسترده ... نشسته بودند ... و دیدم روان شبانان ... کدخدایان و دهقانان ... روان استواران و آموزگاران و پژوهندگان درگاهی ... و روان وکیل مدافعان و آشتی خواهان که از آنها نوری ... می تافت.»^۳

همسو با ارداویرافنامه در اندرز پوریوتکیشان نیز برخی از مشاغل سودمند تقدیس شده اند:

«سه دیگر زمین کشتزار کردن ، ورزیدن چهارم گوسفند داری به قاعده کردن.»^۴

همچنین در این زمینه در ویسپرد می خوانیم:

«آتریان را ایستاده خواهم ، ارتشتار را ... برزیگر را ... خانه خدای را ... دهخدای را ... شهربان را ... شهریار سرزمین را ... ایستاده خواهم.»^۵

نکوهش سوگواری بر مرده : سوگواری بر مرده گان همچنانکه در آیین زرتشت نکوهیده است

در ارداویرافنامه نیز تقبیح شده است :

« به جهانیان بگو شما که در گیتی هستید ، شیون و مویه و گریه خلاف قانون مکنید ، چه ... سختی به روان درگذشتگان شما رسد.»^۶

در مینوی خرد نیز از ۱۳ زمین ناشاد نامبرده شده است که سیزدهمین آن زمین است که در

آن شیون و مویه می کنند.

^۱ - همان ، ص ۱۵۹

^۲ - دوستخواه ، اوستا ، جلد دوم ، ص ۸۶۰

^۳ - ارداویرافنامه ، ترجمه ژاله آموزگار ، صص ۶۰-۶۱

^۴ - آسانا ، جاماسب جی ، متون پهلوی ، ترجمه سعید عربیان ، ص ۸۷

^۵ - اوستا ، ترجمه جلیل دوستخواه ، جلد اول ، ص ۵۲۸

^۶ - ارداویرافنامه ، ترجمه ژاله آموزگار ، ص ۶۲

نکوهش آدمکشی : کشتن مردمان به ویژه مرد نیکوکار جزو گناهان بزرگ و مرگ ارزان در دین زرتشت می باشد:

«و دیدم روان مردی که پوست سرش را به پهنا میکنند ... گفتند: این روان آن مرد است که در گیتی مرد اهلو (نیکوکار) را بکشت.»^۱

رعایت آداب همسررداری : در ۱۶ فصل از کتاب به ذکر وظایف زن و مرد در خانواده پرداخته شده است .

الف- وظایف مرد در خانواده ؛ که شامل موارد زیر است :

۱ - نهی از نپذیرفتن فرزند (فصل ۴۳) . ۲- لزوم آموزش نیکوکاری به زن (فصل ۶۸) .

در اندرز انوشه روان آذرباد مارسپندان نیز لزوم این آموزش دیده می شود :

«زن و فرزند خویشتن جدا از فرهنگ مهل ... تا پشیمان نشوی.»^۲

ب- وظایف زن در خانواده ؛ که شامل موارد زیر است:

۱ - رعایت «آداب دشتان»^۳ :

«دیدم روان زنی که چرک مردمان را ... به خورد او می دادند و ... سروش اهلو و آذر ایزد

گفتند : این روان آن زن " دروند"^۴ است که در دشتان پرهیز نکرد.»^۵

و همچنین در کتاب " خود پتت"^۶ می خوانیم:

«به پتتم از دشتان مرز گناه»^۷

۲ - نهی از سقط جنین ، فصل ۴۴. در وندیداد گناه سقط جنین به طور یکسان بر عهده مرد و

زن و همچنین فرد کمک کننده ذکر شده است:

« ... گناه این کار به یکسان برگردن سه تن است : مرد ، زن و پیرزن.»^۸

^۱ - همان ، ص ۶۶

^۲ - آسانا، جاماسب جی، متون پهلوی ، ترجمه سعید عریان ، ص ۱۰۰

^۳ - آداب مذهبی عادت ماهیانه زنانه

^۴ - بدکار

^۵ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار ، ص ۶۵

^۶ - توبه خویشتن

^۷ - خود پتت ، ترجمه ابراهیم میرزای ناظر، ص ۳۹

^۸ - اوستا ، ترجمه جلیل دوستخواه ، جلد دوم ، ص ۸۲۸

۳- نهی ازرها کردن کودک ، فصل ۵۹ .

۴- نهی از شیر ندادن به فرزند که در فصول (۸۷ ، ۹۴ و ۹۵) به آن اشاره شده است.

۵- نهی از خودآرایی و تحقیر شوهر (فصل ۶۲) ، فصل ۷۳ نیز به نکوهش استفاده از رنگ و موی پرداخته است.

۶- نهی از بد زبانی و نافرمان و دزدی ، که در فصول (۶۳ و ۸۲) به آن اشاره شده است.

۷- فرمانبرداری از شوهر و سالار ، در فصل ۱۳ ارداویرافنامه در این زمینه می خوانیم:

« دیدم روان زنان ... که شوهر خود را چون سالار دارند ... در جامه ای زینت یافته از زر ... »^۱

همچنین در ویسپرد درباره لزوم فرمانبرداری زنان از مردان می خوانیم:

«زنی را ایستاده خواهم که ... فرمانبردار شوهر ... است.»^۲

در متن پهلوی زیر نیز به خوبی به لزوم فرمانبرداری زنان از مردان اشاره شده است :

« و آن زن را نباید زن پنداشتن که فرمانبردار شوی نبود و سود و زیان و اندوه و رامش

شوی را همچون آن خویش ندارد، با شوی هم سود و هم زیان نبود چه او از هر دشمن بدتر است

»^۳

- فصل ۷۱ کتاب به نکوهش پیمان شکنی ، خشنود نبودن و همخوابگی نکردن با شوهر

پرداخته و فصل ۸۳ نیز به نکوهش پنهان کاری از شوهر اختصاص یافته است.

نکوهش روابط جنسی خارج از ازدواج:

نه فصل از کتاب درباره چهار چوب روابط خانوادگی و لزوم حفظ معیارهای آن می باشد:

این خطوط ممنوعه روابط عبارتند از :

۱ - خیانت زن به شوهر که می توان آن را به دو بخش تقسیم کرد:

الف - خیانت بدون سقط جنین که در فصول ۲۴ ، ۶۹ و ۸۵ کتاب به آن اشاره شده است

ب - خیانت به همراه سقط جنین که در فصول ۷۸ و ۶۴ به آن اشاره شده است .

۲- خیانت مرد نسبت به زن که در فصول ۶۰ و ۸۸ به آن اشاره شده است و در اندرز انوشه

^۱ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار ، ص ۵۸

^۲ - اوستا ، ترجمه جلیل دوستخواه ، جلد اول ، ص ۵۲۸

^۳ - آسانا، جاماسب جی ،متون پهلوی ، ترجمه سعید عریان ، ص ۷۰

روان آذرباد مارسپندان در این زمینه آمده:

«زن کسان را مفرب چه به روان گناه گران بود.»^۱

خیانت مرد نسبت به زن را مطابق محتوی کتاب می توانیم به دسته های زیر تقسیم بندی

نماییم :

الف- روسپیگری: در فصل ۸۱ کتاب روسپیگری نکوهش شده، همسو با ارداویرافنامه در داستان خسرو و ریدک نیز ریدک که از شهوترانی با یک زن زیبا خودداری کرده ستایش خسرو را بر می انگیزاند .

ب- همجنسگرایی: در ایران باستان این کار بسیار زشت بوده و انجام دهندگان آن را دیو کامل دانسته و در کتاب های دینی گناه آن را مرگ ارزان و دوزخ را جایگاه غلامبارگان یاد کرده اند .

در وندیداد ، زرتشت از اورمزد می پرسد :

«کدام مرد از دیو ها به شمار می رود ، اورمزد پاسخ می دهد : مردی که با نرینه

نزدیکی کند و یا نرینه را به خود بپذیرد ... این مرد دیوی کامل است و پیش از مردن یک دیو و

پس از مردن به دیو نامرئی بدل می شود.»^۲

در ارداویرافنامه نیز در این مورد می خوانیم :

«و دیدم روان مردی که ... ماران اندام او را می جویند... سروش اهلو و آذر ایزد گفتند...

آن مرد ... در گیتی لواط کرد.»^۳

در مورد نکوهش همجنسگرایی منابع پهلوی همه متفق القولند از جمله :

«و چشم از ایشان از خواسته پر نباشد ... به سبب گناه کاری لواط و دشتان مرزی بسیار کنند

...»^۴

و در روایت پهلوی می خوانیم :

^۱ - همان ، ص ۱۰۴

^۲ - عقیقی ، رحیم، اساطیر و فرهنگ ایرانی ، ص ۵۹۱

^۳ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار ، ص ۶۵

^۴ - زند بهمن یسن ، ترجمه محمد تقی راشد محصل ، ص ۹

«اگر مردم لواط کنند، گند از لواط تا به قلمروی اهریمن برسد.»^۱

احترام به پدر و مادر : فصل ۶۵ کتاب به لزوم احترام به پدر و مادر و مجازات کسانی که پدر و مادرشان را در گیتی می آزارند پرداخته است.

همسو با کتاب در اندرزهای پیشینیان آمده :

«و پدر و مادر نه آزرده.»^۲

و نیز در اندرز انوشه روان آذرباد مارسپندان آمده:

«اندر پدر و مادر خویش با احترام و نیوشیدار و فرمانبردار باش.»^۳

انجام فرامین دینی : انجام برخی از اعمال در ارداویرافنامه سفارش شده اند یا نهی شده اند، مانند : نهی از بستن "کستی"^۴ و با یک لنگه کفش راه رفتن ، نهی از سرپا ادرار کردن (فصل

۲۵) ؛ در اندرز دانایان به مزدیستان درباره بستن کستی آمده:

«به نیرنگ دین مزدیستان کمر بند مقدس بندید.»^۵

و در متن درخت آسوریک در این باره می خوانیم :

«کستی از من کنند از پشم سفیدم»^۶

در دادستان مینوی خرد نیز «درباره پرهیز از راه رفتن بدون کستی... پرهیز از رفتن با یک

کفش... پرهیز از ایستاده ادرار کردن [صحبت شده است] .»^۷

نهی از کم فروشی و حيله در معامله :

در فصل ۲۷ کتاب از مجازات سخت کم فروشان و کسانی که آب به باده می آمیزند و خاک

در غلات میکنند سخن رفته است. و در فصل ۴۹ از حيله گری در اندازه گیری زمین نکوهش

کرده و فصل ۶۷ نیز از مجازات مردی گفته که کم فروشی می کرده و به شکایت درویشان

^۱ - آسانا، جاماسب جی، متون پهلوی، ترجمه سعید عریان، ص ۳۲۲

^۲ - همان، ص ۸۳

^۳ - همان، ص ۱۰۵

^۴ - کمر بند دینی زرتشتیان

^۵ - همان، ص ۹۴

^۶ - درخت آسوریک، ترجمه ماهیار نوایی، ص ۷۱

^۷ - تفضلی، احمد، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، ص ۱۹۷

ومسافران گوش نمی داده است؛ همسو با این در اندرز خسرو قبادان آمده :

«درکار آیین و پیمان دارید و در کار و دادستان راد و راست و متحد راستان باشید.»^۱

نهی از خوردن مال مردم :

فصل ۵۰ کتاب به مجازات روان مردی اشاره شده است که مال مردمان را آن خویش میکرد؛

در این زمینه در اندرز انوشه روان آذرباد مارسپندان آمده:

«خواستہ کسان تاراج مکن و مدار و با آن خویش میامیز.»^۲

در پاسخ پرسش ۳۵ مینوی خرد هم تصاحب مال مردم جزء گناهان بزرگ شناخته شده است.

نهی از ظلم و ستم به مردم:

در فصل ۲۸ کتاب از مجازات سخت فرمانروایی سخن رفته است که نسبت به مردمان

نابخشایشگر و آزار رسان بود، در تایید این نکته در اندرز انوشه روان آذر باد مارسپندان می

خوانیم:

«مردم را مزن.»^۳

آفات زبان:

الف - نهی از غیبت ، در فصل ۲۹ کتاب از مجازات مردی سخن رفته که در گیتی غیبت

میکرد و مردم را به جان یکدیگر می انداخت. ب - نهی از دروغگویی ، در فصل ۳۳ کتاب از

خوردن زبان مردی توسط کرم سخن رفته که در گیتی بسیار دروغ میگفت و در اندز پوریونکیشان

در تصدیق این سخن آمده:

«اندر جهان مادی... سخن ناراست نیندیشید و نگوید و نکنید.»^۴

و نیز در اندرز انوشه روان آذرباد مارسپندان می خوانیم: «به کسی نیز دروغ مگو.»^۵

و همچنین در نکوهش دروغ آمده :

«دروغ و ناراستی از کوه گراتر و زبان مردمان از کارد پولادین تیز تر.»^۱

^۱ - آسانا، جاماسب جی، متون پهلوی، ترجمه سعید عربان، ص ۹۸

^۲ - همان، ص ۱۰۲

^۳ - همان، ص ۱۰۱

^۴ - همان، ص ۹۲

^۵ - همان، ص ۱۰۲

پ - نهی از گواهی دروغ: در فصل ۴۵ کتاب از مجازات مردی سخن گفته شده که کرم‌ها بدنش را به جرم گواهی دروغ می‌جویند. و در تایید این نکته در اندرز انوشه روان آذرباد مارسپندان آمده:

«نه به راست و نه به دروغ سوگند مخور.»^۲

و نیز در همین متن درباره گواهی به دروغ می‌خوانیم:

«دادن بهره خواسته بهتر است از گواهی به دروغ»^۳

ت - نهی از پیمان شکنی، فصل ۵۲ کتاب به مجازات مردی پیمان شکن پرداخته در تایید این نکته در اندرز آذرباد مارسپندان آمده:

«برای کین پیمان شکنی مکنید که به کنش خود گرفتار نشوید.»^۴

و همچنین در این زمینه در وندیداد می‌خوانیم:

«ای دادار جهان... کسی که... «مهردروج»^۵ باشد، پادافره گناهِش در این جهان چیست

؟»^۶

نیکوکاری با سگ شبان و سگ پاسبان و "گاو وزرا"^۷:

فصل ۴۸ کتاب به مجازات مردی اشاره کرده که به سگ شبان و سگ پاسبان خوراک نمی‌داد و آنها را آزار می‌رساند، و در فصل ۷۵ آزار رساندن به گاو وزرا نکوهش شده است؛ در وندیداد در نکوهش آزار رسانی به سگ می‌خوانیم:

«هرکس سگ گله، سگ خانگی یا سگ ولگرد یا سگ پرورده‌ای را بزند و بکشد، روان او

هنگام رفتن به جهان دیگر، با شیونی بلندتر از شیون گوسفندی که گرگی در جنگلی بزرگ به او

^۱ - ماتیکان بوشت فریان، ترجمه محمود جعفری، ص ۶۹

^۲ - آسانا، جاماسب جی، متون پهلوی، ترجمه سعید عربان، ص ۱۰۲

^۳ - همان، ص ۱۱۹

^۴ - همان، ص ۱۸۰

^۵ - پیمان شکن

^۶ - اوستا، ترجمه جلیل دوستخواه، جلد دوم، ص ۷۰۱

^۷ - گاو نر شخم زن

شبیخون زده باشد، پرواز کند.»^۱

نکوهش جادوگری و افسون‌گری :

فصول (۳۵ ، ۷۶ ، ۸۴) کتاب از مجازات سخت زنی در دوزخ به جرم جادوگری سخن میگوید، البته لازم به ذکر است که تقبیح و نکوهش جادوگری در دین زرتشت به شدت مسیحیت قرون وسطی نیست که جادوگران را زنده زنده می سوزانند بلکه تنها یک نکوهش زبانیست و این را در اعمال جادوگران در شاهنامه فردوسی و گرشاسبنامه اسدی میبینیم که جادوگران برعلیه پهلوانان ایرانی به کمک دشمنان آنها می آیند و با هوشیاری به موقع پهلوانان از صحنه می گریزند، بدون اینکه مجازات شوند. در اوستا جادو ها از دسته اهریمن و دیوان هستند و بیشتر با پری ها یک جا آورده شده اند و همه جا از آنها به بدی یاد شده است در وندیداد آمده :

« یازدهمین کشور با نزهتی که من آفریدم هتومنت یا هلمند درخشان است که اهریمن پر مرگ ، برضد آن جادوگری پدید آورد و در آنجاست که بدترین اعمال جادوگری انجام می شود .
»^۲

نکوهش اشموگی^۳ :

فصل ۳۶ کتاب به مجازات مردی اشموغ در دوزخ اشاره کرده است ، نکوهش بدعت گزاران در دین در جای جای متون زرتشتی مشاهده میشود از جمله:

«اشموغان شش علامت دارند : دارای ظاهر خوبند و نیت بد و...»^۴

و همچنین در همین متن می خوانیم:

«اشموغ سه آئینه است : فریفتار و فریفته و خود پسند.»^۵

نهی از کشتن گاوان و گوسفندان خلاف قانون دینی :

در فصول ۳۰ و ۷۴ کتاب از کشتن گاوان و گوسفندان برخلاف قانون دینی نهی شده است ،

^۱ - همان ، ص ۸۰۳

^۲ - عقیقی ، رحیم ، اساطیر و فرهنگ ایرانی ، ص ۴۸۳

^۳ - بدعت‌گزاری در دین

^۴ - آذر باد مهر سپندان ، ترجمه شهین سراج ، ص ۹۷

^۵ - همان ، ص ۱۳۲

منظور از کشتن خلاف قوانین قربانی چارپایان به سبک مغان می باشد که دین زرتشت با آن مخالف بوده است البته در متون دینی زرتشتی از جمله اوستا دام پروری ستوده شده و خوردن گوشت نیز کاملاً نهی نشده است تنها نکوهش شده و حتی کسی که گوشت سیر می خورد از آدم گرسنه و روزه دار بهتر دانسته شده ، زبرا فرد سیر توانایی کار و جنگ با پلیدی ها را دارد اما گرسنه نه ، در پند آذرباد مارسپندان در نکوهش گوشتخواری آمده :

«از خوردن گوشت گاوان و گوسپندان سخت پرهیز کنید چه شما را دراین جهان و آن جهان کیفری سخت بود.»^۱

و در این قطعه از متون پهلوی می خوانیم :

« واگر کسی گوشت خورده است او را به سن چهل ساله برانگیزند و اگر کسی گوشت نخورده است او را به سن پانزده ساله برانگیزند.»^۲

امروزه نیز «بنابر سنت دیرین و پیروی از اصل نیک اندیشی و بی آزاری و پاس داشتن حال چهارپایان ، زرتشتیان ماهی چهار روز از کشتار دام و خوردن گوشت خودداری کرده و آن را به نام روز نبر یا پرهیز از گوشتخواری می نامند.»^۳

نهی از خوردن مزد کارگر :

فصل ۳۹ کتاب از خوردن مزد کارگران توسط یک مرد و مجازات سخت او سخن گفته است. نکوهش بیدینی :

در ارداویرافنامه (فصول ۵۶ و ۶۱) مجازات سنگینی برای بی دینان و کافران در نظر گرفته شده است . در اندرز پوریوتکیشان آمده :

«هریک از مردم که به پانزده سالگی رسد ... باید بداند که ... مرا دین کدام؟»^۴

در کتیبه کرتیر در سرمشهد کازرون هم از خواننده می خواهد که : «نسبت به ایزدان راد و

^۱ - آسانا، جاماسب جی، متون پهلوی، ترجمه سعید عربان، ص ۱۷۷

^۲ - همان، ص ۱۴۴

^۳ - شهزادی، رستم، جهان بینی زرتشتی، ص ۶۳

^۴ - آسانا، جاماسب جی، متون پهلوی، ترجمه سعید عربان، ص ۸۳

راست باشد و به وجود بهشت و دوزخ یقین داشته باشد.»^۱

رعایت عدالت در قضاوت:

فصل ۹۱ کتاب به مجازات یک قاضی نادرست پرداخته که در قضاوت رعایت عدالت نمی‌کرده و مطابق میلش عمل می‌کرده؛ در اندرزه‌های پیشینیان آمده:

«در همه کارها قضاوت، راستی و کامل اندیشی بهتر است.»^۲

و همچنین در اندرز آذر باد مارسپندان آمده:

«اندر شکایت و دفاع قضایی دادستان راست باید رایانیدن.»^۳

مهمان نوازی :

فصل ۹۳ به نکوهش کسانی پرداخته که در گیتی مهمان نوازی نمیکنند؛ در تایید این مطلب در پنج خیم آسرونان میخوانیم:

« ششم برای مهمان کردن نشانه اهلائی در خانواده خویش راه بهان به خانه گشاده

شدن.»^۴

و همچنین :

« آذر باد گوید مهمان نیک باید پذیرفتن.»^۵

نکوهش حسادت :

فصل ۹۲ از مجازات روان‌هایی سخن گفته که بد چشم و حسود بودند. در اندرز دستوران به بهدینان نیز حسادت نکوهش شده :

«بد چشم آن باشد که او را از نیکی کسان دشواری بود.»^۶

و در اندرز پوریوتکیشان آمده :

«به هیچ کس افسوس مکنید چه مرد افسوسگر، افسوس بر زد فره و نفرین شده باشد.»^۷

^۱ - تفضلی، احمد، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، ص ۹۲

^۲ - آسانا، جاماسب جی، متون پهلوی، ترجمه سعید عربان، ص ۸۳

^۳ - آذر باد مهر سپندان، ترجمه شهین سراج، ص ۳۱

^۴ - آسانا، جاماسب جی، متون پهلوی ترجمه سعید عربان، ص ۱۶۵

^۵ - سراج، آذر باد مهر سپندان، ص ۳۰

^۶ - آسانا، جاماسب جی، متون پهلوی ترجمه سعید عربان، ص ۱۵۹

و نیز:

«افسوس مکن تا فرهمند باشی.»^۲

نکوهش تنبلی :

فصل ۹۶ کتاب از مجازات مردی کشاورز نوشته که به جای کاشتن دانه در زمین آن را خورده است ؛ در اندرز دستوران به بهدینان در تصدیق این سخن آمده است که :

« مردمان را در هر روز به اوشیام سه دروج پیش آید چون ناپاکی و تنبلی و بی ایمانی ،^۳ و مینوی خرد هم در پاسخ پرسش ۲۰ خود مرد تنبل را ناشایست ترین انسان می شمارد که بایست از دادن صدقه و هدیه و مهمان نوازی به وی خودداری کرد.

نکوهش مردار خواری و کشتار جانوران :

فصل ۹۸ کتاب درباره مجازات مردیست که در گیتی مردار می خورد و جانوران را میزد و میکشت. در اندرز دستوران به بهدینان آمده:

« اگر پرسیده شود که چرا گوشت مردار نخورند؟ گفته شود بدین سبب که دیوان در آن تباهی کنند.»^۴

و همچنین در خود پتت در این مورد می خوانیم:

« به پتت ام(توبه میکنم) از نسا (مردار) خوردن و نسا جویدن و نسا دفن کردن و نسا به آب و آتش بردن »^۵

و همچنین در اندرز آذر باد مارسپندان آمده:

«از بی دادانه کشتن گاوان و گوسفندان باید پرهیختن.»^۶

^۱ - همان ، ص ۹۱

^۲ - همان ، ص ۹۹

^۳ - همان ، ص ۱۵۸

^۴ - آسانا، جاماسب جی ، متون پهلوی ، ترجمه سعید عریان ، ص ۱۶۱

^۵ - خود پتت ، ترجمه ابراهیم میرزای ناظر ، ، ص ۲۳

^۶ - آذر باد مهر سپندان ، ترجمه شهین سراج ، ص ۳۲

در فصل ۱۴ روایت پهلوی نیز هر چند کشتن حیوانات کاملاً نهی نشده است اما از زبان اورمزد می‌خوانیم که هر کس گوشت گوسفند و حتی ماهی کوچکی را بخورد گناه تمام حیوانات^۱ بر گردن او خواهد بود.^۲

در نوشته های پهلوی و دینی زرتشتی، پرهیز گوسفندان را هم در مورد نکشتن و هم نگهداری کردن و هم مانع از نسا (مردار) خوردن گوسفندان و جانوران می‌نویسند. فرمانبرداری از فرمانروایان :

فصل ۹۹ کتاب، درباره لزوم فرمانبری از فرمانروایان و مجازات سرکشان نوشته است؛ در پرسش ۳۸ مینوی خرد هم درباره لزوم فرمانبرداری از سالار و سرور می‌خوانیم:

« و نسبت به سروران و سالاران و استادان باید فرمانبردار بود ».^۳

نتیجه گیری :

با مقایسه فعلهای اخلاقی ارداویرافنامه با متون پهلوی به سه دسته از ملاکهای اخلاقی برمی‌خوریم، برخی از آنها جزو فرهنگ توده مردم می‌باشند، مانند: نکوهش تنبلی که تنهدار اندرزنامه‌ها به آن اشاره شده است و تنبیهی نیز که ارداویراف برای کشاورز تنبل در نظر گرفته شاید به دلیل دروغگویی او باشد و نه تنبلی او و همچنین نکوهش حسادت و رشک بردن بر دیگران، غیبت، تکریم مهمان و مهمان‌نوازی، لزوم احترام به پدر و مادر در این مقوله قرار می‌گیرند و تنها در اندرزنامه‌ها به آنها اشاره شده است و برای بی‌اعتنایی به آنها یا مجازاتی در نظر گرفته نشده یا تنها مجازات اخروی اندکی در نظر گرفته شده و در این جهان نیز کسی آنها را مجازات نمی‌کند، در دسته دوم ملاکهای اخلاقی، جنبه دینی و اعتقادی دارند مانند: تقدیس آتش و گاو، خواندن نیایش و دعاهای مذهبی، پرهیز از خوردن گوشت مردار، لزوم اعتقاد به مبانی دین و پرهیز از بدعت در دین، نهی از کشتن گاو و گوسفندان خلاف قانون دینی، نیکوکاری با سگ شبان و سگ پاسبان و "گاو وزرا"^۴ کشتن "خرفستران"^۱، این افعال اخلاقی

^۱ - حتی اگر شتری مردی را بکشد.

^۲ - روایت پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، ص ۲۴۲

^۳ - مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، ص ۵۴

^۴ - گاو نر شخم زن

از دسته اول بسیار مهمتر هستند و انجام فعل خلاف آنها جزو گناهان بزرگ به شمار میرود که موجب مرگ ارزانی میشود و مجازات سنگینی را در این جهان و جهان دیگر در پی دارد. دسته سوم نیز احکام حکومتی و مربوط به رابطه دولت با ملت هستند مانند لزوم فرمانبرداری رعیت از حاکم، رعایت عدالت در قضاوت، سفارش به کشاورزی، دامپروری و صنعتگری که خود موجب افزایش در آمد دولت میشود، ارداویراف با ستایش این قوانین حکومتی به عنوان فعل اخلاقی ترکیبی تازه از دین و دولت به وجود آورده^۲ و این ترکیب خود موجب ثبات و قدرت حاکمیت می گردد و خواست حاکمیت است، مجازات هایی که در ارداویرافنامه برای هریک از گناهان در نظر گرفته شده است بسیار سخت و خشن و وحشتناک می باشند و متناسب با افعال اخلاقی مورد نظر هستند، گاه رد و پای این مجازات ها در عالم واقع نیز مشاهده میشوند، مانند: پوست کندن مجرمان و انداختن آنها در کنار مارها و عقربها، در حقیقت این مجازاتها نشان دهنده چهره نظام قضا و جزا در عصر ساسانی می باشد، پس شاید بهتر باشد بگوییم ارداویرافنامه بیشتر نشان دهنده یک نوع دین دولتی است تامردمی، البته در ارداویرافنامه در کنار اخلاق گروهی به اخلاق فردی نیز توجه خاصی شده است، برای نمونه بخش اخلاق خانواده گی درصد بالایی از مطالب را به خود اختصاص داده است و این خود موجب ترغیب توده مردم به آن شده است، پیام های اخلاقی کتاب در مقایسه با اوستا بسیار ساده و شفاف و روشن هستند و این فهم آن را برای خواننده آسان میکند، در اندرز نامه ها و دیگر متون پهلوی غالبا اشاره ای به پاداش و مجازات اعمال نشده است، ولی ارداویرافنامه با ذکر پاداش و مجازات اعمال، خواننده را بیشتر به خود جذب و جلب می کند به ویژه خواننده ای که دارای اعتقاد دینی نیز باشد، اخلاقیات ذکر شده در کتاب همانگونه که در متن از متون دیگر مثال آوردیم با اخلاقیات غالب در جامعه ساسانی هماهنگ است و این خود میتواند دلیلی بر این باشد که این کتاب نه توسط یک فرد دارای عقاید خاص بلکه توسط فرد یا افرادی در زیر لوای حاکمیت دینی، دولتی واحد نوشته شده است؛ البته به صورت جزئی گاهی ردپایی از سلايق نویسنده نیز به چشم میخورد که در دیگر متون پهلوی

^۱ - جانوران مودی

^۲ - ترکیبی که قبلا هم وجود داشته

وجود ندارد مانند گناه پنهان از چشم شوهر گوشت خوردن و به دیگران دادن که ممکن است بعداً نیز به کتاب افزوده شده باشد و به دلیل حجم اندک، این گونه افعال اخلاقی شخصی قابل اغماض می باشند و نکته آخر نیز اینست که برخی از ملاک های اخلاقی خرافی مطرح شده در کتاب مانند ثواب کشتن خرفستران، مربوط به مغان و دین زروانیسم می باشد، که در نیمه دوم دوره ساسانی تحت عنوان مکتب شیز وارد دین زرتشت شد و این خود نشان می دهد که زمان نگارش کتاب در اواخر دوره ساسانی (احتمالاً دوره انوشیروان) بوده است.

۳-۴. ساختارهای ادبی ارداویرافنامه

۳-۳-۱. ردپای شخصیت‌های دینی و تاریخی جامعه ساسانی در کتاب

ارداویرافنامه در میان دیگر متون پهلوی که در باره معراج سخن گفته اند، بیشترین اطلاعات و آگاهی را در این زمینه در بردارد و از این رو مهمترین معراجنامه پهلویست و دارای ارزش ادبی درخور خود می باشد، نخستین نکته ای که هنگام تحلیل ادبی این اثر باید بدان توجه کنیم نام قهرمان کتاب می باشد، نام ارداویراف ۲۴ بار در کتاب تکرار شده است، ارداویراف در فرهنگ زبان پهلوی به معنی گراز مقدس است؛^۱ گراز در ایران باستان نشانه زور و نیروی بدنی بوده است چنانکه در بند ۱۵ بهرام یشت آمده که بهرام به صورت گرازی جلوه گر می شود و در فروردین یشت نیز به ایسونت فرزند گراز سوگند یاد شده است و همچنین در میان شاهزادگان و ناموران ایران پیشین و کشورهای همسایه مانند ارمنستان و غیره به نام گروهی بر می خوریم که با کلمه "ورازه" ترکیب شده است مانند: وراز بنده، وراز دات، ورازسورن، ورازپیروز، ورازمهر، ورازنرسی و مانند آن؛^۲ به نظر نگارنده استفاده از نام حیوانات جهت نامیدن افراد ریشه در اولین مهاجرت اقوام آریایی در هزاره اول و دوم قبل از میلاد به فلات ایران دارد، نامهایی مانند گرشاسب، گشتاسب، زرتشت و... که هریک در بردارنده اسامی حیوانات هستند مربوط به دوره زندگی چادر نشینی و ایللیاتی اقوام آریایی هستند، دوره ای که هنوز کشاورزی

^۱ - فره وشی، بهرام، فرهنگ زبان پهلوی، ص ۵۳

^۲ - گراز

^۳ - معین، محمد، یادنامه پور داوود، ص ۱۵۴

چندان نمودی نیافته بود، در دوره هخامنشی و اشکانی و ساسانی کمتر از این اسامی استفاده شده است، پس ارداویراف شخصیتی اسطوره ای و باستانی است و نمیتواند نام شخصی واقعی در دوره ساسانی باشد زیرا در آن دوره اینگونه اسامی رایج نبوده است، نام ارداویراف در اوستا نیز ذکر شده است و این قدمت آن را لااقل به قبل از دوران اشکانی می رساند، همچنین پسوند نام ویراف یعنی: ارد یا ارت، نام ایزد ثروت و توانگری است. مولف برهان قاطع ذیل کلمه اردا می نویسد: «نام موبد و دانشمندی است و او در زمان اردشیر بابکان بوده و فارسیان او را پیغمبر دانسته اند و او را ارداد بر وزن فرهاد نیز گفته اند و پدر او ویراف نام داشته.»^۱ در اوستا این نام به صورت اشی و نگهو، به جای مانده است، و در یشت هفدهم این ایزد با اوصافی که نمودار زندگی با شکوه و جلال و ثروت است ستوده شده و یشتی از کتاب یشتها به نام ارت یشت به این فرشته اختصاص دارد.

«ارت نیک را می ستاییم... او را بستود زرتشت پاک در آریا ویج / در کنار رود/دائیتیای

نیک.»^۲ ص ۱۹۵ در فصل ۱۰ و بند ۵ کتاب ارداویراف را اینگونه لقب داده اند:

«و گفت خوش آمدی ای ارداویراز دارنده هیزم تر پیامبر مزدیسنان.»^۳

این صفتی که به ارداویراف داده شده است نشان میدهد که او موبدی بوده که ایرادش این بوده که هیزم تر بر آتش مقدس میگذاشته و او اثر این خطا را هر چند که خود منکر آن است به صورت دریاچه بزرگی از آب کبود در آن دنیا می بیند.

چنان که میدانیم به دلیل ابهام خط پهلوی نام این موبد را می توان ویراب، ویراز و ویراف خواند، البته درباره معنی و ریشه و اشتقاق نام ارداویراف که در نوشته های فارسی همه جا بهمین صورت ارداویراف یاد شده است تاکنون دانشمندان دو نظر داده اند برخی مانند «وست و بارتلمی آن را ویراف یا ویراپ خوانده و مرکب از دو جزء می دانند جزء اول ویر به معنی مرد یا هوش و حافظه و جزء دوم را از ادات فرض می کنند.»^۴ در این میان «قرائت دوم یعنی ویراز که

^۱ - دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، ج ۱، ص ۱۴۳۵

^۲ - یشت ها، ترجمه ابراهیم پورداوود، جلد ۲، ص ۱۹۵

^۳ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۸۵۶

^۴ - ارداویرافنامه، ترجمه رحیم عقیقی، ص ۳

بارتولمه آن را با تنها مثالی که از اوستا به صورت *viraz* برکشیده مقایسه کرده ظاهراً از این دوران به بعد حقانیت پیدا کرده است.^۱ برخی دیگر مانند: «جهانگیر تاوادیا جزء دوم را صورت پهلوی واژه آب به معنی رواج، رونق، قدرت، پرتو یاد کرده و واژه ویراف را پرتو هوش تصور می کنند.»^۲

اردا لقب ویراز است، در فصل ۱۷ بند ۳ کتاب برای نخستین بار سروش اهلالی و ایزد آذر ویراز را در نخستین شب مرگ ظاهریش با صفت اردا موصوف کرده اند، آموزگار دو اصطلاح اردا و اهلالی را مربوط به دنیای پس از مرگ می داند، این نظر او بر خلاف نظر دومناش می باشد که به این نتیجه رسیده است که این اصطلاح تجریدی ضمن اینکه به مفهومی مربوط می شود که بی چون و چرا مربوط به دنیای پس از مرگ است، ولی خود مستقیماً معنی و مفهوم حالت و موقعیت دنیای پس از مرگ را در بر ندارد، نبولی در این زمینه اعتقاد دارد که کلمه اشون در اوستا و ارتاون در فارسی باستان و اردا و اهلو در پهلوی همه یکی هستند و مربوط می شوند به سعادت پس از مرگ، نبولی به این ترتیب ویژگی عرفان ایران باستان را روشن کرده است، سر انجام در فصل یک بند ۱۹ کتاب ویراز نام دیگری به خود می گیرد این نام را وه شاپور خوانده اند، این نام از دیر زمان از روی مهری که مورتمان در ۱۸۶۴ منتشر کرد و هرتسفلد آن را درست خواند شناخته شده است، شخصیت های بسیاری این نام را داشته اند که معروفترین آنها وزیر خسرو انوشیروان بود. این شخص همچنین مفسر اوستا بوده است که نام او در وندیداد پهلوی، فصل ۵ بند ۳۴ و فصل ۸ بند ۲۲ آمده است، این لقب وه شاپور که به ویراز داده شده است می تواند اشاره ای به وزیر خسرو اول باشد، اما قابل اطمینان نیست، بارتلمی این نظر را نپذیرفته و می گوید: «هیچ دلیلی نیست که ارداویراف را همین وه شاپور بدانیم.»^۳

پس از نام های ارداویراف و وه شاپور به نام اسکندر می رسیم که در فصل نخست کتاب تنها یک بار تکرار و این نام به همراه صفات منفی ای مانند: رومی، مصر نشین، پتیاره، بدبخت، بی دین، بدکار، بدکردار، همراه شده است و این نشان میدهد که زمان نوشتار کتاب در دوره

^۱ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۱۶

^۲ - ارداویرافنامه، ترجمه رحیم عقیقی، ص ۳

^۳ - دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، ج ۱، ص ۱۴۳۵

ساسانی است چرا که در دوره اسلامی اسکندر منفور به تدریج به اسکندر محبوب تغییر می یابد. نام دیگر یاد شده در فصل نخست کتاب آذرباد مهر سپندان است، این نام به صورت های آذرباد مار سپندان و آذر باد مانسر سپندان نیز آمده است، عقیقی گزینه آخر را ترجیح داده و در توضیح آن می نویسد: «مانسر سپند به معنی کلام مقدس و گفتار ایزدی است. جزء اول این واژه در اوستا به صورت منثر و در پهلوی مانسر و جزء دوم سپنت و روی هم به معنی کلام مقدس یا گفتار ایزدی است و از آن ایزدی هم اراده شده است. در گاتاها منثرن کسی است که گفتار ایزدی را به مردم می رساند»^۱. وی یکی از مشهورترین موبدان زمان ساسانی است که خدمات بیشماری به آیین زرتشت کرده است و پیش از ارداویراف مردم را از شک و دودلی نسبت به دین زرتشت نجات داده است، داراب هرمزد در روایات پهلوی درباره او چنین می نویسد: «موبدان موبد آذر باد مهرسفند گفت اگر شما را براستی و درستی دین پاک و نیک مزدیسنا شکی است من سوگند یاد می کنم، کسانی که اندک تردیدی داشتند گفتند که چگونه سوگند میخوری آذرباد گفت: آنچنان که نه من روی بر من بگذارید و من در نزد شما سر و تن می شویم آنگاه روی گذاخته بر روی سینه من بریزید اگر سوختم شما راست می گوئید و اگر نسوختم من راست کردارم و شما را باید که دست از کجروی بدارید و به دین مزدیسنا پایدار بمانید. پس گمراهان این شرط پذیرفتند آذرباد در پیش هفتاد هزار مرد سر و تن بشت و نه من روی گذاخته بر سینه او ریختند و او را هیچ رنجی نرسید پس از همه شبیه برخاست و به دین پاک بی گمان شدند و اعتراف نمودند»^۲.

نسب این شخص در بندهش به منوچهر پادشاه پیشدادی می رسد و زمان زندگی آذر باد را دوران سلطنت شاپور دوم می نویسند، وست نظر میدهد: «که آذر باد در سال ۲۹۰ میلادی متولد شده و در سال ۳۲۰ به درجه موبدان موبد رسیده و در سال ۳۷۱ در سن ۸۱ سالگی به رحمت ایزدی پیوسته است، از آذرباد آثاری بجا مانده که یکی از مهمترین آنها رساله ای بنام اندرز آذرباد مهراسپندان است که متنی اندرز گونه دارد»^۳.

^۱ - عقیقی، رحیم، اساطیر و فرهنگ ایرانی، ص ۶۱۸

^۲ - ارداویرافنامه، ترجمه رحیم عقیقی، ص ۵

^۳ - همان، ص ۵

در فصول ۱ و ۲ و ۱۱ کتاب نام زرتشت، پیامبر مزدیسنا، با صفت سپیتمان آمده است. نام گشتاسب در فصول ۲ و ۱۱ کتاب ذکر شده، «گشتاسب پسر لهراسب از پادشاهان کیانی و پشتیبان و حامی زرتشت و مروج آیین اوست. در کتابهای دینی مزدیسنان از این پادشاه بسیار سخن رفته و همه جا به نیکی از او یاد شده است»^۱. نام این فرد در یشتهای اوستا نیز آمده و زرتشت او را ستوده است، همچنین در شاهنامه فردوسی و یادگار زریران شرح چگونگی دین پذیرفتن گشتاسب و جنگهای وی با تورانیان ذکر شده است:

«این را یادگار زریران خوانند، بدانگاه نوشته شد که گشتاسب شاه با پسران، برادران، خاصان خویش این دین ویژه مزدیسنان را از هر مزد پذیرفت»^۲.

فردوسی در باره دین پذیری گشتاسب چنین سروده:

«چو بشنید از او (زرتشت) شاه به دین به - پذیرفت از او دین و آیین به

نبرده برادرش، فرخ زریر - کجا ژنده پیل آوریدی به زیر»^۳

و همچنین:

«سر نامداران ایران سپاه - گران مایه فرزند لهراسب شاه

که گشتاسب خوانندش ایرانیان - بیست او یکی کشتی بر میان

برادرش نیز آن سوار دلیر - سپهدار ایران که نامش زریر

همه پیش او [زرتشت] دین پشو آمدند - بدان پیر جادو ستوه آمدند

گرفتند سر به سر دین اوی - جهان پر شد از رسم و آیین اوی»^۴

در متون زرتشتی مانند: یادگار زریران گشتاسب شخصی دیندار و مثبت معرفی شده اما در شاهنامه فردوسی فردی جاه طلب و مستبد است که در راه رسیدن به پادشاهی ایران دوستان نزدیکش مانند رستم و زال و حتی پسرش اسفندیار را قربانی امیال خود می کند. در فصل ۱۱ کتاب دوبار نام جاماسب ذکر شده است، جاماسب وزیر گشتاسب، داماد زرتشت و

^۱ - همان، ص ۳۴

^۲ - یادگار زریران، ترجمه یحیی ماهیار نوایی، ص ۴۴

^۳ - فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به تصحیح ژول مول، ص ۴۰۴

^۴ - همان، ص ۴۰۵

از خردمندان و دولت‌مندان زمان خود بوده است :

«پس گشتاسب شاه به کی گاه نشیند و جاماسب "بیدخش" ^۱ به پیش خواهد ، گوید که :
من دانم که تو جاماسب دانا و بینا و شناسایی.»^۲

در شاهنامه فردوسی جاماسب موبد موبدان معرفی شده است :
« بشد شه‌ریار از میان سپاه - فرود آمد از باره بر شد به گاه
بخواند او گرنامه‌ی جاماسب را - کجا رهنمون بود گشتاسب را
سر موبدان بود و شاه ردان - چراغ بزرگان و اسپهبدان
چنان پاک تن بود و پاکیزه جان - که بودی بر او آشکارا نهران
ستاره شناس و گرنامه‌ی بود - ابا او به دانش کرا پایه بود.»^۳

در کتاب های دینی زرتشتی به فروهر جاماسب درود فرستاده شده ، یکی از متون پهلوی که جاماسب‌نامه نام دارد به او نسبت داده می شود ، این متن حاوی پاسخ هایی است که جاماسب به پرسش های گشتاسب داده است ، ایسداواستر زرتشت ، نام بزرگترین پسر زرتشت است که در فصل ۱۱ کتاب به وی اشاره شده است ، زرتشت سه پسر داشت که «در آیین مزدیسنان هر یک به ترتیب نخستین پیشوای یکی از طبقات زیر هستند : ۱ - ایسداواستر نخستین پیشوای روحانیان ۲- اروتندر نخستین پیشوای بزرگان»^۴ - خورشید چهر نخستین پیشوای سپاهیان ،^۴ در فروردین یشت فروهر آنان چنین ستایش شده است :

« فروهر پاکدین ایسداواستر پسر زرتشت را می ستاییم فروهر پاکدین اروتندر پسر زرتشت را می ستاییم فروهر پاک دین خورشید چهر پسر زرتشت را می ستاییم...»^۵

در بخش ۲۰ بندهش نام فرزندان زرتشت به همراه وظایف هر یک چنین یاد شده است :
«از زرتشت سه پسر و سه دختر زاده شد . یکی ایستواستر و یکی اورتوتنر و یکی وروچهر که

^۱ - صدر اعظم

^۲ - یادگار زریران ، ترجمه یحیی ماهیار نوایی ، ص ۵۳

^۳ - فردوسی ، ابوالقاسم ، شاهنامه ، به تصحیح ژول مول ، ص ۴۰۸

^۴ - ارداویرافنامه ، ترجمه رحیم عقیقی ، ص ۳۴

^۵ - یشت ها ، ترجمه ابراهیم پورداوود ، ج ۲ ، ص ۸۳

ایستو استر آسرون ، موبدان موبد بود . به یک صد سالگی دین در گذشت . اوروتتر واستریوش [بود] و سرور ورجمکرد که زیر زمین است ، وروچهر ارتشتار و سپاه سالار پشیوتن گشتاسپان ، به آنجا که گنگ دژ خوانند بود . سه دختر زرتشت یکی فرین ، یکی سریت و یکی پورچیست بود.....^۱

نام بردن ارداویراف تنها از یک پسر علاوه بر دلیل بزرگ بودن وی نشان دهنده اهمیت طبقه روحانیان دارد که در دوره ساسانی پس از شاه ودرباریان در راس طبقات جای داشته اند. نام کیومرث در فصل ۱۱ کتاب آمده است ، وی در اسطوره آفرینش زرتشتی نخستین انسان روی زمین است ، در فروردین یشت درباره وی چنین آمده: « کیومرث نخستین کسی است که به گفتار و آموزش اهورامزدا گوش فرا داد و نژاد ایران از پشت اوست .^۲

در بندهش ششمین مرحله آفرینش خلق کیومرث است که در هفتاد روز از "رام روز"^۳ ماه دی تا "انیران روز"^۴ ماه اسفند اتفاق افتاد .^۵ فردوسی در شاهنامه کیومرث را اولین شاه یاد می کند که مدت سی سال پادشاهی کرد و پسری به نام سیامک داشت که در جنگ با دیوان کشته می شود.

نام فرשוستر برادر جاماسب و پدر زن زرتشت در فصل ۱۱ کتاب آمده است وی به همراه برادرش جاماسب وزارت گشتاسب را داشته اند و در کتب دینی زرتشتی از او و برادرش یاد شده و به فروهر آنها درود فرستاده شده است:

«...فروهر پاکدین فرشوستر / از خاندان / هوو را میستاییم، فروهر پاکدین جاماسب از خاندان هوو را می ستاییم فروهر پاکدین اوار اشری را می ستاییم .»^۶

مطابق جدول پیوست (۳-۵) بیشترین نامی که در کتاب ذکر شده است ارداویراف می باشد که شخص اول کتاب است و سیر حوادث حول و حوش وی می چرخد ، نام های پرتکرار دیگر به

^۱ - دادگی ، فرنیغ ، بندهش ، گزارش مهرداد بهار ، ص ۱۵۲

^۲ - ارداویرافنامه ، ترجمه رحیم عقیقی ، ص ۳۴

^۳ - روز بیست و یکم ماه زرتشتی

^۴ - روز سی ام ماه زرتشتی

^۵ - دادگی ، فرنیغ، بندهش ، گزارش مهرداد بهار ، ص ۴۱

^۶ - یشت ها ، ترجمه ابراهیم پورداوود ، ج ۲ ، ص ۸۸

ترتیب اهمیت عبارتند از : زرتشت - گشتاسب و جاماسب . این سه تن از شخصیت های کلیدی آیین زرتشتند و تکرار نام آنها نشان دهنده درجه اهمیت دینی کتاب می باشد.

۵-۳-۲. ردپای ایزدان و امشاسپندان زرتشتی در کتاب

ایزدان نام یک دسته از فرشته های آیین مزدیسنا هستند که وظیفه آنها همکاری با امشاسپندان در اداره امور جهان است ، در سرتاسر کتاب اوستا و متون پهلوی نام این ایزدان که تعداد آنها گاه به هزاران عدد می رسد ستایش شده اند ، امشاسپندان نیز نام یکدسته از بهترین فرشتگان آیین مزدیسنا است که به معنی جاویدانان مقدس می باشند ، تعداد امشاسپندان هفت و به ترتیب عبارتند از : بهمن ، اردیبهشت ، شهریور ، سپندارمذ، خرداد، مرداد، که گاه اهورا مزدا و گاه سپند مینو در راس آنها قرار دارد و گاه ایزد سروش هفتمین را تشکیل می دهد.^۱ «از این شش امشاسپند ، سه امشاسپند نخستین نرینه و سه امشاسپند آخرین مادینه به شمار آمده اند.»^۲

نام ایزد سروش و ایزد آذر بیشتر از همه ایزدان و امشاسپندان زرتشتی در کتاب تکرار شده است و دلیل آن نیز اینست که این دو ایزد در دین زرتشت مقامی بسیار بالا دارند و معراج ارداویراف با همراهی این دو ایزد انجام گرفته است، سروش نخستین آفریده اورمزد می باشد که او را می ستاید، او یکی از مهمترین ایزدان آیین مزدیسنان و نمودار اطاعت و فرمانبرداری و از حیث مقام با ایزد مهر برابر است در کتاب های دینی زرتشتی سروش از فرشتگانی است که روز واپسین برای رسیدگی به حساب گماشته شده است .وظیفه این فرشته آن است که راه و رسم بندگی را به آفریدگان بیاموزد .

«سروش بر پیمان اورمزد و اهریمن نیز نظارت دارد . به هنگام پاداش دادن همراه اشی است در ادبیات پهلوی گاهی به صورت آخرین امشاسپند نیز آمده است رقیب مستقیم او دیو خشم است که سروش او را در پایان دوازده هزار سال از میان خواهد برد نگهبان آتش نیز هست

^۱ - غیفی ، رحیم ، اساطیر و فرهنگ ایرانی ، ص ۴۴۲

^۲ - لاهیجی ، شهلا ، شناخت هویت زن ایرانی در گستره پیش تاریخ و تاریخ ، ص ۲۷۶

و بر دست راست مهر حرکت می کند.»^۱

سروش بهترین حامی در ماندگان است، دراوستا آمده که سروش نخستین کسی است که ستایش اورمزد را بجا آورد و یشتی در اوستا به ستایش وی اختصاص یافته است. ایزد آذر نیز در اوستا غالباً پسر اورمزد خوانده شده و واسطه تقرب به اورمزد می باشد در یسنا ۲۵ بند ۷ اینگونه ستایش می شود:

«آذر پسر اهورامزدا را می ستاییم، ترا ای آذر مقدس و پسر اهورا مزدا و سرور راستی ما می ستاییم همه اقسام آتش را ما می ستاییم.»^۲

در متون پهلوی از پنج گونه آتش یاد شده که عبارتند از: آتش بهرام - آتشی که در کالبد انسان است - آتشی که در رستنی ها و چوب ها موجود است - "آذرخش"^۳ - آتشی که در گرزمان در برابر اورمزد افروخته شده است.^۴

در تقویم زرتشتی روز نهم هر ماه و ماه نهم سال شمسی به نام این فرشته است و نگهبانی این روز و ماه بر عهده اوست، همچنین در آذر روز از ماه آذر گان زرتشتیان جشن آذرگان برگزار می نمودند.

در فصل ۳ دو امشاسپند زرتشتی^۵ ستایش شده اند، زند خرده اوستا فصولی را به ستایش این دو امشاسپند اختصاص داده است، این دو فرشته همیشه با هم نامیده می شوند و نسبت به سایر امشاسپندان از آنها کمتر اسم برده شده است، خرداد^۶ از کلمه هرو مشتق است که در گاتاها و سایر قسمت های اوستا بسیار استعمال گردیده به معنی کامل و تمام و بی نقص و بی عیب می باشد ... و امرداد یعنی بی مرگی یا به عبارت دیگر جاودانی این دو فرشته مظهر کمال و دوام اهورا مزدا هستند^۷. برابر گاتاها اهورامزدا خوشی خرداد و جاودانی امرداد را به کسی می بخشد که در دنیا پندار و گفتار و کردارش بر طبق آیین مزدیسنا باشد، در عالم مادی پرستاری آب با

^۱ - همان، ص ۲۷۷

^۲ - یشت ها، ترجمه ابراهیم پورداوود، ج ۱، ص ۵۱۰

^۳ - رعد و برق

^۴ - یشت ها، ترجمه ابراهیم پورداوود، ج ۱، ص ۵۱۲

^۵ - خرداد و امرداد

^۶ - یشت ها، ترجمه ابراهیم پورداوود، ج ۱، ص ۹۵

خرداد و نگهبانی گیاه با امرداد می باشد ، همچنین در اوستا یشت چهارم از آن خرداد است و «ایزد تشر و ایزد فروردین و ایزد باد از همکاران خرداد می باشند و ایزد رشن و ایزد اشتاد و ایزد زامیاد از یاران و همکاران امرداد شمرده می شوند»^۱. همانگونه که پیشتر گفتیم تعداد امشاسپندان ۷ تن است و خرداد سرچشمه آب و امرداد به معنی بیماری و جاودانگی خالق رستنیها ست ، این دو امشاسپند در انجام وظایف خود تنها نیستند ، ایزدان : رشن و اشتاد و زامیاد همکار امرداد ند و ایزدان تشر و فروردین و باد همکار خردادند.

در فصل ۵ ایزدان : مهر ، رشن ، وای و بهرام ، اشتاد ستایش شده اند ، این ایزدان از مهمترین ایزدان دین مزدیسنا هستند و مطابق زند و هومن یسن در پایان جهان به یاری پشوتن به نبرد با اهریمن می شتابند: «و مهر فراخ چراگاه و سروش تکاور و رشن راست و بهرام تهمتن و اشتاد پیروزگر و فره دین مزدیسنا که آراستار نیرنگ فرمانروایی جهان ، به فرمان دادار رسند»^۲. ایزد مهر یکی از ایزدان بزرگ آیین مزدیسنا و نمودار راستی و دلیری و نابودکننده پیمان شکنان و دروغ گوین است ، ماه هفتم سال خورشیدی به نام این ایزد است و در مهر روز ماه مهر جشن مهرگان به مدت ۶ روز برگزار می شده است که پس از نوروز بزرگترین جشن ایرانیان باستان بوده است ، در اوستا نیز این ایزد ستوده شده و یشتی از آن به این ایزد اختصاص یافته است. ایزد رشن نیز از ایزدان آیین زرتشتیست ، این فرشته از یاران ایزد مهر و ایزد سروش بوده و ضد دزدان و راهزنان است ، یشتی از اوستا به نام رشن یشت به این فرشته اختصاص یافته است ، از این یشت چنین بر می آید که این فرشته مخصوصا برضد دزدان و راهزنان است و وجود او همیشه مایه بیم و هراس آنان است ، دیگر آنکه ایزد رشن در سراسر هفت کشور زمین و در میان اقیانوس ها و در بالای کوهها وجود دارد و هیچ کجای جهان نیست که او حضور نداشته باشد ، پاکدین باید تمام توجه خود را به او داشته و نظر او را جلب کند . در نوشته های پهلوی ایزد رشن یکی از داوران روز جزاست و به گفته بندهش شاهین ترازوی او چکاد دائیتی است: «رشن فرشته درستی برای نجات و سعادت جهان خاکی دیوها و زشت کردارها را نابود می سازد و به حساب کردار روان ها

^۱ - همان ، ص ۹۶

^۲ - زند و هومن یسن ، ترجمه صادق هدایت ، ص ۶۱

می رسد»^۱. رشن راست از نظر اهمیت در بین فرشتگان همکار خود یعنی مهر و سروش مقام سوم را دارا می باشد. وای ویه ایزد هواست. این ایزد به صورت اندروای ویو نیز نامیده شده و در اوستا در ردیف ایزد آب و آتش و خاک آمده است و یشتی از کتاب اوستا به این ایزد اختصاص دارد. ایزد بهرام نیز فرشته پیروزی است و از نظر جایگاه در مقام برابر ایزد سروش است. در اوستا بهرام به معنی پیروز مند آمده و صفت گروهی از ایزدان از جمله ایزد آذر است، روز بیستم هر ماه به نام این فرشته است که نگهبانی آن روز به عهده او می باشد، یشتی از اوستا به نام بهرام یشت به این فرشته اختصاص دارد، در بهرام یشت ایزد مهر و ایزد رشن از یاران بهرام شمرده شده اند. ایزد اشتاد نیز یکی از فرشتگان آیین مزدیسنا است، «اشتاد غالباً با رشن که ایزد دادگری است، یکجا نامیده شده و از یاران و همکاران او شمرده می شود زیرا که راستی و درستی لازمه دادگری است»^۲، یشتی از کتاب اوستا به این فرشته اختصاص یافته و روز بیستم و ششم هر ماه نیز به نام این فرشته است.

در فصل ۱۱ کتاب ایزد بهمن که یکی از امشاسپندان میباشد با ارداویراف سخن می گوید و اورمزد را به وی می نمایاند، بهمن با صفت امشاسپند از مهین فرشتگان دین زرتشت است و از حیث درجه و مقام پس از اورمزد است، این فرشته نمودار اندیشه نیک و خرد و دانایی و نخستین آفریده اورمزد است و در جهان مادی نگهبانی آفریده های نیک و سودمند ایزدی را بر عهده دارد و فرشته ایست که در خواب روح زرتشت را به پیشگاه اورمزد راهنمایی کرد، در گاهشماری زرتشتی روز دوم هر ماه و ماه یازدهم هر سال شمسی به نام این فرشته است و دوم بهمن ماه در ایران باستان جشنی می گرفتند که آن را بهمنگان می نامیدند.

۳-۳-۴. رد پای آداب و رسوم آیین زرتشت در ارداویرافنامه :

با کنکاشی در محتوی ارداویرافنامه به راحتی می توان ردپای بسیاری از آداب و رسوم آیین زرتشت را در آن پیدا کرد، در فصل نخست کتاب، انجمن مغان زرتشتی می گویند : «

^۱ - ارداویرافنامه، ترجمه رحیم عقیقی، ص ۲۹

^۲ - یشت ها، ترجمه ابراهیم پور داوود، جلد دوم، ص ۲۰۳

وبسیار گونه سخن ها و اندیشه ها در این باره بود که باید چاره خواهیم و کسی از ما برود و از مینوان آگاهی آورد تا مردمانی که در این جهان هستند بدانند که این یسنا، درون و آفرینگان و نیرنگ و پادیاب و یوژداهری که ما به جای می آوریم به ایزدان رسد یا به دیوان و به فریاد روان ما رسد یا نه.^۱ در این بند از کتاب اساسی ترین تشریفات آیینی و مراسم طهارت ذکر شده است، نخستین مراسم در این فهرست یسنا است که البته در متن یزشن می باشد، یسنا بخشی از اوستا و معنی آن یشت، پرستش، ستایش، نیایش، فدیة و برپا کردن مراسم مذهبی می باشد و به نقل از برهان «یشتن بلغت زند و پازند به معنی زمزمه کردن و چیزی را خواندن باشد برطعام و آن عبادتی است معان را در وقت طعام خوردن».^۲

دومین مراسمی که در این بند از آن نام برده شده است درون می باشد، درون نان فتیر گندم است که بشکل گرده های کوچک می پزند و پس از تقدیس آن به عنوان فدیة در تشریفات مذهبی زرتشتیان و پارسیان بکار می برند و آن را به نام اهورامزدا، امشاسپندان و فروهرهای درگذشتگان می خورند و نیز نام تمام مراسمی است که در آنها نان درون بکار می رود و به گفته پورداوود:

«نام نانهای خرد و گردی است که در جشنهای دینی در خوانچه نهند این نشانه ایست از دهش و بخشش در راه نیک. این واژه بمعنای بخشایش و بهره و روزی و دهش و خواسته و نیکویی و خورش است».^۳

و در تعبیری استعاره گونه و تمثیلی زیبا:

«این نان که به صورت کوچک یا بزرگ از آرد گندم تهیه می شود، نماد این جهان است. برجستگی دایره دور نان نماد کوه البرز است که زمین را چون حلقه ای فرا گرفته است. گوشودا که روغن نهاده در میان نان است، نماد چگاد دائیتی است که در میان زمین است. قرص نان نماد خورشید است. نانی که به صورت هلال تهیه می شود، نماد ماه است، سه تکه چوب بویایی که در سفره است، نماد اندیشه، گفتار و کردار نیک است. آب، سبزی و میوه نماد دریاها،

^۱ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۴۴

^۲ - فره وشی، بهرام، فرهنگ زبان پهلوی، ص ۶۴۶

^۳ - همان، ص ۱۶۱

مرغزارها و جنگل ها است.»^۱

سومین مراسمی که در این بند از آن یاد شده است آفرینگان می باشد، آفرینگان در لغت به معنی آفرین گویی، مدح گفتن و دعا خواندن می باشد و یکی از آیین های زرتشتی است :

«آفرینگان نام یک رشته از نماز های زرتشتیان است که در مدت سال در جشن ها و هنگام های مختلف به جای آورده می شود، چهار تایی آنها که مهمترین آفرینگان است در متن اوستای گلندر به این ترتیب ضبط است: آفرینگان دهمان، آفرینگان گاتا، آفرینگان گهنبار، آفرینگان ریپتوین ... آفرینگان نام نسکی است از جمله بیست و یک نسک کتاب زند.»^۲

برای این مراسم موبدان لباس رسمی پوشیده و در محل تعیین شده که ممکن است در منزلی بطور خصوصی باشد حضور یافته و تشریفات آن را که حدود نیم ساعت به طول می انجامد بر گزار می نمایند، در جشن آفرینگان، در خوانچه ای گل و میوه و شیر و می و شربت و آب نهاده و در کنار آن آتشدان را با چوب صندل و لبان می گذازند. موبد سراپا سفید پوشیده و در طرف پایین خوانچه و آتشدان جای می گزیند و موبد دیگر رو به روی او قرار می گیرد، و این دو به ترتیب شروع به خواندن آفرینگان می کنند، غیر از چهار آفرینگان یاد شده، چند آفرینگان دیگر نیز وجود دارد که عبارتند از: آفرینگان دادار اورمزد، آفرینگان فرشتگان یا ایزدان، آفرینگان سی روزه، آفرینگان ارد افروش، آفرینگان سروش، آفرینگان مینو ناور. آفرینگان ها گاه برای برگزاری مراسم مذهبی و گاه برای بزرگداشت کسی و نیز زمانی برای مردگان، در روز های معینی پس از مرگ انجام می شده، به این ترتیب که نام مرده یا زنده مورد نظر قبل از شروع مراسم آفرینگان برده می شده است.^۳

چهارمین مراسمی که در این بند از کتاب یاد شده است انجام نیرنگ دینیست، نیرنگ نیایش و دعایست که موبدان در مراسم دینی می خوانده اند.

پنجمین آیین دینی که در این بند بدان اشاره شده است آیین پادیاب و یوژداهری است،

^۱ - بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۲۶

^۲ - فره وشی، بهرام، فرهنگ زبان پهلوی، ص ۶

^۳ - عقیقی، رحیم، اساطیر و فرهنگ ایرانی، ص ۴۲۴

این آیین نوعی مراسم تطهیر است که با "گمیز"^۱ انجام می گرفته است.^۲

در بند ۲۰ فصل نخست کتاب می خوانیم :

« پس آن ویراز چون آن سخن بشنید بر پای ایستاد و دست بر بغل نهاد و گفت اگر شما را خوش آید شما مزدیستان بر خلاف میل من به من منگ مدهید و برای آزمایش دینی نیزه افکنید و اگر نیزه به من رسد با میل به آن جای اهلوان و دروندان روم و این پیغام بدرستی ببرم [پاسخ] براستی آورم.»^۳ در این بند ارداویراف از موبدان در خواست آزمایش نیزه دینی را می کند که اگر نیزه سه بار به سمت او آمد او برای معراج انتخاب شود ، هر چند که جزئیات این آیین در جایی ذکر نشده است اما انجام سه بار پرتاب نیزه همانطور که در ادامه متن نیز به آن اشاره شده است به خاطر تقدس عدد ۳ و هماهنگی با پندار، گفتار و کردار نیک می باشد ، البته بارتلمی چنین استنباط کرده اند که موضوع نوعی قرعه کشی است اما آموزگار انجام قرعه کشی توسط موبدان را رد کرده است.^۴

در بند های ۹ تا ۱۹ فصل دوم کتاب تعدادی دیگر از آیین ها و مراسم دینی زرتشتی ذکر شده اند :

« پس آن دین دستوران در مان مینو جایی را سی گام دورتر از آنچه خوب است برگزیدند ، ویراز سرو تن بشست و جامه نو پوشید و با بوی خوش خود را خوشبو کرد پس بر تختی شایسته بستری نو و پاک گستردند بر گاه و بستر پاک نشست و درون یشت و روان ها را به یاد آورد و خوراک خورد. پس دستوران دین سه جام زرین می و منگ گشتاسبی پر کردند . یک جام برای اندیشه نیک دو دیگر برای گفتار نیک و سه دیگر برای کردار نیک به ویراز فرارز دادند . او آن می و منگ بخورد هوشیارانه باج بگفت و بر بستر بخت «^۵.

همانطور که در آغاز این متن آمده است موبدان جایی را سی گام دورتر از "مان مینو"^۶

^۱ - ادرار گاو یا گوسفند نر

^۲ - فره وش ، بهرام ، فرهنگ زبان پهلوی ، ص ۲۲۵

^۳ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار ، ص ۴۵ .

^۴ - همان ، ص ۴۵ .

^۵ - همان ، ص ۴۸ .

^۶ - آتشکده ایزد آذر

برای ارداویراف آماده می کنند تا روانش به معراج برود ، زیرا ویراز که بیهوش می شود از لحاظ آداب تطهیر شرعی مرده تلقی می گردد و باید او را بنابر نوشته وندیداد ، فصل ۸ ، بند ۷ ، از عناصر پاک دور نگه داشت ، در ادامه متن ارداویراف روان ها را به یاد می آورد منظور اینست که برای آرامش روان درگذشتگان دعا مخصوصی را می خواند ، پس از خواندن دعا دستوران دین به او سه جام می و منگ گشتاسبی می دهند ، این سه جام همانگونه که در متن اشاره شده است به نام اندیشه و گفتار و کردار نیک است و یاد آور تقدس عدد سه در آیین زرتشت می باشد همچنین خوردن می و منگ گشتاسبی اشاره به خوردن همین مایع توسط گشتاسب دارد ، که موجب شد وی به معراج برود و سرانجام کار خود را از نزدیک ببیند و این موضوع در کتاب هفتم دینکرد ، فصل چهارم ، بندهای ۸۳ - ۸۷ و فصل ۴۷ روایات پهلوی آمده است ؛ می گشتاسبی نیز همان هوم می باشد که پیشتر در فصل ساختارهای اقتصادی مبحث خوراکیها ی مذهبی تفصیلا شرح داده شد و منگ نیز نوعی ماده روان گردان و مخدر بوده است که آن را با می می آمیختند و به فرد متقاضی معراج می دادند تا مانند شمن ها تجربه رهایی روح از بدن را درک کند. در ادامه این بند ارداویراف پس از خوردن می و منگ گشتاسبی باج می گوید :

«باج سپاسگزاری از نعمت های ایزدی است که پیش از آغاز به صرف غذا انجام می پذیرد

و طی آن بخشی از اوستا خوانده می شود و گاه پیش و پس از صرف غذا خوانده می شود.»^۱

" باج نان خوردن"^۲ به اهورامزدا تقدیم می شود ، این دعا قبل از خوردن غذا و پس از خوردن غذا تکرار می شود و در حین خوردن غذا نیز نباید سخن گفت .^۳ عفیفی باج را دعاهایی کوتاه می داند که آهسته بر زبان می رانند.^۴

در ادامه فصل ۲ کتاب می خوانیم :

«دین دستوران و هفت خواهران ، هفت شبانه روز در کنار آتش همیشه سوز که بوی

خوش می پراکند نیرنگ دینی و اوستا و زند بگفتند و نسک یشتند و گاهان سرودند و در تاریکی

^۱ - بهار ، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران ، ص ۲۸۴

^۲ - نوعی دعای غذا

^۳ - مینوی خرد ، ترجمه احمد تفضلی ، ص ۹۴

^۴ - ارداویرافنامه ، ترجمه رحیم عفیفی ، ص ۱

نگهبانی می کردند.»^۱

در این دو بند علاوه بر دوبار اشاره به عدد ۷ که جزو اعداد مقدس در آیین زرتشت می باشد از آتشی نامبرده شده که همیشه روشن است و بوی خوشی از آن بر می خیزد، موبدان و هفت خواهران در هفت روزی که منتظر بازگشت روان ارداویراف از معراج بودند گرد آتش، گاتا ها می سرودند و دعا می خواندند و عود و عنبر به ایزد آتش تقدیم می کردند تا آتش خوشبو خوشنود باشد و از روان ارداویراف در جهان دیگر محافظت کند، خوشبو کردن آتش مقدس از سنت هایی بوده که از قدیم در آیین زرتشت رواج داشته است، در اوستا بخور دادن گیاهان خوشبو توصیه شده و از سوزانیدن چوب های بدبو پرهیز داده شده است. در وندیداد از بخور دادن بوسیله چوب های خاص برای پاک کردن و ضد عفونی نمودن سخن رفته و چنین آمده:

« که بهر طرفی که باد بوی آتشی را که در آن چوب ها می سوزد پراکنده کند از همان طرف ایزد آذر هزار پا، دیو های نهانی تیره نژاد را برهاند»^۲.

هفت خواهر در تاریکی نگهبانی می دادند، به نظر نگارنده این نگهبانی نمی تواند برای هجوم بدخواهان و دشمنان مادی باشد زیرا در این صورت می توانستند از نگهبانان مرد بهره گیرند، بلکه نگهبانی هفت خواهر در تاریکی تمثیل و تشبیهی است از هفت امشاسپند که یاور روان ارداویراف در جهان دیگر هستند و دشمنان نیز "در دل تاریکی"^۳ اهریمن و دیوان هستند که ممکن است هر آن به روان ارداویراف حمله برند، اسلحه این هفت خواهر نیز برضد دیوان خواندن یشتها و سرودهای دینی است که به همراه آتش از روان ارداویراف محافظت می کنند. در بند ۱۱ فصل ۳ کتاب یکی از مراسمی که ارداویراف انجام می دهد میزد است، فرهنگ زبان پهلوی میزد را فدییه، قربانی، شیر و شراب و میوه و گوشت که فدییه می کنند، مجلس سور و مهمانی و نانی که در آفرینگان و دیگر مراسم مذهبی به نام یکی از ایزدان یا درگذشتگان تقدیس و قربانی میکنند؛ معنی کرده.^۴ پس میزد در اینجا «غذایی است که طی مراسم خاص دینی

^۱ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۴۸.

^۲ - عقیقی، رحیم، اساطیر و فرهنگ ایرانی، ص ۴۶۰.

^۳ - در این جا منظور تاریکی معنویست.

^۴ - فره وشی، بهرام، فرهنگ زبان پهلوی، ص ۳۹۱.

صرف می شود.»^۱

در بند ۲ فصل ۱۴ کتاب، ارداویراف روان کسانی را ستایش می کند که همادین کردند، همادین در فرهنگ زبان پهلوی انجام تشریفات کامل مذهبی معنی شده است.^۲
در بند ۵ فصل ۱۴ ارداویراف روان درخشان کسانی را می بیند که بسیار خرفستر کشتند و این کار به نظر ارداویراف بسیار ستایش آمیزی آید:

«و دیدم روان آنهایی که در گیتی بسیار خرفستران کشتند و فره.... از آنها میتافت.»^۳

کشتن خرفستران (جانوران موذی) که به اعتقاد زرتشتیان آفریده اهریمن و مظهر بدی به شمار می آیند به کرات در اوستای نو سفارش شده است اما در گاتاها هیچ اشاره ای بدان نشده :

«اوباید هزار مار برشکم رونده و دو هزار از گونه های دیگر ماران را بکشد....»^۴

سفارش انجام این سنت مغانی در سرتاسر متون پهلوی در دوره ساسانی مشاهده می شود؛ این عقیده ای مربوط به مادها و یک عقیده بدوی بوده که توسط مغان وارد دین زرتشت شده است و نشانگر اعتقاد به دو جهان خیر و شر می باشد، همان گونه که در اندرز پوریوتکیشان آمده:
«منشا دو است یکی آفریننده و یکی ویرانگر.»^۵

هرودوت درباره این رسم مغان می نویسد:

«مغها به دست خودشان همه گونه حیوانات را جز سگ و آدمیان می کشند و این حرکت را عمل برجسته ای می دانند، زیرا مورچگان، مارها و دیگر جانوران خزنده و بالدار را به همان آسانی می کشند.»^۶

و در اندرز دستوران به بهدینان در این مورد آمده:

« هنگامیکه خرفستر همی زنند باید گفتن که: زنم، کشم برای ترک گناه و دوستی کرفه

^۱ - بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۸۴

^۲ - فره وش، بهرام، فرهنگ زبان پهلوی، ص ۲۴۳

^۳ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۵۹.

^۴ - اوستا، ترجمه جلیل دوستخواه، جلد دوم، ص ۸۶۰

^۵ - آسانا، جاماسب جی، متون پهلوی، گزارش سعید عربان، ص ۸۸

^۶ - ویدن گرن، گنو، دینهای ایران، ترجمه منوچهر فرهنگ، ص ۱۶۵

روان»^۱ کشتن خرفستران خود مراسم و آیینی ویژه داشته است و موبدان و بهدینان زرتشتی در روزهایی خاص و با ابزار خاص خرفسترغنه یا کشنده خرفستر آنها را از بین می بردند، برای مارها سلاح خاصی وجود داشت که مارغنه یعنی کشنده مارها نام داشت.

فصل بیست کتاب از مجازات روان مردی سخن گفته که در دوران "دشتان"^۲ با او نزدیکی کرده است، در آیین زرتشت زنی که در دوره دشتان است باید قوانین و مقرراتی را رعایت کند از جمله: دوری کردن از آب و آتش، بیرون نیامدن از منزل، همخوابگی نکردن با مردان، خوردن غذاهایی مخصوص و... این قوانین در وندیداد به صورت کامل با ذکر جزئیات تشریح شده اند و تخطی از آنها مجازات هایی را نیز در پی دارد:

«زن دشتان باید یک معبر که از گیاه و درخت خالی باشد در خانه انتخاب نماید و زمین آن را سنگریزه نرم بپاشد و آن را از خانه جدا سازد. زن دشتان باید از آتش سی گام و از شاخه برسم سی گام و از مرد اشو (پارسا) سه گام فاصله داشته باشد. کسی که برای او غذا می برد باید سه گام با او فاصله داشته باشد. اگر کودکی تن او را لمس کند باید کودک را شست و شو داد. مدت جدایی زن دشتان چهار شب است و اگر باز هم در آن حال باشد باید تا پایان شب ششم جدا بماند و اگر باز هم در آن حال بود، تا پایان شب نهم و اگر باز در حال دشتان باشد معلوم می گردد که دیوها در جشن و بزرگداشت خودشان، آفت خود را به آن زن نازل ساخته اند، برای چاره این کار مزدا پرستان باید یک معبر که از گیاه و درخت خالی باشد انتخاب کنند، سه سوراخ در زمین حفر کنند و در سوراخ اول زن را با شاش گاو و در سوراخ دوم با آب شستشو دهند...»^۳

در بند ۳ فصل ۲۵ کتاب از مجازات روان مردی سخن می گوید که بدون کستی راه می رفته است، کستی کمر بند دینی مخصوص زرتشتیان بوده که مردان از سن ۱۵ سالگی در طی مراسمی ویژه آن را به کمر می بستند و ملزم بودند تا آخر عمر آن را همیشه همراه داشته باشند.

«بستن کستی امری است تمثیلی زرتشتیان معتقد بودند که اهریمن و دیوان تنها تا آن حد از آسمان را قادرند بیالایند که تا زیر سپهر ستارگان نیامیزنده است و منظور ایشان از سپهر

^۱ - آسانا، جاماسب جی، متون پهلوی، گزارش سعید عریان، ص ۱۵۹

^۲ - عادت ماهانه زن

^۳ - غفیفی، رحیم، اساطیر و فرهنگ ایران، ص ۵۱۲

نیامیزنده در واقع طبقه سوم از هفت طبقه آسمان و کهکشان بود. از آنجا که انسان جهان کوچک و زمین و آسمان جهان بزرگ است، بدن انسان را نیز زردشتیان به جهان شبیه می کردند و گمان داشتند که آلودگی و پلیدی اهریمنی از پایین تا به کمر انسان راه دارد و انسان مومن از سینه به بالا پاکیزه و هرمرزی است. پس کستی که بر کمر بسته می شود، نمادی است از سپهر ستارگان نیامیزنده و کهکشان که مرز آلودگی و پاکی را در انسان مشخص می کند و ما را به یاد وظایف دینی مان می افکند.^۱

استفاده از لفظ مرد و زن در کنار هم نشان می دهد که بستن کستی برای هر دو واجب بوده است، بستن کسی همواره جزو رسومی مذهبی بوده که در آستانه به بلوغ رسیدن نوجوانان با تشریفات خاصی انجام می گرفته است، بستن کستی در تمامی متون پهلوی تاکید شده است، برای نمونه:

«اگر مردمان کستی را گشادند / باز کردند / فقط پیراهن یکتا پوشیدند، نخستین گام را که بنهد، یک فرمان گناه است، پس چهارمین گام را یک تناپل گناه است، و سپس تا بایستد، بیش از یک تناپل گناه نیست.»^۲

فصل ۹۳ کتاب درباره آداب مهمان نوازی است، مطابق این فصل وظیفه صاحبخانه این است که به مهمان خود جای و خانه بدهد و تنور و اجاق را برای او آماده کند و در برابر خدمتی که به مهمان می کند از او طلب مزد نکند و اگر مزد بطلبد گناهکار است و به سختی روانش مجازات خواهد شد.

۴-۳-۴. تقدس اعداد در ارداویرافنامه

در جامعه ایران باستان برخی از اعداد مقدس بوده و به تکرار از آنها استفاده می شده است، یکی از اعداد مقدس عدد هفت است، موارد ذیل از نشانه های تقدس عدد هفت در دین

^۱ - بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، جلد اول، ص ۲۱۰

^۲ - روایت پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، ص ۲۲۷

زرتشت است: وجود هفت روز هفته، "هفت امشاسپند"^۱، "هفت آفریدگان مادی"^۲ و "هفت دیو یا عامل شر"^۳ و داشتن "هفت آتشکده ی مقدس"^۴ و تقدس هفت اختر و هفت اباختر^۵، یکی از قدیمی ترین بخش های اوستا (هتین هاییتی) هفت فصل دارد و در متون کهن جهان به هفت اقلیم تقسیم می شود. این هفت اقلیم در گات ها "هپته بومی" یا هفت بوم نامیده می شود و در ویسپرد و بندهش نام هفت کشور زمین آمده و مورد ستایش قرار گرفته اند. در مهر یشت، تشر یشت، رشن یشت نیز نام هفت کشور به سببی یاد شده است.^۶ در بخش های دیگر اوستا نام آن "هپتو کرشوره" یا هفت کشور است. این هفت کشور چنین اند: ارزه در مغرب، سوه در مشرق، فرددفش در جنوب شرقی، ویددفش در جنوب غربی، روبرشت در شمال غربی، وردجرتشت در شمال شرقی و خونیرس کشور مرکزی که ایرانشهر در همین کشور مرکزی قرار داشت که حدود آن چنین بود:

حد زمین ایران که میان جهان است از میان رود بلخ است از کنار جیحون تا آذربادگان و ارمینیه تا به قادسیه و فرات و بحرین و دریای پارس و مکران تا به کابل و طغارستان و طبرستان. این تقسیم بندی در کتاب های اسلامی به "هفت اقلیم" یا اقالیم سبعة شهرت یافته است.^۷ گذشته از هفت اقلیم، هفت کوه و هفت دریا^۸ را در روی زمین فرض می کردند این هفت کوه در شاهنامه ی فردوسی هم آمده است^۹، در شاهنامه فردوسی علاوه بر هفت خوان

^۱ - اهورا مزدا، بهمن، اردیبهشت، شهریور، سپندارمذ یا اسفند، خرداد، امه تات یا امرداد

^۲ - آسمان، آب، زمین، گیاه، گوسفند، مردم، هرمز

^۳ - بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۷

^۴ - اکومن، اندر، ساوول، ناگهیس، ترز، زریز و آئشمه

^۵ - همان، ص ۵۸

^۶ - آذر مهر، آذر نوش، آذر بهرام، آذر آیین، آذر خرداد، آذر برزین، آذر زردهشت

^۷ - همان، ص ۶۰

^۸ - عقیقی، رحیم، اساطیر و فرهنگ ایرانی، ص ۶۴۱

^۹ - بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۰۲

^{۱۰} - در معجم البلدان چنین تعریف شده است: «اولین کوه قاف است که به گرد عالم برآمده و بلندی او قریب فلک رسیده و جرمش از زمرد است و کبودی هوا از انعکاس آن اوست، دوم کوه دماوند و سوم سرانندیب که نقش قدم آدم علیه السلام در آن کوه است و از انگشت تا پاشنه آن هفتاد گز است، چهارم کوه گلستان در توس و پنجم کوه ورن در بلاد مغرب، ششم کوه لژ گلیان یا جبل قبق (قفقاز) و هفتم کوه چین».

^{۱۱} - در داستان هفت خوان رستم

رستم^۱ با هفت خوان اسفندیار^۲ و داستان جنگ هفت گردان^۳ و هفت بزم نوشیروان با بزرگمهر^۴ بزرگمهر^۴ روبرو می شویم، در زرتشت نامه هزاره زرتشت به هفت دوره تقسیم شده است:

«چنین گفت زرتشت را دادگر - که ای مرد با هوش و عقل و هنر

درختی که دیدی تو با هفت شاخ - نهاده جهانست پیشت فراخ

بود هفت ره شورش اندر جهان - ز نیک و بد گردش آسمان.»^۵

عدد مقدس دیگر در متون زرتشتی عدد سه است، این عدد به همراه مضریش «نه»^۶ در اساطیر مختلف، نماد صلاح و کمال و اتمام است به همین دلیل است که مرحله نخستین خدایان به صورت تثلیث ظهور کرده است.^۶ در آیین زرتشتی به دو تثلیث اهورامزدا - سپندمینو - انگره مینو و زروان و اهورامزدا - اهریمن برمی خوریم. آفرینش انسان نیز در این آیین تثلیث پیداست: «مشی» و «مشیان» و فره ایزدی هر سه با هم از «ریواس» می رویند به طوری که از هم قابل شناسایی نیستند.^۷ اصول دین زرتشت نیز بر سه اصل «پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک» بنیان نهاده شده است آن چنانکه در زمان حسابرسی آخر زمان هم فاصله گامهای مؤمن تا بهشت بر پل چینوت سه گام ذکر شده است.^۸ آنها کمر بند مخصوص خود (کستی) را سه بار دور کمر می پیچند که آن هم نمادی از سه اصل: پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک است.^۹ در بازی نرد نیز سه خال تاس مظهر این اصول سه گانه دانسته شده است.^{۱۰} در نگاره ای از فروهر، دو بال افراشته می بینیم که هر بال آن پرهای سه طبقه دارد و تمثیلی از پرواز فروهر انسان با بالهای پندار و گفتار و کردار نیک به سوی موطن ابدی و ازلی است، جمشید قلعه ورجمکرد را در سه طبقه می

^۱ - ابوالقاسم، فردوسی، شاهنامه، به تصحیح ژول مول، صص ۸۷-۹۲

^۲ - همان، صص ۴۳۶-۴۳۲

^۳ - همان، ص ۱۰۶

^۴ - همان، صص ۶۴۰-۶۴۶

^۵ - زند و هومن یسن و کارنامه اردشیر بابکان، ترجمه صادق هدایت، ص ۱۲۶

^۶ - هینلز، جان راسل، شناخت اساتیر ایران، ترجمه باجلان فرخی اساتیر، ص ۴۹۷

^۷ - دادگی، فرنیه، بندهش، ترجمه مهرداد بهار، ص ۸۱

^۸ - دانته، کمدی الهی، ترجمه شجاع الدین شفا، جلد ۳، ص ۱۰۴۵

^۹ - چاوش اکبری، رحیم، هفت رمز نمادین فروهر، ص ۱۹۱

^{۱۰} - شریف محلاتی، مویدهفت در قلمرو فرهنگ جهان، ص ۱۷۹

سازد و جهان را در سه مرحله فراخ می کند ، فرزندان فریدون نیز سه تن اند : سلم و تور و ایرج ، و در زمان اوست که جامعه به سه طبقه تقسیم می شود: روحانیون، رزمیان و برزگران .^۲

«در یسنا ۵۷ سروش پاک که سه بار هر روز و هر شب به کشور خونیرس برای خدمت به آفریدگان اورمزد سرکشی می کند مورد ستایش قرار گرفته است.»^۳

حال باز می گردیم به کتاب ، در فصل نخست ارداویرافنامه تعداد موبدانی که مسئول گزینش ارداویراف هستند هفت نفر هستند که از میان هفت نفر سه نفر را انتخاب می کنند، فصل دوم کتاب تعداد خواهران ویراف را هفت تن اعلان می کند که مانند سقفی هستند با هفت تیر که ویراف ستون آن است و در همین فصل و در فصل سوم مدت سفر ویراف را هفت روز اعلان می کند ، عدد مقدس دیگری که در ارداویرافنامه چندین بار ذکر شده است عدد سه می باشد ، همانطور که پیش تر گفتیم در فصل نخست کتاب هفت موبد از میان هفت تن سه نفر را انتخاب می کنند و از میان سه تن ویراف را بر می گزینند و در نیزه آزمایش دینی که سه بار برای انتخاب ارداویراف انجام گرفت در هر سه بار نیزه به سوی ویراف آمد ، در فصل دوم دستوران دین برای آغاز سفر روحانی ارداویراف سه جام زرین می و منگ گشتاسبی پر می کنند و به او می دهند یک جام برای اندیشه نیک و جام دوم برای گفتار نیک و جام سوم برای کردار نیک ، در فصل چهارم ویراف از روان تازه در گذشتگان سخن می گوید که تا سه شب بر بالین جسد خویش نشسته اند و بخشی از اوستا را می خوانند که این خود موافق آموزه های دین زرتشت است . در فصل ششم ارداویراف از ثواب سه سروش "اوپرنام" سخن می گوید و در فصل ده بند ۶ ارداویراف از ایزد آذر گلایه می کند که همواره در دنیا هیزم و عود و عنبر هفت ساله بر آتش مقدس می گذاشته اما او را ترهیزم لقب داده اند. در فصل ۱۷ بند ۲ از سه روز بسیار سخت روان بدکاران سخن می گوید ، این مطلب نمایانگر یکی از باورهای آیین زرتشت درباره روان درگذشتگان است ، مطابق این باور روان تازه درگذشتگان تا سه روز بر بالین تن منتظر می ماند تا

^۱ - لاهیجی ، شهلا ، شناخت هویت زن ایرانی در گستره پیش تاریخ و تاریخ ، ص ۲۸۴

^۲ - بهار ، مهرداد ، پژوهشی در اساطیر ایران ، جلد اول ، ص ۱۵۴

^۳ - غیفی ، رحیم ، اساطیر و فرهنگ ایران ، ص ۵۰۵

^۴ - نوعی تازیانه برای تنبیه دینی

شاید تن دوباره زنده شود در پایان همین فصل از سه مرحله اندیشه، گفتار و کردار بد سخن می گوید که روان بدکاران را به دوزخ می راند. در فصل ۵۳ ارداویراف را به زیر پل چینود و به بیابانی می برند که در میان آن دوزخ قرار داشت و ارداویراف از صدای زاری و ناله دیوان و بدکاران می پندارد که زمین هفت اقلیم در حال لرزیدن است، در فصل ۱۰۱ اورمزد از ارداویراف می خواهد که به سه گام رسیدن به «اهلایی»^۱ یعنی: اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک باور داشته باشد و بر دین زرتشت سپیتمان که گشتاسب در جهان رواج داد پایبند باشد.

۴-۳-۵. اقتباسات ادبی در ارداویرافنامه

مطابق متن کتاب هرج و مرج سیاسی و دینی که پس از تسلط اسکندر و جانشینان او در ایران بوجود آمد انگیزه و دلیل نوشتن کتاب اعلان شده است، لذا اگر ارداویراف پس از حمله اعراب می زیسته است ممکن نبود چنین موضوعی را مسکوت بگذارد و از سوی دیگر در عصر اسلامی و حکومت حکام مقتدر عرب در قرون اولیه اسلام تشکیل مجمع بزرگ روحانیون جهت انتخاب فردی برگزیده برای رفتن به معراج بسیار بعید می نماید، در دیباچه ترجمه کهن ارداویرافنامه به فارسی نیز زمان نوشتار کتاب به دوره اردشیر بابکان و پس از انقراض اشکانیان نسبت داده شده است، از آنچه گفته شد می توان نتیجه گرفت که ارداویراف پیش از سقوط خاندان ساسانی و احتمالاً در فاصله اواخر سده چهارم و اواسط سده هفتم میلادی می زیسته است^۲، البته مورخین نظرات متفاوتی در این باره داده اند، به نظر ویکاندر کتاب ارداویرافنامه بخشی از مشاجره قلمی پنهانی هیربدان فارس بر علیه موبدان شیز بوده است، مری بویس ارداویرافنامه را اثری بعد از ساسانی می داند و معتقد است بن مایه سفر ویراز به جهان دیگر برای اثبات موثر بودن برخی تشریفات زرتشتی در دوره بعد از ساسانیان است، دوره ای که آیین مزدیسنايي مورد حمله پیروان دین اسلام قرار گرفت، آموزگار تاریخ تدوین ارداویراف نامه را قرون دهم و یازدهم میلادی ذکر می کند و دلیل آن را نیز مشکلات نگارش ادبی کتاب ذکر می کند که شامل وجود

^۱ - پارسایی

^۲ - دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، ج ۱، ص ۱۴۳۵

جملات نامربوط به متن در کتاب و تکرار هایی ناشیانه که نمایانگر اقتباس های پی در پی و نامنظم از دیگر متون پهلوی است و همچنین فارسی گرایی ناشیانه در متن مثلا کاربرد کلمات: که، برای اینکه، همانطور که و غیره نشان می دهد که متن در دوران متاخر دیر زمانی پس از حمله اعراب دستکاری شده است.^۱ در ارداویرافنامه گاه جملات و استعاراتی از دیگر کتب و منابع پهلوی مشاهده می شود که نشان می دهد ارداویرافنامه پس از این متون نگارش یافته است، در فصل اول بند ۱۵ این جمله آمده: «باید چاره خواهیم و کسی از ما برود و از مینوان آگاهی آورد»^۲. لازم به ذکر است که عین این جمله در کتیبه کرتیر در نقش رجب سطر ۵ نیز تکرار شده است و نشان می دهد که کتاب پس از کتیبه کرتیر نوشته شده است؛ در فصل ۴ و بند ۵ کتاب روان تازه در گذشتگان این جمله گاهانی را برزبان می آورند: «نیکی کسی راست که به دلیل کار نیک خود به همه نیکی می کند»^۳ این جمله نقل قولی از اوستا، آغاز گاه اوستا و وئیتی می باشد در ادامه همین فصل ارداویراف دین خود را به شکل دوشیزه ای زیبا و دوست داشتنی می بیند و دوشیزه در پاسخ به دلیل زیبا بودنش می گوید که اعمال نیک تو در جهان مادی مرا زیبا ساخت: «و پرسید آن روان اهلوان از آن دوشیزه که تو کیستی؟ که من هرگز در دوران زندگی هیچ دوشیزه ای با شکلی نیکوتر و زیباتر از تو ندیده ام و آنکه دین و کنش خود او بود پاسخ داد که من کنش تو ام، جوان خوب اندیشه، خوب گفتار، خوب کردار، خوب دین ...»^۴. عین این تمثیل و عبارات در معراج کرتیر و دادستان دینیک و هادخت نسک تکرار شده است «آنگاه روان مرد پاک دین به او خطاب نموده بپرسد ای دختر جوان تو کیستی؟ تو ای خوش اندام ترین دختر هایی که من دیده ام؟ پس از آن دین خود او به او پاسخ دهد: تو ای جوانمرد نیک پندار نیک گفتار نیک کردار نیک دین من دین خود تو هستم ...»^۵. محتوی فصل ۴ ارداویرافنامه تا پایان کاملا قابل تطبیق با شرح معراج زرتشت در هادخت نسک است؛ در فصل ۱۰۱ بند ۷ اورمزد خطاب به ارداویراز می گوید: «تو ارداویراز به مزدیستان بگو که راه اهلائی

^۱ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۲۴

^۲ - همان، ص ۴۴

^۳ - همان، ص ۵۱

^۴ - همان، ص ۵۲

^۵ - یشتها، ترجمه ابراهیم پورداوود، جلد دوم، ص ۱۶۹

یکی است. راه پوریوتکیسی (پیشینیان) و دیگر راهها بیراهه اند^۱، عین این جمله چندین بار در اوستا تکرار شده است « راه یکی است و آن راه اشته است همه دیگر راه ها بی راهه است »^۲. مفهوم دیگری که در فصل ۱۰۱ بند یازده آمده در باره سرانجام تمامی موجودات عالم است که مرگ می باشد « و بر این نیز آگاه باشید که گاو خاک شود، اسب خاک شود، زر و سیم خاک شوند و تن مردمان خاک شود. آن یک به خاک نیامیزد که در گیتی اهلایی (پارسایی) را بستاید و کارهای نیک کند »^۳. عین این جملات در خرده اوستا (اؤگمدئچا) نیز تکرار شده است و نشان می دهد که نویسنده کتاب احتمالاً موبدی بوده که به اوستا کاملاً اشراف داشته است: «اسب خاک باشد، گاو خاک باشد، زروسیم خاک باشد، مرد دلیر کارزاری خاک باشد، این همه تن مردمان خاک باشد، آن یک مرد به خاک نیامیزد که در گیتی پاک ستاید یا به اهلوان چیز دهد.»^۴

۴-۴. رد پای نظام آموزش و پرورش ساسانی در ارداویرافنامه :

در فصل ۱۵ ارداویرافنامه روان آموزگاران و پژوهندگان در گاهی روشن و در بزرگترین شادی ستایش شده است، این آموزگاران در حقیقت همان روحانیان بوده اند که آموزش و پرورش کودکان در دوره ساسانی بر عهده آنان بوده است ولی معلوم نیست که آیا فقط فرزندان اشراف را تربیت می کردند و یا اطفال عامه مردم را هم تعلیم می داده اند، روحانیون و موبدان بیشتر وظیفه آموزش دینی را برعهده داشتند این موضوع را در خلال فصل اول ارداویرافنامه نیز مشاهده می کنیم که می گوید: «و چون ایشان را فرمانروا و دهدب و سالار و دستور دین آگاه نبود و در برابر مسائل ایزدان در گمان بودند و گونه های بسیاری از کیش ها و باورها والحاد و شک و اختلاف رای در جهان به پیدایی آمد»^۵. البته به جز آموزش دینی نجیب زادگان خواندن و نوشتن نوشتن و حساب و چوگان بازی و از زمان خسرو اول به بعد شطرنج بازی را نیز می آموختند زیرا

^۱ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۱۰۱

^۲ - اوستا، ترجمه جلیل دوستخواه، جلد اول، ص ۲۶۸

^۳ - همان، ص ۹۶

^۴ - عقیقی، رحیم، اساطیر و فرهنگ ایرانی، ص ۱۷۳

^۵ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۴۳.

که در زمان وی این بازی را از هندوستان به ایران آوردند و کار عمده ایشان شمشیر بازی بود و ورزش بیرون از وظایف روحانیان بیرون بود و تنها تعلیم خواندن و نوشتن و حساب محول به ایشان بود.

تعلیم زبان پهلوی بسیار مشکل بود زیرا به جای افعال و ضمائر و حرف ربط ایرانی کلمات سامی استعمال می کردند و این کلمات که شمار آنها نزدیک به هزار بود در حقیقت رمز بود زیرا به زبان زبان آرامی می نوشتند و به زبان ایرانی می خواندند تنها در کتاب های خطی مانوی که در تورفان به دست آمده زبان از این کلمات آرامی عاری است و به زبان دری نوشته شده است.^۱

با وجود دشواری نوشتار سواد آموزی به علل تاریخی و شرایط اقتصادی و اجتماعی و پیشرفت صنایع کاغذ سازی ایجاد و توسعه کتابخانه های متعدد ، علاقه مندیهای مردمی ، نیاز های دولتی و جز اینها گسترش خاصی یافت و تخصصها و حرفه های جدید آن روزگار نیز موجب شد که قشرهای فراوانی به سوی سواد آموزی جذب شوند .

کریستین سن می نویسد: «جماعت بسیاری از تجار شهرها ، لااقل قرائت و کتابت و حساب را می دانستند»^۲

توده های فقیر جامعه و کشاورزان و روستا نشینان از داشتن سواد محروم بودند اما در همان زمان دانش های یونانی و رومی ، اندیشه های فلسفی غرب و هندوچین در میان اندیشمندان جامعه رواج داشته است و افسانه ها و روایت ها و دانش های مردمی در میان آحاد جامعه ، سینه به سینه نقل می شد و هویت ایرانی را در آن روزگاران شکل می داد ، همزمان تفکرات و پژوهش های علمی نیز در مدرسه های ایران که مختص آموزش عالی بود ، رواج و گسترش می یافت . اصولاً در مورد آموزش و پرورش این دوره اطلاعات تاریخی ما ناقص است ، فقط می دانیم که مانند گذشته روحانیون زرتشتی از طبقات دیگر باسوادتر و از علوم و ادبیات

^۱ - نفیسی ، سعید ، تاریخ تمدن ایران ساسانی ، ص ۴۰.

^۲ - کریستین سن ، آرتور ، ایران در زمان ساسانیان ، ترجمه رشید یاسمی ، ص ۸.

زمان خود تا حدی بپهره داشته اند ، شاهزادگان و افراد خاندان های بزرگ و همچنین دهقانان از محضر روحانیون کسب فیض می کردند .

کریستین سن می نویسد : « عده ای از نجیب زادگان ، مانند عهد هخامنشی در دربار با جوانان خاندان سلطنت تحت ریاست [آموزگاران اسواران]، تعلیم می یافتند و خواندن و نوشتن و حساب و چوگان بازی و شطرنج و سواری و شکار را در آنجا فرا می گرفتند »^۱

با این همه به نظر می رسد که در نظام علمی و آموزش ساسانی چند عیب عمده موجود بوده است ، نخست اینکه دستگاه آموزش و پرورش در انحصار طبقات برجسته و شاهزادگان و اعیان و اشراف بود و دیگر طبقات که بخش مهم مردمان کشور بودند از نعمت تحصیل و تربیت در آموزشگاهها محروم بوده اند ، عیب مهم دیگری که در آموزش و پرورش به چشم می خورد ، عبارت از روش القاء عقایدی بود که حس فرمانبرداری مطلق و تسلیم کورکورانه در برابر قدرت و قوه قهریه را در اقشار جامعه پدید می آورد . به جز روحانیون که دارای سواد بودند در سومین طبقه جامعه ساسانی دبیران قرار داشتند که افراد دانا و باسوادی بودند و وظایف دیوانی و اداری را برعهده داشتند ، در فصل سه ارداویرافنامه درباره این شغل می خوانیم:

« و فرمود که دبیردانا و فرزانه آورید و آنان دبیر فرهیخته و و فرزانه آوردند و او پیش

وی نشست و هرچه ویراز گفت درست و روشن و واضح نوشت.»^۲

پس مطابق این بند یکی از وظایف دبیران کتابت بوده است که می بایست بدون تکلف

و درست و روشن و واضح موضوعات را می نوشتند .

فصل ۶۸ ارداویرافنامه نیز به آموزش اختصاص یافته است اما نوع آن متفاوت است در

این فصل که نسبتاً طولانی است شوهری را به بهشت و زنش را به دوزخ می برند و زن دست در کستی (کمر بند دینی) مرد می افکند و دلیل آن را می پرسد و مرد دلیلش را نیکوکاری خود در جهان عنوان میکند و زن با فراست می گوید: تو که در گیتی سالار و فرمانروای من بودی چرا به من آن را نیاموختی و مرد شرمنده میشود و پاسخی نمی دهد . برابر محتوی این فصل یکی از

^۱ - همان ، ص ۳

^۲ - ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار ، ص ۵۰

وظایف شوهر آموزش نیکوکاری به همسرش است ، این نیکوکاری همانطور که در متن کتاب برخی از مصادیق آن مانند : نکوهش دیوان و پرستش ایزدان و غیره ذکر شده است شامل آموزش موردینی بوده است و خواندن و نوشتن و علوم ریاضی و ... در آن جایی نداشته است . در ارداویرافنامه بندهای اندکی به آموزش و پرورش اختصاص یافته (۳بند) و این نشان می دهد که آموزش و پرورش در آن دوره همه گیر و فراگیر نبوده و دستگاه روحانیت و دولت که با یکدیگر پیوستگی داشته اند نیز چندان رقبتی به گسترش آن در جامعه نداشته اند ، و این خود موید نظام طبقاتی و کاستی باشد که آموزش در آن ویژه طبقات ممتاز جامعه بوده است.

۴-۵. نتایج فصل چهارم:

مطابق نمودار ۴-۱ بعد از ساختار های اجتماعی بیشترین فصول اختصاص یافته کتاب به ساختار های فرهنگی می باشد ، ساختار فرهنگی ارداویرافنامه کاملا همسو با ساختار فرهنگی جامعه ساسانی است ، نمونه آن ابتدا در بخش نظام اخلاقی ارداویرافنامه مشاهده شد ، از قدیم گفته اند که از کوزه همان برون تراود که دروست ، مجازات های سنگینی که در نظام اخلاقی ارداویرافنامه برای گناهان کوچکی مانند : تنبلی ، با یک لنگه کفش و بدون کستی راه رفتن و غیره در نظر گرفته شده است ریشه در واقعیتی دردناک دارد ، این مجازات های سخت گاه در عالم واقع نیز اجرا می شده اند ، جریان کندن پوست مانی و آویزان کردن جسدش بر دروازه های شهر و دفن کردن وارونه مزدکیان در گچ که در متون اسلامی نظیر شاهنامه فردوسی و سیاستنامه خواجه نظام الملک ذکر شده نمونه ای از خشونت برخاسته در جامعه ساسانی آن دوره است که در کتب مذهبی آن دوره نیز در قالب مجازات های مذهبی نمود یافته است:

« به درگاه کسری یکی باغ بود - که دیوار او برتر از راغ بود

همی گرد بر گرد او کنده کرد - مرین مردمان را پراکنده کرد

بکشندشان هم به سان درخت - زبر پای و زیرش سرآکنده سخت »^۱

^۱ - فردوسی ، ابوالقاسم ، شاهنامه ، به تصحیح ژول مول ، ص ۶۲۲

در بخش ساختار های ادبی کتاب ، اشتراکات بسیاری بین متون پهلوی و ارداویرافنامه مشاهده شد ؛ در بخش تقدس اعداد ملاحظه شد که اعداد سه و هفت و نه در ارداویراف و دیگر متون پهلوی مقدس هستند و در بخش اقتباسات ادبی ارداویرافنامه مشاهده شد که چندین فصل از کتاب از دیگر متون پهلوی اقتباس و برداشت شده است ، در آخرین بخش این فصل آشکار شد که نظام آموزش و پرورش در ارداویرافنامه همسو با جامعه ساسانی و زیر نظر روحانیون اداره می شده و متولیان آن از جایگاه ممتازی در اجتماع برخوردار بوده اند .

سخن پایانی و نتیجه گیری کلی :

همانگونه که در نمودار ۵-۲ نشان داده شده است ، بیشترین بخش اختصاص یافته کتاب به ترتیب شامل : ساختار های اجتماعی ، ساختار های فرهنگی ، ساختار های اقتصادی و در نهایت ساختارهای سیاسی می باشد ، این خود به دلیل ماهیت و محتوی دینی کتاب است که ساختار های دیگر را تحت الشعاع ساختار اجتماعی و فرهنگی قرار داده است ، در بخش ساختار های سیاسی ارداویرافنامه سیاست اتحاد دین و دولت مواجه مشاهده شد که کاملاً همسو با ساختار سیاسی جامعه ساسانی می باشد ، در این بخش همچنین به انگیزه نوشتار کتاب اشاره شده است که حمله اسکندر(گجستک) به ایران و اوستا سوزی وی و ایجاد شک و شبهه درباره دین از دلایل نوشتار کتاب عنوان شده ، همه این دلایل ریشه در باور و تفکر جامعه ساسانی دارند ، چرا که موبدان ساسانی تصویری منفی نسبت به اسکندر داشتند و او را عامل اوستا سوزی و کرده خدایی می پنداشتند و شک و شبهه نسبت به دین نیز در دوره ساسانی با ظهور ادیان جدید مانند مسیحیت و مانویت و مزدک به اوج خود رسید لذا موبدان به این فکر افتادند که با نوشتن متون دینی مانند ارداویرافنامه پاسخی فکری برای شکاکان جامعه فراهم سازند ، در بخش ساختار های اقتصادی مشاهده شد که تمامی ساختار های اقتصادی کتاب از جمله ساختار خوراک و پوشاک ، معماری ، طبقات مشاغل ، محصولات فناوری و...همهانگ با ساختار های اقتصادی جامعه ساسانی هستند ، کارکرد ساختارهای اقتصادی دوگانه است یعنی ساختارهای اقتصادی کتاب دارای کارکرد مذهبی نیز می باشند ، برای نمونه تمامی خوراک های نام برده شده در کتاب یا دارای جنبه تقدس^۱ هستند یا در دین زرتشت تقبیح^۲ شده اند و تمامی محصولات فناوری نام برده شده^۳ در کتاب یا در بهشت برای پاداش و یا در دوزخ برای تنبیه مجرمان و یا برای سنجش اعمال به کار رفته اند. در بخش ساختار های اجتماعی مشاهده شد که ساختار

^۱ - مانند : می و منگ گشتاسی ، درون، میزد .

^۲ - مانند : خوردن مردار ، ادرار و مدفوع ، گوشت .

^۳ - مانند : نیزه دینی ، سنگ و قفیز ، میخ چوبی و آهنی و...

طبقاتی جامعه کاملاً هماهنگ با ساختار طبقاتی ارائه شده در کتاب می باشد در این بخش طبقات معنوی کتاب در بهشت و دوزخ نیز با دیگر متون پهلوی تطبیق داده شد و ملاحظه شد که بین آنها هماهنگی وجود دارد، در بخش ساختار نهاد دین مشاهده شد که تمامی باورها و مناسک و مراسم دینی یاد شده در کتاب ریشه در باورهای رایج مذهبی جامعه ساسانی دارند، در این بخش ردپای اسطوره آفرینش زرتشتی در کتاب دنبال و مشاهده شد و معراج ارداویراف با دیگر معراجهای زرتشتی مقایسه و تطبیق داده شد و مشاهده گردید که تشابهات بسیاری بین آنها وجود دارد که نشان می دهد همه دارای خاستگاه و ریشه مذهبی مشترکی هستند، در بررسی نهاد خانواده ملاحظه شد که خانواده در ارداویرافنامه به شیوه خانواده ساسانی، مرد سالار است و تمامی ملاکهای پسندیده یا ناپسندیده خانواده های ساسانی نظیر: انجام ازدواج خویدوده، منع روسپیگری، منع لواط، احترام به والدین و... در کتاب تصریح شده است؛ در بخش نهاد حقوق قضا و جزا نیز مشاهده شد که ملاک سنجش جرمهای انجام گرفته در کتاب نه تنها مشابه دیگر متون پهلوی مانند شایست و ناشایست می باشد بلکه دارای مجازاتی مشابه نیز می باشد؛ در بخش ساختار های فرهنگی نخست نظام اخلاقی جامعه ساسانی با نظام اخلاقی ارداویرافنامه مقایسه گردید و مشاهده شد که ریشه ساختار اخلاقی کتاب دینی است و منتج از متون پهلویست، در این نظام نوعی خشونت مذهبی^۱ نیز به چشم می خورد که در صورت عدم پابندی به اصول اخلاقی در دوزخ به فرد مجرم می رسد، بین جرم و مجازات همانندی وجود ندارد و گاه مجازاتهای سنگینی برای گناهی کوچک^۲ در نظر گرفته می شود که نشان دهنده جامعه بسته و متعصب مذهبی ساسانی دارد جامعه ای که مانی را پوست می کند و بر دروازه های شهر آویزان می کند و پیروان مزدک را وارونه به سان قلمستان در گچ دفن می کند تا عبرت سایرین شوند؛ در بخش ساختار های ادبی ارداویرافنامه ردپای شخصیت های دینی و تاریخی جامعه ساسانی و ایزدان و امشاسپندان زرتشتی در کتاب دنبال شد و موارد بسیاری یافت شد در ادامه تقدس اعداد ۳، ۷ و ۹ در ارداویرافنامه با دیگر متون پهلوی تطبیق و مشاهده گردید و ردپای آداب و رسوم

^۱ - خشونت هایی نظیر: فرو کردن میخ آهنی و چوبی به چشم گناهکاران، و زنده پوست کردن مجرمان، و ریختن روی مذاب در دهان مجرمان و...

^۲ - مانند: با یک لنگه کفش راه رفتن، نیستن کستی، ایستاده ادرار کردن

فرهنگی و مذهبی جامعه ساسانی در کتاب مشاهده شد، در بخش اقتباسات ادبی کتاب ملاحظه گردید که برخی از فصول کتاب از دیگر منابع پهلوی نظیر کتیبه کرتیر و اوستا رونوشت گردیده است و این نشان می دهد که آبشخور و منشاء آنها یکی می باشد، در ادامه هنگام بررسی نهاد آموزش و پرورش در کتاب مشاهده شد که آموزش در کتاب همسو با جامعه ساسانی زیر نظر روحانیون اداره می شود و روحانیون نیز دارای جایگاه بالایی در جامعه هستند.

بررسی ساختارهای چهارگانه ارداویرافنامه و تطبیق آنها با دیگر متون پهلوی نشان می دهد که نوعی همانندی و هماهنگی مابین ساختارهای رایج جامعه ساسانی و ساختارهای ارداویرافنامه وجود دارد، با اثبات این فرضیه محققین می توانند با اطمینان کاملتری از ارداویرافنامه به عنوان یک منبع معتبر جامعه ساسانی در تحقیقات آتی خود استفاده نمایند، و با مشخص شدن زمان احتمالی نوشتار کتاب^۱ مورخین می توانند با اطمینان دقیقتری از این منبع برای ارجاع به بخشی خاص (از دوره ساسانی) استفاده نمایند، البته این کتاب هنوز جای کار بسیاری دارد و بسیاری از ساختارهای آن نظیر ساختار زبان شناسی می تواند به صورت علمی بررسی شود و نگارنده به دلیل عدم تبحر در این زمینه از پرداختن به آن خودداری کرده است.

^۱ - در دوره قباد یا خسرو اول

پیوست ها:

۱- متن ترجمه فارسی ارداویرافنامه :

تاکنون ترجمه های گوناگونی از ارداویرافنامه به چاپ رسیده است که به نظر من ترجمه دکتر ژاله آموزگار سلیس تر و روان تر از دیگران انجام گرفته است لذا با کسب اجازه واعلان موافقت قلبی ایشان ، آن را به پیوست ضمیمه مینمایم .

فصل یک

به نام ایزدان

۱ چنین گویند که یکبار اهلو زردشت دینی را که پذیرفته بود در جهان رواج داد ۲ تا پایان سیصد سال دین در پاکی و مردم در بی گمانی بودند ۳ پس گجسته (ملعون) گنامینو(روح مخرب ، اهریمن) دروند (بدکار) برای اینکه مردمان به این دین شک کنند ، گجسته اسکندر یونانی مصر نشین را گمراه کرد که با ستم گران و نبرد و بیماری به ایرانشهر (کشور ایران) آمد ۴ و او فرمانروای ایران را کشت و دربار و فرمانروایی را آشفته و ویران کرد . ۵ و این دین یعنی همه اوستا و زند با آب زر بر روی پوست های آراسته گاو نوشته و در استخر پابکان در دژنپشت نهاده شده بود . ۶ و این دشمن بدبخت ، اشموغ دروند بدکار ، اسکندر یونانی مصر نشین ، آنها را برآورد و سوخت و او بسیاری از دستوران و داوران و هیربدان موبدان و دینبرداران و افزازمندان(متخصصان)و دانایان ایرانشهر را بکشت و در میان هریک از بزرگان و کدخدایان ایرانشهر کینه و نا آشتی (اختلاف) افکند و خود نابود شد و به دوزخ روانه گشت . ۸ و پس از آن هر یک از مردمان ایرانشهر را با دیگری آشوب و پیکار بود و چون ایشان را فرمانروا و دهدب و سالار و دستور دین آگاه نبود ، ۹ و در برابر مسائل ایزدان در گمان (شک) بودند و گونه های بسیاری از کیش ها و باورها و الحاد و شک و اختلاف رای در جهان به پیدایی آمد(پیدا شد) ۱۰ تا اینکه مرحوم (هو فروهر)نوشه روان آذرباد مارسپندان زاده شده که بنابر نوشته دینکرد برای

آزمایش دینی بر سینه او روی گذاخته ریختند و قضاوت و داوری های چندی با(کسانی که) کیش ها و باور های دیگری داشتند انجام گرفت و این دین در آشوب و مردمان در گمان(شک) بودند ۱۲. پس مغ مردان و دستوران دین دیگری بودند ۱۳. [که] از این جهت ، [برخی] اندوهمند و پر غم بودند ۱۴ و آنها در درگاه آتشکده فربی (فرنبنج) پیروزگر خواستار انجمن شدند ۱۵ و بسیار گونه سخن ها و اندیشه ها در این باره بود که باید چاره خواهیم و کسی از ما برود و از مینوان آگاهی آورد تا مردمانی که در این جهان هستند بدانند که این یسنا ، درون و آفرینگان و نیرنگ و پادیاب (طهارت) و یوژداهری(طهارت) که ما به جای می آوریم به ایزدان رسد یا به دیوان ، و به فریاد روان ما رسد یا نه ، ۱۶ پس با موافقت دستوران دین ، همه مردم را به در آتشکده فربی فرا خواندند ۱۷ از میان همه آنها هفت مرد جدا کردند که نسبت به ایزدان و دین بی گمان تر بودند ۱۸. و اندیشه و گفتار و کردار ایشان آراسته تر و درست تر بود و گفتند که شما خود بنشینید و از میان خود یکی را برگزینید که برای اینکار بهتر و بیگناهیتر و خوشنامتر باشد ۱۹ پس آن هفت مرد نشستند و از میان هفت تن سه تن و از میان سه تن ویراز نام برگزیدند و نام او را وه شاپور هم گویند ۲۰ پس آن ویراز چون آن سخن بشنید بر پای ایستاد و دست بر بغل نهاد و گفت: «اگر شاه را خوش آید ، شما مزدیسان بر خلاف میل من به من منگ مدهید و برای آزمایش دینی نیزه افکنید . و اگر نیزه به من رسد با میل به آن جای اهلوان و دروندان روم و این پیغام به درستی ببرم [پاسخ] را براستی آورم . » و پس از آن مزدیسان نیزه آزمایش دینی را آوردند . ۲۲ نخستین بار برای اندیشه نیک ، دومین بار برای گفتار نیک و سومین بار برای کردار نیک ، هر سه بار نیزه نیزه به سوی ویراز آمد .

فصل ۲

۱ و ویراز هفت خواهر داشت و هر هفت خواهران برای ویراز همچون زن بودند ۲ آنها دین را از برداشتند و یشت می کردند و چون این را شنیدند پس ایشان را چنان سخت گران آمد که گفتند و بانگ کردند و به سوی انجمن مزدیسان پیش رفتند و بایستادند و نماز بردند و گفتند که «شما مزدیسان این کار را نکنید ! ۳ زیرا ما هفت خواهریم و یک برادر ، و هر هفت خواهر آن برادر را زن هستیم . ۴ چون سقفی با هفت تیر که یک ستون در زیر آن نهاده شده است و چون

آن ستون را بگیرند ، این هفت تیر می افتند. این چنین است ما هفت خواهر این یک برادر را داریم که زندگی و نگاهداری ما از اوست. ۵. گذشته از ایزدان هر نیکی از اوست ۶ شما او را پیش از زمان ، از این شهر زندگان به آن شهر مردگان می فرستید ، بر ما بی دلیل ستم می کنید. « ۷ پس مزدیسنان چون آن سخن شنیدند ، آن هفت خواهر را خرسندی (رضایت ، اطمینان) دادند و گفتند : « ما ویراز را پس از هفت روز تندرست به شما می سپاریم و این فرخی نام بر این مرد ماند. « ۸ پس ایشان هم داستان شدند . ۹ پس ویراز پیش مزدیسنان دست بر بغل نهاد و به ایشان گفت : « آیا دستوری (اجازه) هست که روان ها را یزش کنم و خوراک بخورم و و اندرز (وصیت) کنم ، سپس به من می و منگ دهید؟ « ۱۰ دستوران فرمودند که : «همانگونه کن « ۱۱ پس آن دین دستوران در مان مینو ، جایی را سی گام [دورتر] از آنچه خوب است برگزیدند و ویراز سر و تن بشست و جامه نو پوشید و با بوی خوش خود را خوشبو کرد . ۱۳ پس بر تختی شایسته بستری نو و پاک گسترده ۱۴. برگاه و بستر پاک نشست و درون یشت و روان ها را به یاد آورد و خوراک خورد . ۱۵ پس دستوران دین سه جام زرین می گشتاسبی پر کردند . یک جام برای اندیشه نیک ، دو دیگر برای گفتار نیک و سه دیگر برای کردار نیک به ویراز فراز دادند . ۱۶ او آن می و منگ بخورد هوشیارانه باج بگفت و بر بستر بخت ۱۷ دین دستوران و هفت خواهران ، هفت شبانه روز در کنار آتش همیشه سوز که وی خوش می پراکند نیرنگ دینی و اوستا و زند بگفتند و نسک یشتند و گاهان سرودند و در تاریکی نگهبانی می کردند ۱۸ و آن هفت خواهران در پیرامون بستر ویراز نشستند و هفت شبانه روز اوستا برخواندند . ۱۹ هفت خواهران با همه مزدیسنان ، دین دستوران و هیربدان و موبدان به هیچ گونه نگاهبانی را رها نکردند .

فصل ۳

۱ و روان ویراز از تن به چکاد دایتی و چینود پل رفت . ۲. و پس از هفت شبانه روز باز آمد و در تن شد . ۳ ویراز برخاست . چون (چنانکه) از خواب خوش برخیزد در رویا و خرم ۴. خواهران و دین دستوران و مزدیسنان چون ویراز را دیدند شاد و خرم شدند ۵ و گفتند که: «به سلامت آمدی تو ای ویراز پیامبر ما مزدیسنان ، از شهر مردگان به این شهر زندگان. « ۶ هیربدان و دین دستوران پیش ویراز نماز بردند . پس ویراز چون چنین دید به پیشواز آمد ، و نماز برد و گفت که : « شما را

درود از اورمزد خدای و امشاسپندان و درود از اهلوی زردشت سپیتمان و درود از سروش اهلوی و آذر ایزد و فر دین مزدیسنان و درود از دیگر اهلوان و درود از نیکی و آسانی و دیگر مینوان بهشت». ۷ پس دین دستوران گفتند که: «خوش آمدی تو ویراز، پیامبر ما مزدیسنان، و بر تو درود باد و تو نیز هرچه دیدی به راستی به ما بگو». ۸ پس ویراز گفت که: «نخستین گفتار اینکه به گرسنه گان و تشنه گان نخست خوراک باید داد سپس از آنها پرسش کردو کار فرمود». ۹ پس دین دستوران فرمان دادند که خوراک انوش خوش خوراک خوب پخته شده و خوش بوی و خوردنی و آب سرد و می بیاورند. آنان درون یشتند و ویراز باج گرفت و خوراک خورد و میزد انجام داد و باج بگفت و ستایش اورمزد و امشاسپندان و سپاس خردادو امرداد امشاسپندان گزارد و آفرینگان گفت. ۱۲ و فرمود که: «دبیر دانا و فرزانه آورید». ۱۳ و آنان دبیر فرهیخته و فرزانه آوردند و او پیش وی نشست ۱۴ و هرچه ویراز گفت درست و روشن و واضح نوشت.

فصل ۴

۱ و او فرمود ایدون بنویسید که در آن نخستین شب، سروش اهلوی و آذر ایزد به پیشواز من آمدند به من نماز بردند و گفتند: «خوش آمدی تو ای ارداویراز که تو را هنوز زمان آمدن نبود». ۲ گفتم: «من پیغامبرم» ۳ پس سروش اهلوی پیروز گر و آذر ایزد دست من فرا گرفتند. ۴ نخستین گام به اندیشه نیک و دو دیگر گام به گفتار نیک و سه دیگر گام به کردار نیک به پل چینود فراز شدم که آفریده اورمزد بسیار نگهبان و نیرومند است. ۵ هنگامی که به آنجا فراز آمدم و دیدم روان درگذشتگان را که در آن سه شب نخست، روان به بالین تن نشسته بود و این گفتار گاهانی را می گفت: نیکی کسی راست که به دلیل کار نیک خود به همه نیکی می کند. ۶ در آن سه شب چندان نیکی و آسایش به او می رسد. به اندازه همه نیکی هایی که به گیتی دیده است. چون مردی که تا در گیتی بود کسی از او آسوده تر و خوش تر و خرم تر نبود. ۷ در سپیده دم روز سوم آن روان اهلوان در میان گیاهان با بوی خوش می گشت. ۸ و این بوی به نظر او از همه بوهای خوشی که در زمان زندگی به بینی او شده بود خوشتر می آمد و بوی و باد از سوی ناحیه جنوبی تر می آمد، از ناحیه ایزدان. ۹ و «دین» او و کنش او به شکل دوشیزه زیبای نیک دیدار پیش آمد، خوش بر آمده، یعنی که در راستی زیسته است، فراز پستان، یعنی که او را

پستان برجسته است ، از دل و جان خواستنی ، تنش چنان روشن بود که به دیدار دوست داشتنی تر ، یعنی خواستنی تر ۱۰ و پرسید آن روان اهلوان از آن دوشیزه که: «تو کیستی ؟ و از آن کیستی ؟ که من هرگز در دوران زندگی هیچ دوشیزه ای با شکلی نیکوتر و زیباتر از تو ندیده ام .» ۱۱ و آن که دین و کنش خود او بود پاسخ داد که : «من کنش تو ام ، جوان خوب اندیشه خوب گفتار ، خوب کردار ، خوب دین .» ۱۲ به دلیل کام و کنش توست که من ایدون بزرگ ، خوب ، خوشبوی و پیروزگر و بی آسیب هستم . آن گونه که به نظر تو می رسد . ۱۳ چه تو در گیتی گاهان سرودی و برای آب خوب یزش کردی و آتش را مواظبت کردی و مرد اهلو را خشنود کردی چه از دور فراز آمد ، چه از نزدیک ، ۱۴ هنگامی که من فربه بودم ، آنگاه تو فربه ترم کردی ، هنگامی که من نیک بودم ، آنگاه تو نیک ترم کردی ، هنگامی که شایسته بودم ، آنگاه تو شایسته ترم کردی و هنگامی که بر جای مشهوران نشستم ، آنگاه تو مرا مشهورتر کردی و هنگامی که محترم بودم تو مرا محترم تر کردی ، با اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک که تو انجام دادی ، تو مرد اهلو ، پس از تو با ستایش طولانی اورمزد را بستایند و با او هم سخنی کنند . چون دیرزمانی اورمزد را بستایندو با او هم سخنی خوب کنند ، از آن آسایش باشد.

فصل ۵

۱ و پس از آن پل چینود به اندازه نه نیزه پهن شد ۲ من همراه سروش اهلو و آذر ایزد به آسانی و به فراخی ، و دلیرانه و پیروز گرانه ، از پل چینود گذشتم ۳. با نگاهبانی بسیار مهر ایزد و رشن راست و وای به و بهرام ایزد نیرومند و اشتاد ، ایزد بانویی که بسیار به جهان می بخشد و فردین به مزدیسنان ؛ و فروهر (فروشی) اهلوان و دیگر مینوان نخست به من ارداویراز نماز بردند و من ارداویراز ، دیدم رشن راست را که ترازوی زرد زرین به دست داشت ، [کارهای] اهلوان و دروندان را اندازه می گرفت ۴ پس سروش اهلو و ایزد آذر دست مرا فراز گرفتند و گفتند : «بیا تا به تو نشان دهیم بهشت و دوزخ و روشنی و آسایش و آسودگی و فراخی و خوشی و خرمی و رامش و شادی و خوشبویی بهشت ، پاداش اهلوان را ۵ و به تو نشان دهیم تاریکی و تنگی و دشواری و بدی و آزار و اندوه و بدبختی و درد و بیماری و سهمگینی و بیمگینی و رنج و گندگی (تعفن) را در دوزخ ، پاد افره گونه گونه که دیوان و جادو گران به بزه گران کنند ۶ و به تو نشان

دهیم جایگاه راستان و دروغ گویان را ۷ و به تو نشان دهیم پاداش خوب گروندگان به اورمزد و امشاسپندان و نیکی در بهشت و بدبختی در دوزخ و هستی ایزدان و امشاسپندان و نیستی اهریمن و دیوان و بودن رستاخیز و تن پسین را ۸ و به تو نشان دهیم پاداش اهلوان را از اورمزد و امشاسپندان در بهشت ۹ و به تو نشان دهیم آسیب و پادافره گونه گونه که در دوزخ از اهریمن و دیوان که دشمنان آنان هستند، به دروندان رسد.

فصل ۶

۱ جایی فراز آمدم و دیدم روان مردمی چند که با هم ایستاده اند و پرسیدم از سروش اهلو پیروزگر و آذر ایزد که: «آنان کیستند و چرا اینجا ایستاده اند؟» ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند که: «این جای را همیستگان خوانند و این روان ها تا تن پسین این جای ایستند و روان مردمانی هستند که ثواب و گناه آنان برابر بود. ۴ به جهانیان بگو که، کمترین ثواب را با آزر و آزار نگاه مدارید ۵ چه هر کگه را ثواب سه «سروش اوچرنام» بیش از گناه باشد به بهشت و هر که را گناه بیش باشد به دوزخ و هر که را هر دو برابر باشد، تا تن پسین به همیستگان ایستد ۶ و پادافره ایشان از سردی یا گرمی ناشی از دگرگونی هواست و برای آنان دشمن دیگری نیست.»

فصل ۷

۱ پس نخستین گام را با اندیشه نیک به ستاره پایه و آنجایی که اندیشه نیک جای دارد نهادم و روان اهلوان را دیدم که همچون ستاره پرتو روشنی از آنان می تافت. ۲ جایگاه و نشست آنان بسیار روشن و بلند و پر فره بود. ۳ و من از سروش اهلو و آذر ایزد پرسیدم که: «این جای کجاست و این مردم کدامند؟» ۴ سروش اهلو و ایزد آذر گفتند که: «این جای ستاره پایه و این روان کسانی است که در گیتی یشت نکردند، گاهان نسرودند، خویدوده (ازدواج با نزدیکان) نکردند و فرمانروایی و دهبدی و سالاری نکردند، ۵ [اما] به دلیل دیگر ثواب ها اهلو بودند.»

فصل ۸

۱ چون دو دیگر گام با گفتار نیک، به ماه پایه، آن جایی که گفتار نیک جای دارد فراز نهادم، انجمن بزرگ اهلوان را دیدم. ۲ و پرسیدم از سروش اهلو و آذر ایزد که: «این جای کدام و آن روانان، کیستند؟» ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند که: «این جای، ماه پایه و آنان روان

کسانی است که در گیتی یشت نکردند و گاهان نسروند ، خویوده نورزیدند ۴ و برای دیگر ثواب ها اینجا آمده اند . « ۵ روشنی آنان به روشنایی ماه همانند بود .

فصل ۹

۱ چون گام سوم را به کردار نیک فراز نهادم ، آنجایی که کردار نیک جای دارد ، آنجا رسیدم
 ۲. آن را بالاترین روشنایی بالاترین روشنایی ها خوانند و دیدم اهلوان را در گاه و بستر از زر ساخته شده ، آنها مردمانی بودند که روشنی آنان به روشنی خورشید همانند بود . ۳ و پرسیدم از سروش اهلو و آذر ایزد که : « این کدام جای و آنان روانان کیستند؟ » ۴ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند که : « این جای ، خورشید پایه و ایشان روان های کسانی هستند که در گیتی پادشاهی خوب و دهبدی و سالاری کردند . »

فصل ۱۰

۱ گام چهارم فراز نهادم به سوی گروتمان (گروتمان) روشن پر آسایش ۲. و روان های در گذشتگان به پیشواز ما آمدند . ۳ در حالیکه درود می گفتند و آفرین (دعا) می کردند و می گفتند : « چگونه تو ای اهلو ، از آن جهان پر بلای ، پر از بدبختی ، به این جهان بی بلای بدون آفت [آمدی] ، انوش (شریت بی مرگی) بخور ، چه دیر زمانی اینجا رامش بینی . « ۴ پس از آن آتش اورمزد ، آذر ایزد به پیشواز من آمد و بر من نمازی برد ۵ و گفت : « خوش آمدی ، ای ارداویراز دارنده هیزم تر پیامبر مزدیسنان » . ۶ و پس من نماز بردم و گفتم : « خوش آمدی تو ، ای ایزد آذر ، که در گیتی همه هیزم و بوی (هیزم خوشبوی) هفت ساله بر تو نهادم و مرا « تر هیزم » می خوانید « ۷ پس گوید آتش اورمزد ، آذر ایزد که : « بیا تا به تو نشان دهم آن دریاچه آب هیزم تر که بر من نهادی « ۸. و او مرا به جایی برد و به [من] نشان داد دریاچه بزرگی از آب کبود و گفت : « اینست آبی که از هیزمی که تو بر من نهادی روان شده است . »

فصل ۱۱

۱ پس بهمن امشاسپندان از گاه زرین خود برخاست ۲ و دست مرا گرفت با اندیشه نیک ، گفتار نیک و کردار نیک و [مرا] به جایگاه اورمزد و امشاسپندان و دیگر اهلوان و فروهر زردشت سپیتمان ، کی ویشتاسب ، جاماسب ، ايسدو استر ، پسر زردشت و دیگر دین برداران و پیشوایان

دین برد که من هرگز روشن تر و نیک تر از آن ندیده ام . ۳ بهمن گفت : « این است اورمزد . »
 ۴ و من خواستم به پیش او نماز برم ، ۵ و او به من گفت که : « نماز به تو ای ارداویراز ، از آن
 گیتی پر از بلا ، به این جای پاک روشن خوش آمدی . » ۶ و او به سروش اهلو و آذر ایزد فرمود
 که : « او را ببرید و به ارداویراز نشان دهید جای و پاداش اهلوان و نیز جای و پادافره دروندان را
 . » ۷ پس سروش اهلو و آذر ایزد دست مرا فراز گرفتند . ۸ و مرا جای به جای بردند ۹ و دیدم
 امشاسپندان را ، و دیدم دیگر ایزدان را ، و دیدم فروهر گیو مرت و زردشت و کی ویشتاسب و
 فرشوشتر و جاماسب و دیگر انجام دهنده گان و پیشوایان دین را .

فصل ۱۲

۱ و به جایی فراز رفتم و دیدم روان رادان (بخشنده گان) که درخشان از بالای روانهای دیگر،
 در روشنی کامل می رفتند ۲ و اورمزد این روان روشن و بلند و نیرومند رادان را بزرگ می داشت
 ۳ و گفتم تو زیبایی ، تو که روان بخشنده گان هستی ، این چنین بالاتر از دیگر روان ها ۴ و این
 به نظر من ستایش آمیز آمد . و روان هایی را دیدم که در گیتی گاهان سرودندو یشت کردند و بر
 دین به مزدیسنان که اورمزد به زردشت آموخت ، معتقد بودند . ۶ و چون آنها در جامه ای زینت
 یافته از زر ، زینت یافته از سیم ، درخشان ترین همه جامه ها به سوی من فراز آمدند . ۷ و این به
 نظر من ستایش آمیز آمد . ۸ و روان کسانی را که خویوده کرده بودند ، در آن روشنایی که با
 نیرومندی آفریده شده بو دیدم ، که نور به بلندی کوه از او می تافت . ۹ و این به نظر من ستایش
 آمیز آمد . ۱۰ و دیدم روان فرمانروایان خوب و پادشاهان را که از آنان بزرگی و خوبی و نیرومندی
 و پیروز گری می تافت هنگامی که در روشنی ، در ارابه زرین و در گردونه می رفتند ، ۱۱ و این
 به نظر من ستایش آمیز آمد . ۱۲ و دیدم روان بزرگان و راستگویان که در روشنی بلند در آن فر
 بزرگ می رفتند ۱۳ و این به نظر من ستایش آمیز آمد .

فصل ۱۳

۱ و دیدم روان زنان با بسیار اندیشه نیک ، با بسیار گفتار نیک و با بسیار کردار نیک ، [خوب
 آموخته شده] توسط رد خدایان (پیشوایان دینی) ، که شوهر خود را چون سالار دارند، در جامه ای
 زینت یافته از زر ، زینت یافته از سیم ، زینت یافته از گوهر ، ۲ و پرسیدم : « این روان ها کدامند ؟

« سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: « اینها روان زنانی هستند که در گیتی آب را خشنود کرده اند ، آتش را خشنود کرده اند ، زمین ، گیاه ، گاو ، گوسفند و همه آفریده های خوب دیگر اورمزد را خشنود کرده اند .۴ آنها یزش ، درون و خشنودی و پرستش ایزدان را به جای آوردند نثار و ستایش ایزدان مینوی و ایزدان گیتی کردند و خشنودی و یگانگی و ترس آگاهی (احترام) و فرمانبرداری شوهر و سالار خویش را انجام دادند و بر دین مزدیسنان بی گمان بودند .۵ بر ثواب کردن و پرهیز کردن از گناه کوشا بودند .» ۶ و این به نظر من ستایش آمیز آمد.

فصل ۱۴

و دیدم روان یزش گران و منثر گویان را در آن روشنی بلند و در آن ستایش بزرگ و این به نظر من ستایش آمیز آمد ۲ و دیدم روان آنهايي که همادین کردند و ستایش ایزدان کردند و فرمودند (دستور دادند که بکنند) ۳. هنگامی که آنها بر بالای روان های دیگر نشسته بودند و کارهای نیک آنها به بلندی آسمان بود و این به نظر من بسیار ستایش آمیز آمد ۴ و دیدم روان ارتشتاران را که در برترین رامش و در اندیشه ای شادمانه راه می رفتند ، با جامه دهدان ، با زین افزار گردان خوب ساخته شده از زر ساخته شده و گوهر افزوده ، درخشان همه زینت یافته در ارابه و گردونه (؟) شگفت ، با شکوه ، نیرومندی و پیروز گری بسیار . ۵ و این به نظر من ستایش آمیز آمد . ۶ و دیدم روان آنهايي که در گیتی بسیار خرفستر (حیوان موذی) کشتند و فره آنها ، آذرها و آتشفشانها ، گیاهان و نیز فره زمین به بلندی و درخشانی از آنها می تافت ۷ و این به نظر من ستایش آمیز آمد و دیدم روان کشاورزان را در گاه روشن و با جامه ای روشن به درخشندگی ستارگان ۹ هنگامی که مینوی آب و زمین و گیاهان و گوسفند پیش آنها ایستاده بودند و آفرین (دعا) می کردند و ستایش و سپاس و آزادی (تشکر) می گفتند و گاه آنها را بزرگتر و جای آنها را بهتر می کردند و این به نظر من ستایش آمیز آمد ۱۰ و دیدم روان صنعتگران که در گیتی فرمانروایان و سالاران را خدمت کردند . هنگامی که بر گاهی خوب گسترده ، بزرگ و روشن و درخشان نشسته بودند ، ۱۱ و این به نظر من بسیار ستایش آمیز آمد .

فصل ۱۵

۱ و دیدم روان شبانان که در گیتی چهار پای و گوسفند را مراقبت کردند و آنها را پروردند و از

گرم و دزد و مردم ستمکار نگاه داشتند و هر وقت موقعش بود به آنها آب و گیاه و خوراک دادند و از سرما و گرمای سخت نگاه داشتند و در زمان خود به آنها نر دادند و آنها را مطابق قانون نگاه داشتند ۲ و سود بزرگ بسیار و بهره و نیکی و خوراک و جامه به مردمان جهان دادند ۳. که آنها در آن روشنی با آن بهره درخشان و رامش بزرگ و شادی راه می رفتند ، و به نظر من بسیار ستایش آمیز آمد ۴ و دیدم بسیار گاه زرین ،بستر خوب و بالش و فرش های شایسته ، ۵ بر روی آنها روان کخدایان و دهقانانی نشسته بودند که ده و دودمان و میهن و ملک و جای ویران را آبادان کردند ۶ و ایشان کاریز و رود و چشمه بسیار برای کشاورزی و آبادانی و برای بهره و سود مردمان آوردند ۷ هنگامی که در پیش آنها آب و گیاه و فروهر اهلوان با نیرومندی بسیار و با پیروگری بزرگ بر آنها آفرین و ستایش می کردند و سپاس به جای می آوردند و این به نظر من بسیار ستایش آمیز آمد ۸ و دیدم روان استواران و آموزگاران و پژوهندگان در گاهی روشن و در بزرگترین شادی و این به نظر من بسیار ستایش آمیز آمد.۹ و دیدم روان وکیل مدافعان و آشتی خواهان ،دوستان خوب که از آنها نوری همانند نور ستاره و ماه و خورشید می تافت ، که شادمانه در روشنی هوا راه می رفتند ۱۰ و دیدم جهان عالی اهلوان را ، روشن و پر از آسایش و فراخی ، با بسیار گل خوشبوی ، همه زینت یافته و همه شکفته و روشن و پر فره و پر از شادی و پر از رامش که هیچ کس از آن سیری ندارد .

فصل ۱۶

۱ پس سروش اهلو و ایزد آذر دست مرا گرفتند و از آنجا فرازتر رفتم ۲ جایی فراز آمدم و دیدم رودی بزرگ و پر زور تاریک [چون] دوزخ که روان فروهران بسیار در آن رود بودند. بودند[کسانی] که نمی توانستند بگذرند،[کسانی] که با رنج گران می گذشتند و بودند کسانی که به آسانی می گذشتند ۳ و پرسیدم : « این کدام رود و این مردم کیستند که این چنین در رنج هستند ؟» ۴ سروش اهلو و ایزد آذر گفتند :«این رود ،آن اشک بسیاری است که مردمان از پس درگذشتگان از چشم می ریزند و برای درگذشتگان شیون و مویه و گریه می کنند.» آنان خلاف قانون اشک می ریزند و این به رود افزوده می شود .۶ آنان که نمی توانند بگذرند ، آنهاپی هستند که از پس درگذشته شیون و مویه و گریه بسیار کرده اند ، اما آنهاپی که آساتر [می گذرند]

آتهایی هستند که کمتر [این کار را] کرده اند. ۷. به جهانیان بگو، شما که در گیتی [هستید] شیون و مویه و گریه خلاف قانون مکنید. چه این چند بدی و سختی به روان در گذشتگان شما رسد.»

فصل ۱۷

۱ و دیگر بار به چینود پل آمدم ۲ و دیدم روان دروندان (بدکاران) را، هنگامی که در آن سه شب نخست چندان بدبختی و بدی به روان آنان نشان می دادند که ایشان هرگز در گیتی، به اندازه آن سختی ندیده بودند ۳ و از سروش اهلو و آذر ایزد پرسیدم که: این روان چه کسانی است؟ « ۴ سروش اهلو و ایزد آذر گفتند: « این روان آن دروندانی است که در آنجا که آن دروند فرو مرده بود و بر بالین، آن جایی که جان بیرون رفته بود راه می رفتند ۵ و [روان] بر سر آن (تن دروند) ایستاده بود در حالیکه این گفتار گاهانی را می گفت: « دادار اورمزد به کدام زمین روم و چه کسی را به پناه گیرم؟ » ۶ و به او آن شب چندان بدبختی و سختی رسد، به اندازه ای که (در گیتی) مردی در گیتی در سختی و بدبختی زندگی کرده است ۷. پس بادی سرد و بدبو به پیشواز او آید ۸. چنین به نظر روان می رسد که از ناحیه شمال، از ناحیه دیوان می آید. بدبو ترین بادی که در گیتی ندیده است ۹. و در آن باد آن دین و کنش خویش را می بیند (به صورت) زن روسپی برهنه، پوشیده آلوده که زانو در پیش و مقعد در پس دارد. بلغم بی حد و اندازه یعنی بلغم پیوسته به بلغم، همچون نا پاکترین و بدبوترین خرفستری که زیان رساننده ترین است. ۱۰ پس روان دروند می گوید تو کیستی که من هرگز میان افریدگان اورمزد و اهریمن، زشت تر، ریمن تر (ناپاک تر) و بد بو تر از تو ندیدم ۱۱. گوید من کنش بد توام. جوان بد اندیشه، بد گفتار، بد کردار، بد دین. ۱۲ به دلیل کام و کنش توست که من چنین زشت و بد و گناه آئین و برهنه و پوشیده و بدبو و ناپیروزگر و آزرده هستم، که چنین به نظر تو می رسد ۱۳. هنگامی که تو کسی را دیدی که یزش و درون و ستایش و نماز و پرستش ایزدان کرد و از آب و آتش و گوسفند و دیگر آفریده های خوب مواظبت نمود و نگاهبانی کرد، تو مطابق کام اهریمن و دیوان کنش بد به جای آوردی ۱۴ و هنگامی که دیدی کسی به شایستگی دهش (بخشش) و اهلو داد (صدقه داد) به سود نیکان و ارزانیان (مستحقان) داد و از هر کسی، چه از دور و چه از نزدیک فراز رسید، مهمان نوازی و پذیرایی کرد و [به آنها] چیز داد، تو خست کردی و در به بستی ۱۵ هنگامی که

من بی اعتقاد بودم . یعنی مرا بد می پنداشتند ، آنگاه تو مرا بی اعتقاد تر کردی . ۱۶. هنگامی که من سهمگین (ترسناک) بودم . یعنی مرا بد می پنداشتند ، آنگاه تو مرا سهمگین ترم کردی . ۱۷. هنگامی که من نالان بودم آنگاه تو مرا نالان تر کردی . ۱۸ هنگامی که در شمال نشسته بودم ، آنگاه تو مرا در جای شمالی تر نشاندی با این اندیشه بد ، گفتار بد و کردار بد که تو انجام دادی ، ۱۹ دیر زمانی مرا با یزش طولانی که برای گنا مینو انجام می دهند و با گفتگوی بد [با او] یزش کنند ۲۰ پس روان بدکاران ، نخستین گام را به اندیشه بد فراز برد و دو دیگر گام را به گفتار بد و به گام چهارم به دوزخ شتافت .

فصل ۱۸

۱ پس سروش اهلو و آذر ایزد دست مرا گرفتند و چون چندی رفتم ۲ چنان سرما ، زمستان ، خشکی و بدبویی دیدم که هرگز در گیتی به آنگونه نه دیده و نه شنیده بودم ۳ و چون فرازتر رفتم دوزخ ترسناک را دیدم ژرف همچون سهمگین ترین چاه که در تنگ تر و بیمگین ترین جایی فرو برده شده باشد . ۴ در تاریکی آنچنان تاریکی که آن را به دست می توان فراز گرفت ، به چنان بدبویی که بینی هر کسی را که آن باد در آن شود بتراشد . و او بلرزد و بیفتد . آنچنان تنگ که به دلیل تنگی ، هیچ کس نمی تواند آنجا بایستد ، ۶ و هرکس چنین اندیشد که : «تنه‌ایم» ۷ و چون سه شبانه روز بگذرد گوید : «نه هزار سال تمام شد و مرا رها نمی کنند .» ۸ در هر جایی کمترین خرفستری به بالای کوهی باشد و روان دروندان را چنان بدرند و بچوند و خراب کنند چنان که سگ استخوان را ، ۹ و سروش اهلو متعالی و پیروزگر و آذر ایزد مرا به آسانی از آنجا گذرانند .

فصل ۱۹

۱ جایی فراز آمدم دیدم روان مردی که ماری همانند تیری در نشیمن آن روان اندر می شد و از دهان او بیرون می آمد و دیگر ماران بسیار همه اندام او را می جویدند و از سروش اهلو و آذر ایزد پرسیدم که : «این چه گناه کرد که روان او آن چنان پاد افره گرانی را متحمل می شود؟» ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند که : « این روان آن مرد دروندی است که در گیتی لواط کرد . ۴ و مردی بر خویشتن هشت . ۵. اکنون روان او باید چنین پاد افره گرانی را تحمل کند .»

فصل ۲۰

۱ و در جایی فراز آمدم و دیدم روان زنی که ریم (کثافت) و پلیدی مردمان را تشت تشت به خورد او می دادند ۲ و پرسیدم: «این تن چه گناه کرد که روان او چنین پاد افرهی را تحمل می کند؟» ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: «این روان آن زن دروند است که در دشتان (حیض) پرهیز نکرد (مواظبت نکرد) و مطابق قانون رفتار نکرد و به سوی آتش و آب رفت.»

فصل ۲۱

۱ و دیدم روان مردی که پوست سرش را به پهنا می کردند و او را با مرگ سختی می کشتند. ۲ و پرسیدم: «این تن چه گناه کرد که روان او چنین پادافرهی را تحمل می کند؟» ۳ سروش اهلو و ایزد آذر گفتند: «این روان آن مرد دروند است که در گیتی مرد اهلو را بکشت.»

فصل ۲۲

۱ و دیدم روان مردی که ریم (کثافت) و دشتان زنان در دهان او می ریختند و او فرزند شایسته خویش را می پخت و می خورد. ۲ و پرسیدم: «این تن چه گناه کرد که روان او چنین پادافرهی را تحمل می کند؟» ۳ سروش اهلو و ایزد آذر گفتند: «این روان آن مرد دروند است که در گیتی در دوران دشتان هم خوابگی کرد. برای هر یک باری پانزده و نیم تنافور گناه است.»

فصل ۲۳

۱ و دیدم روان مردی که از گرسنگی و تشنگی بانگ می زد که: «می میرم» ۲ موی و ریش خویش می کند. خون می خورد و کف به دهان می افکند. ۳ و پرسیدم: «این تن چه گناه کرد که روان او چنین پادافرهی را تحمل می کند؟» ۴ سروش اهلو و ایزد آذر گفتند: «این روان آن مرد دروندی است که در گیتی در حال سخن گفتن خرداد و امرداد، یعنی آب و گیاه، را خورد و خلاف قانون خورد، باج را مراعات نکرد و با گناهکاری، یشت نکرد ۵ خرداد، آب، و امرداد، گیاه؛ را این چنین تحقیر کرد، ۶ اکنون این روان باید چنین پادافره گرانی را تحمل کند.»

فصل ۲۴

۱ و دیدم روان زنی که با پستان به دوزخ آویخته بود و خرفستران همه تن او را می جویدند ۲

و پرسیدم: «این تن چه گناه کرد که روان او چنین پادافرهی را تحمل می کند؟» ۳ سروش اهلو و ایزد آذر گفتند: «این روان آن زن دروند است که در گیتی شوی خویش هشت و تن به دیگر مردان داد؛ ۴ و روسپی گری کرد.

فصل ۲۵

۱ و دیدم روان مردی چند و زنی چند که خرفستران پا و گردن و میان (کمر) آنها را می جویدند و یکی را از دیگری جدا می کردند ۲. و پرسیدم: «این تن چه گناه کرد که روان او چنین پادافرهی را تحمل می کند؟» ۳ سروش اهلو و ایزد آذر گفتند: «این روان آن دروندان است که در گیتی با یک لنگه کفش و بدون کستی راه راه رفتند و سرپا ادرار کردند و دیو پرستی های دیگر انجام دادند.»

فصل ۲۶

۱ دیدم روان زنی که زبانش را به سوی گردن می کشیدند و در هوا آویخته بود ۲. پرسیدم: «این روان کیست؟» ۳ سروش اهلو و ایزد آذر گفتند: «این روان آن زن دروند است که در گیتی شوی و سالار خویش را خوار داشت و نفرین کرد و دشنام داد و برای توجیه کار خویش پاسخ داد.»

فصل ۲۷

۱ و دیدم روان مردی که با قفیز و دلو خاک و خاکستر اندازه می گرفتند و به خورد او می دادند ۲ و پرسیدم: «این تن چه گناه کرد که روان او چنین پادافرهی را تحمل می کند؟» ۳ سروش اهلو و ایزد آذر گفتند: «این روان آن مرد دروند است که در گیتی قفیز و دلو و سنگ و اندازه راست نداشت، آب به می آمیخت و خاک به غلات کرد و به بهای گران به مردمان فروخت و از نیکان چیز دزدید و غارت کرد.»

فصل ۲۸

۱ و دیدم روان مردی که در هوا او را نگاه داشته بودند ۲ و پنجاه دیو او را با مار شبیا از پیش و پس می زدند ۳ و پرسیدم: «این تن چه گناه کرد که روان او چنین پادافرهی را تحمل می کند؟» ۴ سروش اهلو و ایزد آذر گفتند: «این روان آن مرد دروند است که در گیتی فرمانروایی بد

کرد و نسبت به مردمان نابخشایشگر و آزاررسان بود و از او آسیب و پادافره گونه گونه به مردم می رسید.»

فصل ۲۹

۱ و دیدم روان مردی که زبان از دهان او بیرون گذاشته بود و خرفستران آن را می جویدند .
 ۲ و پرسیدم: «این تن چه گناه کرد که روان او چنین پادافرهی را تحمل می کند؟» ۳ سروش اهلو و ایزد آذر گفتند: «این روان آن مردی است که در گیتی غیبت کرد و مردمان را به یکدیگر انداخت . ۴ روان او به دوزخ به پس (عقب) می رود .

فصل ۳۰

۱ و دیدم روان مردی که اندام او را می شکستند و یکی را از دیگری جدا می کردند . ۲ و پرسیدم: «این تن چه گناه کرد.» ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: «این روان آن مرد دروند است که در گیتی خلاف قانون دینی گاوان و گوسفندان و دیگر چهارپایان را کشت.»

فصل ۳۱

۱ و دیدم روان مردی که از سر تا به پا بر او شکنجه (ابزار شکنجه) بر نهاده بودند و هزار دیو از بالا او را می کوفتند و با رنج گران و به سختی او را می زدند . ۲ و پرسیدم: «این تن چه گناه کرد؟» ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: «این روان آن مرد دروند است که در گیتی خواسته فراوان گرد کرد ، خود نخورد و به نیکان نداد و بخشش نکرد و به انبار داشت.»

فصل ۳۲

۱ و دیدم روان مردی تنبل که او را دوانس می خواندند که همه بدن او را خرفستران می جویدند و پای راست او را نمی جویدند ۲ و پرسیدم: «این تن چه گناه کرد؟» ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: «این روان دوانس تنبل است که چون در گیتی بود ۴ هرگز هیچ کار نیک نکرد ، اما با این پای راست دسته ای گیاه به پیش گاوی وزرا افکند.»

فصل ۳۳

۱ و دیدم روان مردی که زبان او را کرم می جوید . و پرسیدم : «این تن چه گناه کرد.» ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند : «این روان آن مرد دروند است که در گیتی سخن ناراست و دروغ

بسیار گفت و از آن به آفریدگان زیان و گزند بسیار رسید.»

فصل ۳۴

۱ و دیدم روان زنی که خرفستران همه تن او را می جویدند ۲. و پرسیدم: «این تن چه گناه کرد؟» ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: «این روان آن زن دروند است که در گیتی گیس و موی خود را بالای آتش شانه کرد و موی و شپش و و رشک در آتش افکند و آتش زیر تن اندر نهاد و تن خویش به آتش داشت.»

فصل ۳۵

۱ و دیدم روان زنی که با دندان مردار خود را می لیسید و می خورد ۲. و پرسیدم: «این روان کیست؟» ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: «این روان آن دروند است که در گیتی جادوگری کرد.»

فصل ۳۶

۱ و دیدم روان مردی که در دوزخ به گونه ماری چند ستونه ایستاده بود، سرش به سر مردمان و دیگر [بخش های] بدنش همانند مار بود. ۳ و پرسیدم: «این تن چه گناه کرد؟» ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: «این روان آن دروند است که در گیتی اشموعی کرد. ۵. او باید در دوزخ به شکل مار راه برود.»

فصل ۳۷

۱ و دیدم روان مردی چند و زنی چند که نگونسار آویخته شده بودند ۲. تن ایشان را مار و کژدم و دیگر خرفستران می جویدند ۳. و پرسیدم: «این روان کدام مردمان است؟» ۴ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: «این روان آن مردمانی است که در گیتی پرهیز آب و آتش نکردند (از آب و آتش مواظبت نکردند) و ریمنی (ناپاکی) به آب و آتش بردند و آگاهانه آتش را کشتند.»

فصل ۳۸

۱ و دیدم روان مردی که گوشت و مردار مردمان با خون و ریم (کثافت) و دیگر ناپاکی ها و و گندگی ها به خورد او می دادند ۲ و پرسیدم: «این تن چه گناه کرد؟» ۳ سروش اهلو و آذر ایزد

گفتند: « این روان آن دروند است که در گیتی هیختر (چرک) و نسا(مردار) به آب و آتش و تن خود و نیز آن مردمان برد و همواره یک بار و ناپاک بود و خود را با پیخگ نشست.»

فصل ۳۹

۱ و دیدم روان مردی که پوست و گوشت مردمان می خورد ۲. و پرسیدم: «این روان از آن کیست؟» ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: « این روان آن مرد دروند است که در گیتی مزد مزدوران و بهره بهره وران را باز گرفت ۴. و اکنون روان او پادافره گران باید تحمل کند.»

فصل ۴۰

۱ و دیدم روان مردی که کوهی را بر پشت می کشید ۲ و در برف و سرما آن کوه را بر پشت داشت ۳. و پرسیدم: « این تن چه گناه کرد؟» ۴ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: « این روان آن مرد دروند است که در گیتی بسیار دروغ و سخن ناراست و بی سود درباره مردمان گفت ۵. و اکنون روان او چنین شکنجه و پادافره گرانی را تحمل می کند.»

فصل ۴۱

۱ و دیدم روان مردی که مدفوع و نسا(مردار) و ریمنی به خوردش می دادند و دیوان او را با سنگ و کلوخ می کوبیدند ۲. و پرسیدم: « این تن چه گناه کرد که روان او چنین پادافره گرانی را تحمل می کند؟» ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: « این روان آن مردم دروندی است که بسیار به گرمابه شدند ۴ آنان هیختر (چرک) و نسا به آب و آتش و زمین بردند و [مرمان] اهلو به آن اندر شدند و دروند بیرون آمدند.»

فصل ۴۲

۱ و دیدم روان مردمی چند که می گریستند و می نالیدند و بانگ می کردند ۲. و پرسیدم: « اینها کدام مردم هستند؟» ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: « این روان آنهاپی است که پدرشان در مادرشان کرد و چون زاده شدند پدر نپذیرفت و اکنون از پدرشان شکایت می کنند.»

فصل ۴۳

۱ و دیدم روان مردی که برنایی (کودکی) چند در پای او اندر افتاده بودند و بانگ می کردند و دیوان همانند سگ روی او افتاده بودند و او را می دریدند ۲ و پرسیدم: « این تن چه گناه کرد که

روان او چنین پادافره گرانی را تحمل می کند؟» ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: «این روان آن مرد دروند است که در گیتی برنای (کودک) خویش را نپذیرفت.»

فصل ۴۴

۱ و دیدم روان زنی که به پستان خویش کوهی می کند و سنگ آسیابی را همانند مرده ای (نعشی) بر سر خویش داشت . ۲ و پرسیدم: «این تن چه گناه کرد که روان او چنین پادافره گرانی را تحمل می کند؟» ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: «این روان آن زن دروند است که در گیتی کودک خویش را مردار و تباه کرد و آن را انداخت.»

فصل ۴۵

۱ و دیدم روان مردی که کرم همه اندام او را می جوید . ۲ و پرسیدم این تن چه گناه کرد؟» ۳ سروش اهلو و ایزد آذر گفتند: «این روان مرد دروندی است که در گیتی گواهی دروغ داد و خواسته نیکان دزدید و به بدان داد.»

فصل ۴۶

۱ و دیدم روان مردی که جمجمه مردمان در دست داشت و مغز آنها را می خورد ۲ پرسیدم: «این تن چه گناه کرد؟» ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: «این روان آن مرد دروندی است که در گیتی خواسته نه از راه راست [داشت] بلکه از دارایی کسان [دیگر] دزدید ۴ و دوستان خویش را به دشمنان هشت و خود باید تنها در دوزخ باشد.»

فصل ۴۷

۱ و دیدم بسیار مردم که سرو ریششان تراشیده ، گونه زرد و همه تن پوسیده و خرفستران روی آنان راه می رفتند ۲ و پرسیدم که : « اینها که و کدام هستند؟» ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: «اینها روان آن مردمانی هستند که در گیتی اشموغ و فریفتار بودند و مردمان را نابود می کردند و آنها را از قانون نیکی به قانون بدی می آوردند بسیار کیش و باورنادرست در جهان رواج دادند .»

فصل ۴۸

۱ و دیدم روان مردی که دیوان همانند سگ او را می دریدند. ۲ این مرد نان به سگان می

داد. نمی خوردند و سینه و پا و شکم و ران آن مرد را می خوردند . ۳ و پرسیدم : « این تن چه گناه کرد که روان او چنین پاد افره گرانی تحمل می کند؟ » ۴ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند : « این روان آن مرد دروند است که در گیتی خوراک از سگ شبانان و سگهای پاسبان خانه بازداشت یا آنها را زد و کشت. »

فصل ۴۹

۱ و دیدم روان مردی چند که مدفوع و هیخر (چرک) و نسا(مردار) و ریمنی می خوردند و دیوان سنگ می کنند و از پس آنها می انداختند ۲ به طوری که از آنها (سنگ ها) کوهی بر پشت می کشیدند و نمی توانستند بکشند . و پرسیدم : « این تن چه گناه کرد که روان او چنین پاد افره گرانی تحمل می کند؟ » ۴ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند : « این روان آن دروندانی است که در گیتی زمین اندازه گرفتند و آن را به دروغ اندازه گرفتند و بسیار مردم را بی سرمایه و بی بهره کردند و آنها به نیاز و درویشی رسیدند ، و خراج بسیار می بایست بدهند . »

فصل ۵۰

۱ و دیدم روان مردی که کوهی را با انگشت و ناخن می کند و دیوان از پس ، او را با مار شیبا می زدند و تازیانه می زدند ۲ و پرسیدم : « این تن چه گناه کرد ؟ » ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند : « این روان آن مرد دروند است که در گیتی از حد و مرز کسان گذشت و آنها را از آن خویش کرد. »

فصل ۵۱

۱ و دیدم روان مردی که با شانه ای آهنی گوشت از تن او می کشیدند و به خورد او می دادند . ۲ و پرسیدم : « این تن چه گناه کرد که روان او چنین پاد افرهی را تحمل می کند؟ » ۴ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند : « این روان آن مرد دروند است که در گیتی به دروغ به مردمان زنهار داد . »

فصل ۵۲

۱ و دیدم روان مردی که با مار شیبا و تیر و سنگ کلوخ او را خرد می کردند ۲ و پرسیدم : « این تن چه گناه کرد؟ » ۳ سروش اهلو آذر ایزد گفتند : « این روان آن مرد دروند است که در گیتی بسیار پیمان شکنی کرد و او با اهلوان و دروندان پیمان شکنی کرد. زیرا هر دو پیمان است هم با

اهلوان و هم با دروندان.»

فصل ۵۳

۱ پس سروش اهلو و آذر ایزد دست مرا گرفتند و مرا به چکاد داتی زیر پل چینود ، به بیابانی بردند و در میان آن بیابان ، زیر پل چینود ، زمین دوزخ را نشان دادند . ۲ از آنجا [صدای] زاری و بانگ اهریمن و دیوان و دروجان و بسیاری دیگر از روان دروندان می آمد که پنداشتم که زمین هفت کشور (اقلیم) می لرزد . ۳ و چون آن بانگ و زاری را شنیدم ، ترسیدم و از سروش اهلو و آذر ایزد خواهش کردم که : «مرا اینجا مبرید و برگردید.» ۴ پس سروش اهلو و آذر ایزد به من گفتند : «مترس چه از اینجا ترا هرگز بیم نباشد .» و سروش اهلو و آذر ایزد از پیش رفتند و من ارداویراز ، از پس ، بدون بیم به سوی این دوزخ تاریک بیشتر فرو رفتم .

فصل ۵۴

۱ و دیدم این دوزخ پر از بلا ، بیمگین ، سهمگین ، پر از درد پر از رنج ، بدبو و بسیار تاریک را ۲ پس اندیشیدم ، آن به نظر من همچون چاهی آمد که هزار آرش (ذراع) به بن آن نرسد ۳ و اگر همه هیزمی را که در جهان هست در دوزخ بسیار گندیده تاریک بر آتش نهند هرگز بوی [خوش] ندهد . ۴ دیگر اینکه از گوش تا چشم و به اندازه ای که بال اسبی موی دارد ، تعداد بسیاری از روان دروندان آنجا بودند و آنها یکدیگر را نمی دیدند و بانگ های یکدیگر را نیز نمی شنیدند . ۵ هر یک می پنداشت : «من تنها هستم» ۶ و تاریکی برای آنان چنان تار است و گندگی ، بیمگینی ، زخم و پادافره گونه گونه دوزخ برای آنان [چنان] است که کسی که یک روز در دوزخ است بانگ می زند : «این نه هزار سال هنوز تمام نشده است که ما را از این دوزخ رها کنند؟»

فصل ۵۵

پس دیدم روان دروندان که [برای آنها] پادافره گونه گونه [بود] چون برف و سرمای سخت و گرمای آتشی که تیز می سوزاند و بدبویی و سنگ و خاکستر و تگرگ و باران و بسیار بدبختی های دیگر . در آن جای بیمگین تاریک فرو مرده ، آسیب و پادافره تحمل می کنند . ۲ پرسیدم این تن ها چه گناه کردند که روان آنها چنین پادافره گرانی را تحمل می کنند؟ ۳ سروش اهلو

و آذر ایزد گفتند که: « این روان آن مردم دروندی است که در گیتی بسیار گناه مرگ ارزان کردند ، آتش وهرام (بهرام) را خاموش کردند و پل رودخانه ژرف را کنند دروغ و ناراستی گفتند و گواهی دروغ دادند . ۴ به دلیل میل آنها به خرابکاری و آزوری و خست و شهوت و خشم ورشک ، مردم اهلوی بی گناه را کشتند و با فریفتاری بسیار رفتار کردند ۵ اکنون روان آنها باید آسیب و پادافره چنین گرانی را تحمل کند.»

فصل ۵۶

۱ پس دیدم روان آنهايي که مارها آنها را می گزیدند و می جویدند ۲ و پرسیدم: « آنها روان چه کسانی هستند؟» ۳ سروش اهلوی و آذر ایزد گفتند: « این روان آن دروندانی است که در گیتی ایزدان و دین را انکار کردند.»

فصل ۵۷

۱ و دیدم روان زنانی که سرشان بریده و از تن جدا بود و زبان آنها بانگ داشت [بانگ می زد] و پرسیدم: « این روان چه کسانی هستند؟» ۳ سروش اهلوی و آذر ایزد گفتند: « این روان آن زنانی است که در گیتی بسیار شیون و مویه کردند و به سر و روی زدند.»

فصل ۵۸

۱ پس دیدم روان مردی که او را به سوی دوزخ می کشیدند و می زدند ۲ و پرسیدم: « این تن چه گناه کرد؟» ۳ سروش اهلوی و آذر ایزد گفتند که: « این روان آن مرد دروند است که در گیتی سر و روی خویش و دست ناپاک و دیگر ریمنی اندام خویش را در آب راکد بزرگ و چشمه و آب روان شست و خرداد امشاسپند را آزد.»

فصل ۵۹

۱ و دیدم روان زنی که می گریست و پوست و گوشت پستان خویش می کند و می خورد ۲ و پرسیدم: « این تن چه گناه کرد که روان او چنین پاد افرهی را تحمل می کند؟» ۳ سروش اهلوی و آذر ایزد گفتند: « این روان آن زن دروند است که کودک خویش را که از نیاز و گرسنگی گریان بود ، رها کرد.»

فصل ۶۰

۱ و دیدم روان مردی که تن او را در دیگی رویین کرده اندو آن را می پزند ۲. پای راست او بیرون آن دیگ بود ۳. و پرسیدم: «این تن چه گناه کرد؟» ۴. سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: «این روان آن مرد دروند است که در میان زندگان با میل به شهوت و با بدی به سوی زن شوهر دار بسیار رفت ۵ و همه تن او بزه کار بود و با آن پای راست، وزغ و مور و مار و گزدم و دیگر خرفستران را بسیار زد و کشت و نابود کرد.»

فصل ۶۱

۱ و دیدم روان آن دروندانی که می بلعیدند و می ریدند و دیگر بار می بلعیدند و می ریدند ۲ و پرسیدم: «این روانان چه کسانی هستند؟» ۴. سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: «این روان آن دروندانی است که در گیتی مینو را باور نداشتند و بر دین دادار اورمزد ناسپاس بودند و بر نیکی که در بهشت و بدبختی که در دوزخ است و به بودن رستاخیز و تن پسین به گمان (مشکوک) بودند.»

فصل ۶۲

۱ و دیدم روان زنی که سینه و پستان خود را با شانه آهنی می برید ۲. و پرسیدم: «این تن چه گناه کرد که روان او چنین پادافره گرانی را تحمل می کند؟» ۳. سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: «این روان آن زن دروند است که در گیتی شوهر و سالار خود را تحقیر کرد. بد بود و بد ماند ۴ و خویشتن آراست و با دیگر مردان [کار] بد کرد.»

فصل ۶۳

۱ و دیدم روان زنی که با زبان خود اجاقی گرم را می لیسید و دست خویش زیر آن اجاق می سوزاند ۲. و پرسیدم: «این تن چه گناه کرد که روان او چنین پادافره گرانی را تحمل می کند سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: «این روان آن زن دروندی است که در گیتی به شوهر و سالار خویش برای توجیه کارش پاسخ داد و سگ زبان بود ۴ و نافرمانی کرد ۵ و به میل او [تن] به همخوابگی نداد ۶ و خواسته از شوهر دزدید و نهانی اندوخته خویش کرد.»

فصل ۶۴

۱ و دیدم روان زنی که گریان و نالان می رفتو می آمد ۲. و بر سر او تگرگ و برف می آمد و به زیر پای او روی گذاخته روان بود و او سر و روی خویش با کارد می درید ۳. و پرسیدم: «این

تن چه گناه کرد که روان او چنین پاد افرهی را تحمل می کند؟» ۴ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: « این روان آن زن دروند است که از دیگر مردان غیر قانونی آبستن شد ۵ و کودک تباه کرد ۶ از درد و پادافره چنین می پندارد که بانگ آن کودک می شنود و می دود و دویدن چنان به نظر او درد مند می آید چون که بر روی روی گرم می رود و بانگ آن کودک می شنود و سر و روی خویش با کارد می درد و کودک را می خواهد و او را نمی بیند ۷. تا فرشکرد این پادافره را باید تحمل کند.»

فصل ۶۵

۱ و دیدم روانی چند که سینه آنها به لجن و گندگی افکنده شده بود ۲ و داسی تیز در پای و دیگر اندام آنها می شد و ایشان پدر و مادرشان را می خواندند ۳. و پرسیدم: « این روان چه کسانی است و چه گناه کردند که روان آنها چنین پاد افره گرانی را تحمل می کند؟» ۴ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: « این روان آن دروندانی است که در گیتی پدر و مادرشان را آزدند و در گیتی از پدر مادرشان توبه و آمرزش نخواستند.»

فصل ۶۶

۱ و دیدم روان مردی و زنی که زبانشان در آمده بود و ماران دهان آنها را می جویدند. ۲ و پرسیدم: « این تن ها چه گناه کردند و آنان روانان چه کسانی هستند ؟ » ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: « این روان آنها بی است که در گیتی غیبت کردند و مردم را به هم در انداختند.»

فصل ۶۷

۱ و دیدم روان مردی که به یک پا در تاریکی دوزخ آویخته بود ۲. و او در دست داس آهنی داشت و سینه و کش (زیر بغل) های خویش را می برید ۳. و میخی آهنین در چشم او زده بودند ۴. و پرسیدم: « این روان کیست و چه گناه کرد؟ » ۵ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: « این روان آن مرد دروند است که شهری به میانجیگری به او داده بودند و آنچه سزاوار بود که بکند و فرمان بدهد نکرد و فرمان نداد و سنگ (وزنه) قفیز و پیمان را کم تر داشت ۶. و به شکایت درویشان و مسافران گوش نکرد.»

فصل ۶۸

و دیدم روان مردی و زنی را که آن مرد را به بهشت و آن زن را به دوزخ می کشیدند و دست زن در بند کستی این مرد افکنده شده بود ۲۰ زن می گفت: «چگونه بود که در میان زندگان ما هر نیکبختی را با هم داشتیم و اکنون ترا به بهشت و مرا به دوزخ می برند؟» ۳ آن مرد گفت: «زیرا که من نیکان و ارزانیان (مستحقان) و درویشان را پذیرفتم و به آنها چیز دادم ۴ و اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک انجام دادم ۵ به ایزدان اندیشیدم و دیوان را نکوهش کردم و به دین به مزدیسان معتقد بودم ۶ و تو نیکان و درویشان و مسافران را تحقیر کردی ۷ و تو ایزدان را نکوهش کردی و در خدمت بتکده بودی و اندیشه بد ، گفتار بد و کردار بد کردی ، به دین اهریمن و دیوان معتقد بودی.» ۸ پس آن زن به آن مرد گفت که: «در میان زندگان همه تن تو بر من سالار و پادشاه (مسلط) بود و تن و جان و روان من از آن تو بود و خوراک و نگاهداری و پوشش من از تو بود ۹ پس تو چرا مرا برای اینکار آسیب نرساندی و مجازات نکردی ۱۰ چرا که نیک و نیکوکاری نیاموختی که آنگاه نیک و نیکوکاری کنم تا اکنون لازم نباشد که این آزار و رنج را متحمل شوم؟» ۱۱ پس آن مرد به بهشت و آن زن به دوزخ شدند و برای آن زن ، به دلیل پشیمانی در دوزخ به جز تاریکی و گندگی، دشمن دیگری نبود ۱۲ و آن مرد در بهشت ، در میان اهلوان ، از برنگرداندن و آموزش ندادن نیکوکاری به آن زن که در اختیار او بود ، شرمگین نشست.

فصل ۶۹

۱ و دیدم زنانی که در دو چشم آنان میخ چوبی زده بودند ۲ به یک پا نگونسار آویخته شده بودند ۳ بسیار وزغ و کژدم و مار و مور و مگس و کرم و خرفستران دیگر به دهان و بینی و گوش و مقعد و شرمگاه آنان می رفتند و می آمدند ۴ و پرسیدم: «این روان چه کسانی است و ایشان چه گناهی کرده اند که روان آنها چنین پادافره گرانی را تحمل می کند؟» ۵ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: «این روان آن زنان دروندی است که در گیتی شوی داشتند ، با مرد دیگر خفتند [تن] به همخوابگی دادند و بستر شوهرشان را تباه داشتند و تن شوهر را آذردند.»

فصل ۷۰

۱ و دیدم روان زنانی که نگونسار افکنده بودند و [چیزی] همانند خارپشت آهنی با خاری که از

آن رسته بود در بدن آنها فرو می رفت و بیرون می آمد. ۲ و به ژرفای یک انگشت ، نطفه دیوان و دروجان و بدبویی و ریمنی در دهان و بینی آنها می رفت ۳ و پرسیدم: « آنها کدام روان ها هستند که چنین پاد افرهی را تحمل می کنند؟ » ۴ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: « این روان آن زنان دروندی است که در گیتی با شوهرشان پیمان شکنی کردند و شوهرشان را رها کردند ، و هرگز خشنود نبودند و تن به همخوابگی ندادند .»

فصل ۷۱

۱ و دیدم روان مردی که مارها و مژه او را می گزیدند و می جویدند و به هر دو چشم او مار و کرم می ریختند و میخ آهنی بر زبان او بسته بود . و پرسیدم: « این تن چه گناه کرد که روان او چنین پاد افره گرانی را متحمل می شود؟ » ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: « این روان آن مرد دروندی است که عمل لواط بسیار کرد و به دلیل میل به شهوت بد با زن کسان [دیگر] هم خوابگی کرد و با چرب زبانی خویش زنان دیگران را فریفت و گمراه کرد و از شوهر جدا کرد.»

فصل ۷۲

۱ و دیدم روان زنانی که دشتان خویش می خوردند ۲ و پرسیدم: « این تن ها چه گناهی کردند که روان آنها چنین پادافره گرانی را تحمل می کند؟ » ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: « این روان زنانی است که پرهیز دشتان خویش نکردند (مواظب دشتان خود نبودند) و آب و آتش و سپندارمذ ، زمین ، خرداد و امرداد را آزدند و مرد اهلو را ریمن (ناپاک) داشتند .»

فصل ۷۳

۱ و دیدم روان زنانی که ده انگشت خون و ریم (کثافت) از آنها می آمد ، آنها می چشیدند و می خوردند و کرم به هر دو چشم آنها می آمد ۲ و پرسیدم: « این روان ها کی هستند و چه گناه کردند که روان آنها چنین پاد افره گرانی را تحمل می کند؟ » ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: « این روان آن زنان دروندی است که ایشان رنگ بر خود نهادند و موی کسان [دیگر] را برای پیرایش برای خود اختیار کردند و چشم ایزدان و مردمان بستند .»

فصل ۷۴

۱ و دیدم روان آنهایی را که نگونسار به یک پا آویخته بودند ۲ و کاردی در دل آنها زده بودند

۳. و پرسیدم: «این روان‌ها کیستند؟» ۴. سروش اهل و آذر ایزد گفتند: «این روان دروندانی است که در گیتی ستور و گاو و گوسفند را خلاف قانون زدند و کشتند.»

فصل ۷۵

۱. و دیدم روان‌هایی که آنها را زیر پای گاو افکنده بودند. شاخ زده، شکم دریده، استخوانها شکسته و نالان بودند. ۲. و پرسیدم: «این مردمان که هستند؟» ۳. سروش اهل و آذر ایزد گفتند: «این روان آن دروندانی است که در گیتی دهان ستور و گاور ورزا را بستند ۴. و در گرما به آنها آب ندادند و گرسنه و تشنه به کار واداشتند.»

فصل ۷۶

۱. و دیدم روان زن‌هایی که به دست خویش و به دندان خویش، پستان خویش را می‌بریدند و سگان شکم می‌دریدند و می‌خوردند و با دو پا و بر بالای روی گرم ایستاده بودند. ۲. و پرسیدم: «این روان چه کسانی هستند و چه گناهی کرده‌اند؟» ۳. سروش اهل و آذر ایزد گفتند: «این روان زنان دروندی است که در گیتی در دوران دشتان خوراک ساختند و پیش مرد اهلو بردند و فرمان خوردن دادند ۴. و به دنبال جادوگری بودند. ۵. سپندارم، زمین و مرد اهلو را آزرده‌اند.»

فصل ۷۷

۱. پس دیدم روان کسانی که پشت و دست و پای آنها زخم داشت و مقعد به طرف روی آویخته شده بودند و سنگ گران به پشت آنها می‌بارید. ۲. و پرسیدم که: «ایشان که هستند و چه گناه کردند؟» ۳. سروش اهل و آذر ایزد گفتند: «این روان آن دروندانی است که آنان را در گیتی ستور بود و آن را کار سخت فرمودند و به او خلاف قانون بار گران کردند. خوراک به سیری ندادند و نزار کردند و چون ستور زخمی شد او را از کار باز نداشتند و درمان نکردند ۴. اکنون چنین پادافره گرانی را باید تحمل کنند.»

فصل ۷۸

۱. پس دیدم روان زنی که با پستان کوه آهنی می‌کند و کودکی که از آن سوی کوه می‌گریست و بانگ او می‌آمد و کودک به مادر نمی‌رسید و مادر به کودک نمی‌رسید. ۲. و پرسیدم: «این تن چه گناه کرد که روان او پادافره چنین سخت تحمل می‌کند؟» سروش اهل و آذر ایزد

گفتند: « این روان آن زن دروند است که در گیتی نه از شوی خویش بلکه از کس دیگر آبستن شد ۴. و گفت من آبستن نشدم ۵. و کودک تباہ کرد.»

فصل ۷۹

۱ و پس دیدم روان مردی که هر دو چشم او کنده و زبان بریده، با یک پا در دوزخ آویخته بود ۲. و با شانه دو شاخ روئین، تن او را رنده می کردند ۳. و میخی آهنین به سرش زده بودند ۴ و پرسیدم: « این مرد کیست و چه گناه کرد؟ » ۵ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند که: « این روان آن مرد دروندی است که در گیتی داور دروغزن بود و رشوه ستد و داوری دروغ کرد. »

فصل ۸۰

۱ پس دیدم روانی چند که آنها را نگونسار در دوزخ آویخته بودند ۲. و آنها خون و ریم (کثافت) و مغز مردمان در دهان می کردند و به بینی می آوردند و بانگ می کردند که: « پیمانہ راست داریم ۳.» و پرسیدم: « این تن ها کی هستند و چه گناه کردند؟ » ۴ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند که: « این روان آن دروندانی است که در گیتی سنگ و قفیز و دیگر پیمانہ را کم داشتند و به مردمان چیز فروختند. »

فصل ۸۱

۱ پس دیدم روان زنی که زبانش بریده و چشمش کنده شده و مار و کژدم و کرم و دیگر خرفستران مغز سر او می خوردند و گاه گاه تن او را با دندان می گرفتند و گوش او را می جویدند ۲. و پرسیدم: « این تن چه گناه کرد؟ » ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: « این روان آن زن دروند است که در زندگی روسپی بود ۴ و بسیار جادوگری کرد و بسیار بزه کاری از او سر زد. »

فصل ۸۲

۱ پس دیدم روان زنی که از زبان او چند [مار آویخته بود] ۲. و پرسیدم: « این زن چه گناه کرد؟ » ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: « این روان آن زن دروند است که در گیتی زبان او تیز بود ۴. شوی و سالار خویش با زبان بسیار آزد. »

فصل ۸۳

۱ پس دیدم روان زنی که نسای (مردار) خویش می خورد ۲. و پرسیدم: « این زن چه گناه

کرد؟» ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: «این روان آن زن دروند است که درگیتی پنهان از شوهر بسیار گوشت خورد و به کس دیگر داد.»

فصل ۸۴

۱ پس دیدم روان زنی که پستان او در گزند و شکم او دریده بود و رودگان او به سگان می دادند. ۲ و پرسیدم: «این زن چه گناه کرد؟» ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: «این روان آن زن دروند است که درگیتی زهر و روغن افسون کرده داشت ۴ و به خورد مردمان داد.»

فصل ۸۵

۱ پس دیدم روان زنی که روی تن او پوست آهنین کشیده و او را با دهان باز آورده و باز روی تنور گرم نهاده بودند. ۲ و پرسیدم: «این زن چه گناه کرد؟» ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: «این روان آن زن دروندی است که در میان زندگان زن مردی خوش خوی و فرزانه بود. ۴ و با شوهر پیمان شکنی کرد و با مرد بزه کار و بدخوی خفت.»

فصل ۸۶

۱ پس دیدم روان زنی که ماری نیرومند از تن او بالا می رفت و از دهان او بیرون می آمد. ۲ و پرسیدم که: «این تن چه گناه کرد که روان او چنین پادافره گرانی را تحمل می کند؟» ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند که: «این روان آن زن دروند است که خویدوده را تباه کرد.»

فصل ۸۷

۱ پس دیدم روان زنی که با شانۀ آهنین تن و روی خویش رنده می کرد و با پستان کوه آهنی را می کند. ۲ و پرسیدم که: «این زن چه گناه کرد؟» ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند که: «این روان آن زن دروند است که در گیتی بزه کرد و از روی میل به خواسته (دارایی) به کودک خویش شیر نداد. ۴ و اکنون بانگ می کند: «مرا اینجا بگذارید) تا این کوه را بکنم و آن کودک شیر دهم.» از اکنون تا فرشکرد به آن کودک نرسد.»

فصل ۸۸

۱ پس دیدم روان مردی را که نگونسار از داری آویخته بودند و او استمناء می کرد ۲ و منی را

در دهان و گوش و بینی او می ریختند ۳ و پرسیدم که: «این تن چه گناه کرد که روان او چنین پادافره گرانی را تحمل می کند؟» ۴ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند که: «این روان آن مرد دروند است که در گیتی زنا کرد و زن کسان فریفت و گمراه کرد.»

فصل ۸۹

۱ و دیدم روان آنهایی را که در دوزخ از نزاری به هر سو می کوفتند و از گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما، بانگ می داشتند و خرفستران از پشت، پای و دیگر اندام آنها را می بریدند ۲. و پرسیدم: «آن روان ها چه گناه کردند که آنها چنین پادافره گرانی تحمل می کنند؟» ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: «این روان آن دروندانی است که در گیتی خوراک و جامه از خویشتن دریغ داشتند ۴ و به نیکان و ارزانیان (مستحقان) ندادند. و نیز از هیچ چیزی بخشندگی نکردند و تن خویش و کسانی را که ایشان سالاری آنها را داشتند گرسنه و تشنه و بی جامه داشتند ۵ ایشان سرما، گرما، گرسنگی و تشنگی را تحمل کردند ۶. اکنون آنها مردند و خواسته به دیگر کس ماند ۷. اکنون روان آنها چنین پادافره گرانی از کنش خویش تحمل می کند.»

فصل ۹۰

۱ پس دیدم روان آنهایی که مارها آنها را می گزیدند و زبانشان را می خوردند ۲. و پرسیدم: «ایشان چه گناهی کردند که روان آنان چنین پادافره گرانی را تحمل می کند؟» ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند که: «این روان آن دروغگویان و ناراست گویان است که در گیتی زور (ناراست) و دروغ و ناراست بسیار گفتند.»

فصل ۹۱

۱ پس دیدم روان مردی که فرزند خود را می کشت و مغز او را می خورد ۲. پرسیدم: «این تن چه گناه کرد که روان او چنین پادافره گرانی را تحمل می کند؟» ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند که: «این روان آن داور و قاضی است که در میان کسانی که داوری می خواستند داوری دروغ کرد ۴. او به داد خواهان و متهمان با خوش چشمی و و راستی ننگریست بلکه با میل به خواسته و آزوری [نگریست] و با خواستاران (درخواست کنندگان) با خشم و تندی سخن گفت.»

فصل ۹۲

۱ پس دیدم روان آنهایی که در چشم های آنها میخ چوبی زده بودند ۲. و پرسیدم: «این تن چه گناه کرد که روان او چنین پادافره گرانی را تحمل می کند؟» ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: «اینها روان بد چشمان (حسودان) هستند که نیکی را از مردمان باز داشتند.»

فصل ۹۳

۱ و دیدم روان آنهایی که نگونسار در دوزخ افتاده بودند در زیر آنها دود و گرمی و بر روی آنها باد سرد افکنده بود ۲. و پرسیدم: «این تن هاچه گناهی کردند که روان آنها چنین پادافره گرانی را متحمل می شود؟» ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: «این روان آنهایی است که جا و خانه برای کاروانیان ندادند و مهمان نوازی نکردند، جای تنور و اجاق ندادند و به آن که دادند از او مزد ستندند.»

فصل ۹۴

۱ پس دیدم روان زن هایی که با دست هایشان پستان های خود را بر روی تابه گرم نهاده بودند و آنها را از این سوی به آن سوی بر می گردانیدند ۲ و پرسیدم: «این زن ها چه گناهی کردند که روان آنها چنین پادافره گرانی را تحمل می کند؟» ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: «این روان آن زنانی است که کودک خویش شیر ندادند و آنها را نزار و تباه کردند و برای سود گیتی به کودک کسان [دیگر] شیر دادند.»

فصل ۹۵

پس دیدم روان زنی که کوهی را با پستان های خویش می کند و تشنه و گرسنه بود ۲. و پرسیدم: «این زن چه گناه کرد؟» ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: «این روان آن زن دروند است که به کودک خویش شیر نداد و او را گرسنه و تشنه هشت و خود به دلیل میل به آز و شهوت و زنا با مرد بیگانه رفت.»

فصل ۹۶

۱ پس دیدم روان مردی که زبان او را بریده بودند و او را با موهایش می کشیدند و نسا (مردار) می افشانند و آنها را با قفیز اندازه می گرفتند ۲. و پرسیدم: «این مرد چه گناه کرد که روان (او) چنین پادافره گرانی را تحمل می کند؟» ۳ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: «این روان آن

مرد دروند است که در گیتی دانه ستاند و گفت می افشانم و نیفشاند و آن را خورد و سپندارم ،
زمین را دروغزن کرد. «

فصل ۹۷

۱ پس دیدم روان مردی و زنی که زبانشان را بریده بودند . ۲ و پرسیدم : « این تنها چه
گناهی کردند که روان آنها چنین پادافره گرانی را تحمل می کند ؟ » ۳ سروش اهلو و آذر ایزد
گفتند: « این روان آن مرد و زن دروند است که در میان زندگان بسیار دروغ و ناراست گفتند و
روان خویش را دروغزن کردند . »

فصل ۹۸

۱ پس دیدم روان زن و مردی که می ریوند و می خوردند ۲ و پرسیدم : « این تن ها چه
گناه کردند که روان آنها چنین پادافره گرانی را تحمل می کند ؟ » ۳ سروش اهلو و آذر ایزد
گفتند : « این روان آن مرد و زن دروند است که در گیتی با گناهکاری نسا (مردار) خوردند و ببرک
آبی را در آب کشتند و دیگر آفریده های اورمزدی را زدند و کشتند . »

فصل ۹۹

و دیدم بسیار روان مردان و زنان دروند دیگر نیز که در دوزخ سهمگین و بیمگین ، آسیب
رسان ، پر از بدبختی با درد بسیار و تاریک ، آسیب و پادافره گونه گونه تحمل می کنند . ۲ پس
دیدم روان هایی که برزبانسان میخ چوبی رسته بود نگونسار به دوزخ فرو می رفتند و دیوان با
شانه آهنین همه تن ایشان را می کنند . ۳ و پرسیدم : « این روان ها چه کسانی است و چه
گناهی کردند که روانشان چنین پادافره گرانی را تحمل می کند ؟ » ۴ سروش اهلو و آذر ایزد
گفتند : « این روان آن دروندانی است که در گیتی نسبت به فرمانروایان خود نافرمان بودند و سپاه
و لشکر (جند) و فرمانروایان را دشمن داشتند . » ۵ اکنون در اینجا چنین درد و آسیب و پادافره
گرانی را باید تحمل کنند . «

فصل ۱۰۰

۱ پس دیدم گنا مینوی پر مرگ ، خرابکار جهان ، بد دین که در دوزخ دروندان را تمسخر و
ریشخند می کرد و می گفت : « چرا نان اورمزد را می خوردید و کار مرا می کردید و به آفریدگار

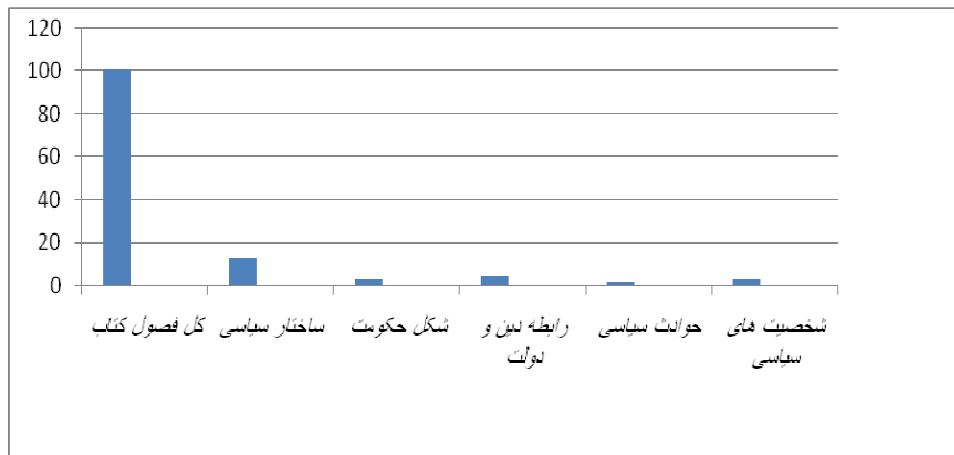
خود نیندیشیدید و کام مرا بر آوردید؟» و این چنین بسیار ریشخند کنان با دروندان سخن می گفت .

فصل ۱۰۱

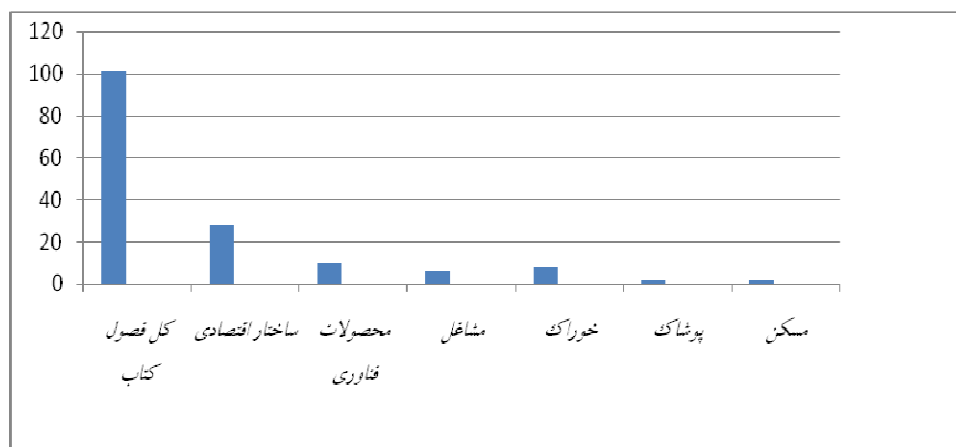
۱ پس سروش اهلو و آذر ایزد دست مرا گرفتند و از آن جای تاریک ، سهمگین و بیمگین بیرون آوردند و مرا به سوی روشنی بی پایان و انجمن اورمزد و امشاسپندان بردند . ۲. چون خواستم به پیش اورمزد نماز ببرم ، او به ملایمت به من گفت : « خوش آمدی ارداویراز اهلو ، پیامبر مزدیسنان . ۳. برو به جهان مادی ۴ به جهانیان آنچه دیدی و دانستی به راستی بگو ، چه من که اورمزدم با تو هستم . ۵. به دانایان بگو هر که درست و راست بگوید، من می شناسم و می دانم . ۶. چون اورمزد به این گونه گفت ، من شگفت ماندم ، چه روشنی دیدم و تن ندیدم و بانگ شنیدم و دانستم که این اورمزد است . ۷. و دادار اورمزد ، مقدسترین از میان مینوان ، گفت : « تو ارداویراز، به مزدیسنان بگو که راه اهلائی (پارسایی) یکی است . راه پوریوتکیشی (کیش پیشینیان) و دیگر راه ها بیراهه اند . ۸. این یک راه اهلائی را [پیش] بگیرد . نه در فراخی ، نه در تنگی و به هیچ طریقی از آن بر مگردید . ۹. اندیشه نیک ، گفتار نیک ، کردار نیک بورزید و بر همان دین بایستید که زردشت سپیتمان از من پذیرفت و گشتاسب در جهان رواج داد ۱۰ قانون درست را نگاه دارید و از قانون نادرست بپرهیزید . ۱۱. و بر این نیز آگاه باشید که گاو خاک شود ، اسب خاک شود ، زر و سیم خاک شوند و تن مردمان خاک شود . ۱۲ آن یک به خاک نیامیزد که در گیتی اهلائی (پارسایی) را بستاید و کارهای نیک کند . ۱۳ برو به سلامت و به آزادی ، تو ارداویراز . هر چه پاکی و پادیابی (طهارت) که شما انجام می دهید و مراعات می کنید و همه آنچه مطابق قانون پاک نگاه می دارید و یوژداهری (طهارت) ویزش ، هنگامی که [آنها را] همان گونه ، با اندیشیدن به ایزدان انجام می دهید ، همه را می دانم . ۱۴ چون آن سخن شنیدم به دادار اورمزد عمیقا نماز بردم . پس سروش اهلو مرا پیروزگرانه و دلیرانه به این جای بستر آورد . پیروز باد فر دین به مزدیسنان .

فرجام یافت به درود و شادی و رامش

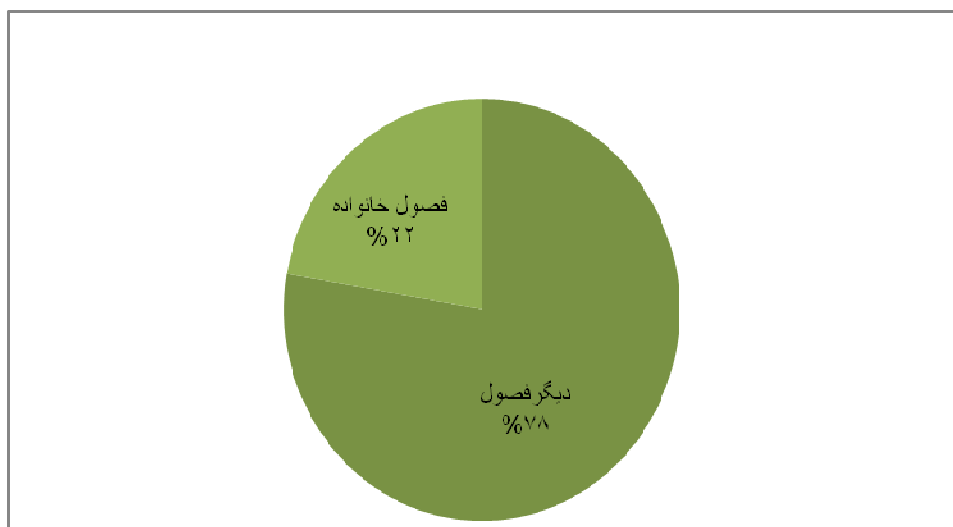
۲- نمودارها، جداول و چارت ها



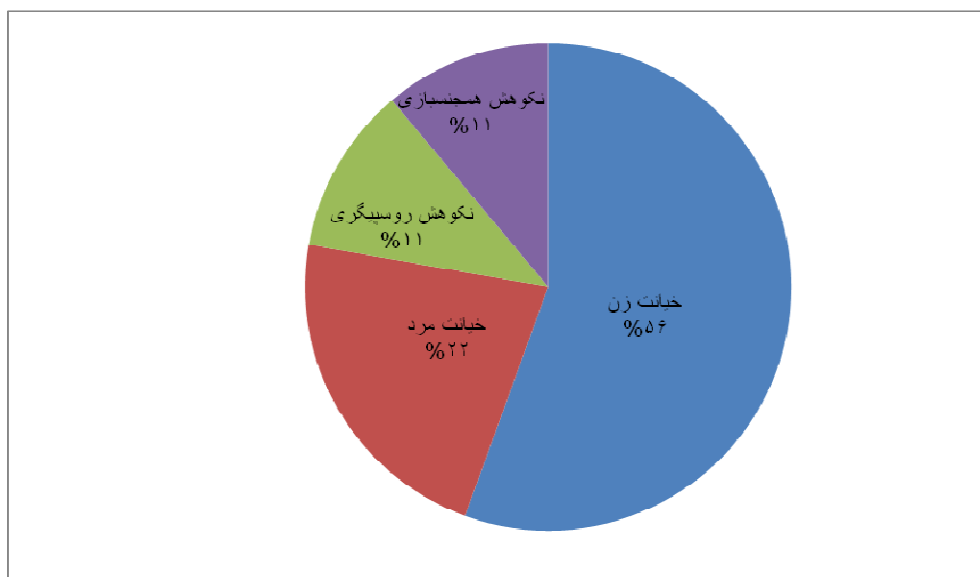
نمودار(۱-۱). مقایسه درصد اختصاص یافته فصول ارداویرافنامه به ساختارهای سیاسی



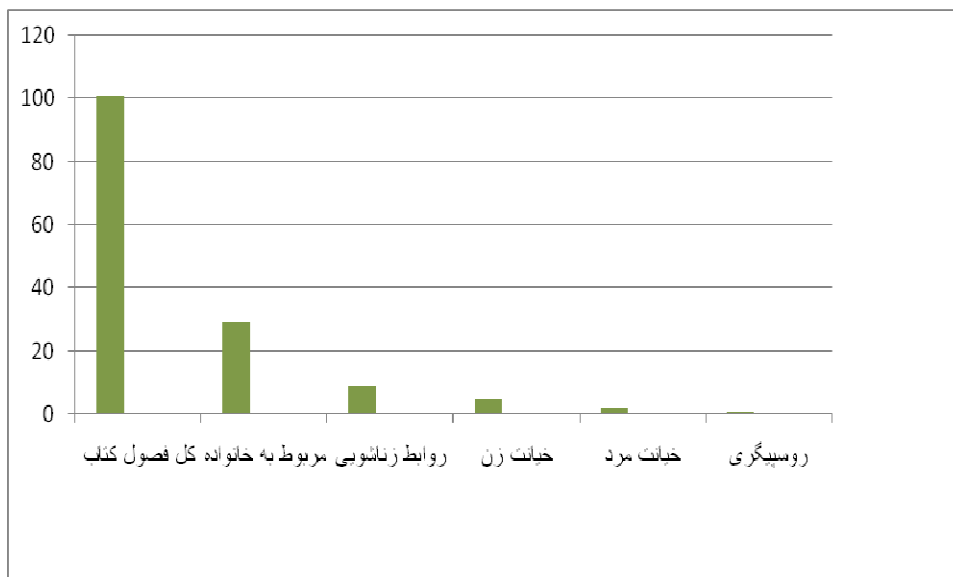
نمودار (۱-۲). مقایسه درصد اختصاص یافته فصول ارداویرافنامه به ساختارهای اقتصادی



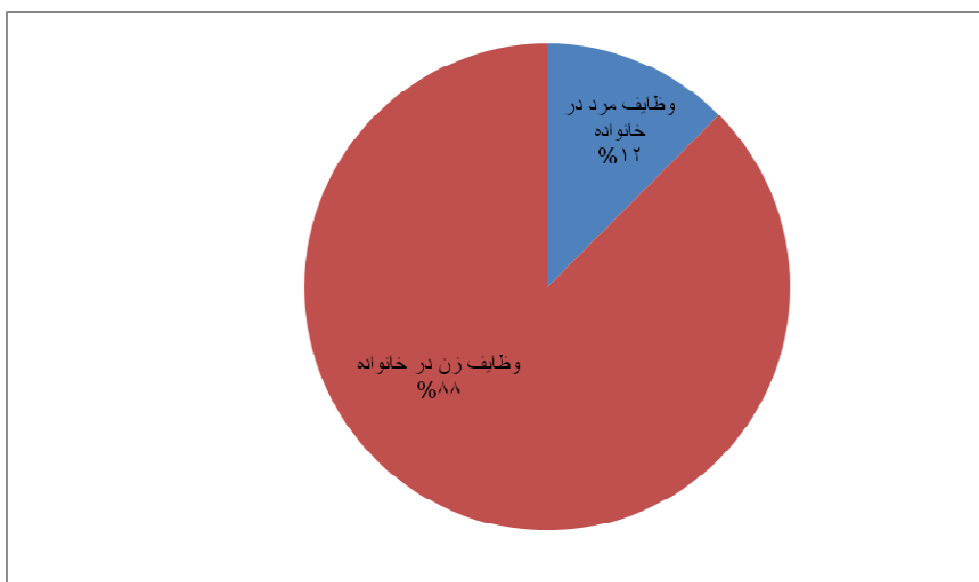
نمودار (۱-۳). مقایسه درصد اختصاص یافته فصول ارداویرافنامه به نهاد خانواده



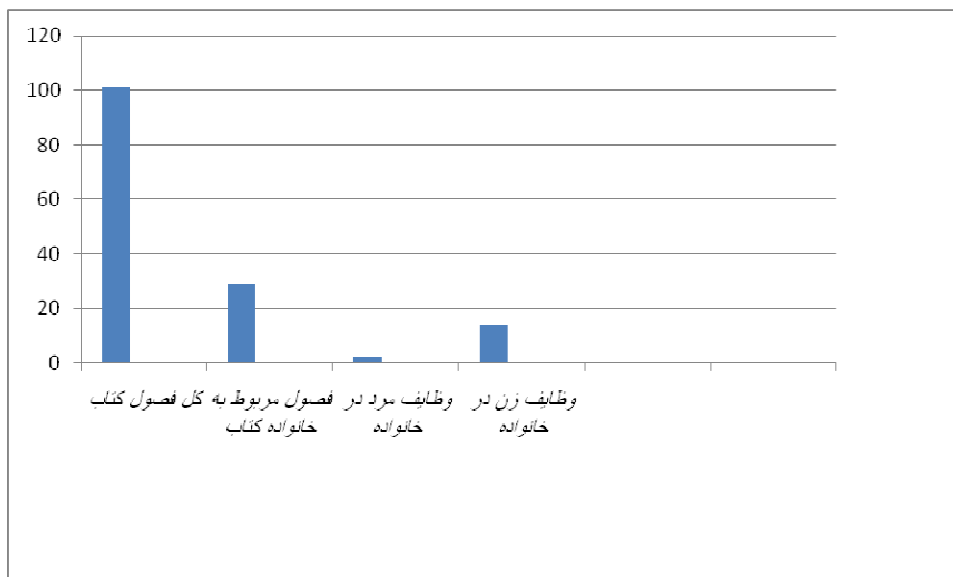
نمودار (۲-۳). مقایسه درصد اختصاص یافته فصول خانواده ارداویرافنامه به انواع روابط ناپسند جنسی



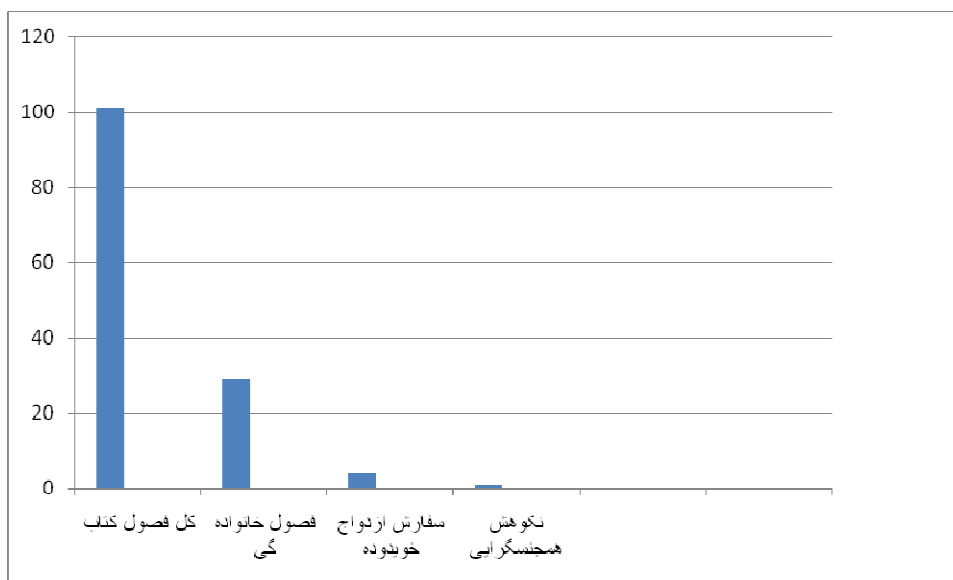
نمودار (۳-۳). مقایسه درصد اختصاص یافته فصول ارداویرافنامه به نهاد خانواده و روابط جنسی



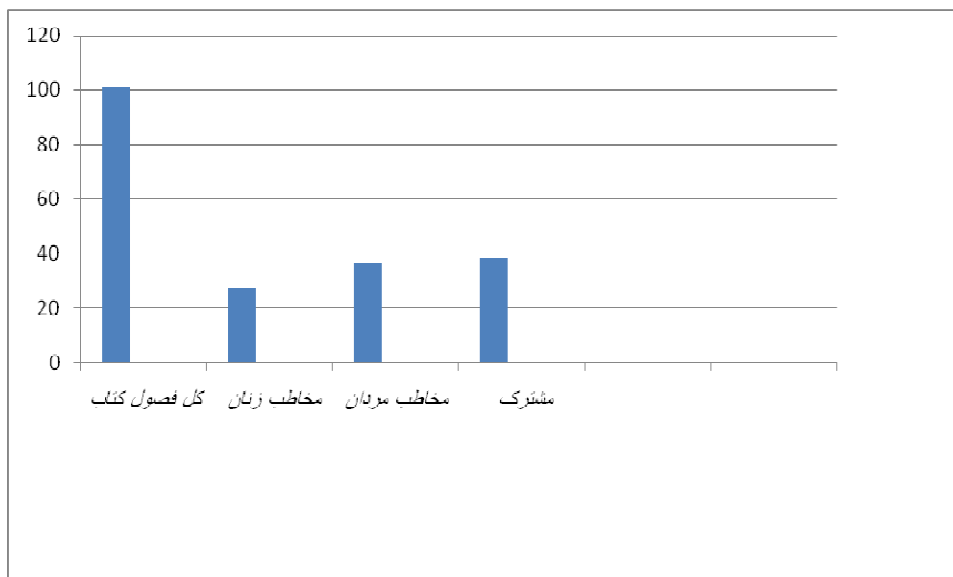
نمودار (۳-۴). مقایسه درصد اختصاص یافته فصول نهاد خانواده ارداویرافنامه به وظایف مردان و زنان



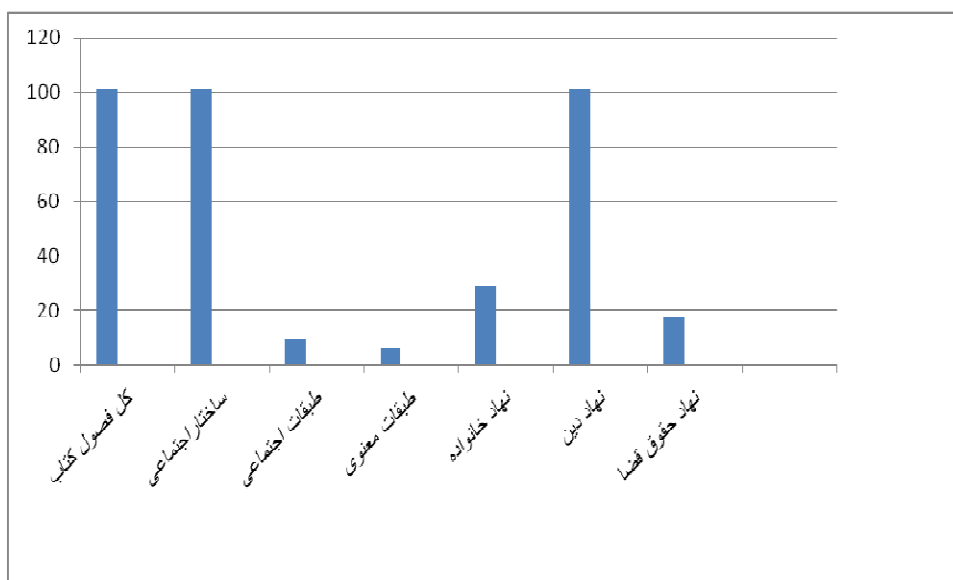
نمودار (۳-۵). مقایسه درصد اختصاص یافته فصول ارداویرافنامه به نهاد خانواده و درصد وظایف مردان و زنان



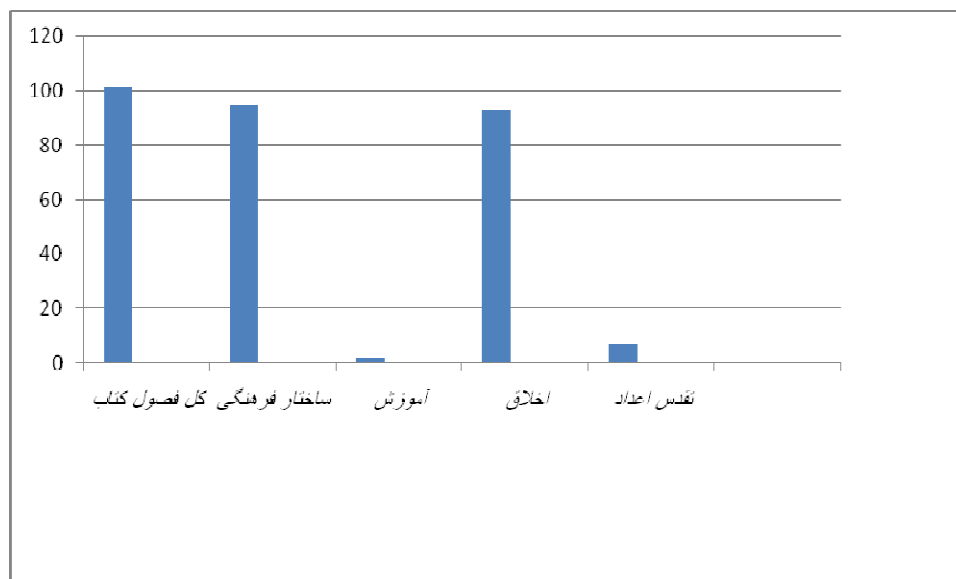
نمودار (۳-۶). مقایسه درصد اختصاص یافته فصول ارداویرافنامه به نهاد خانواده و ازدواج خویندوده و نکوهش همجنسگرایی



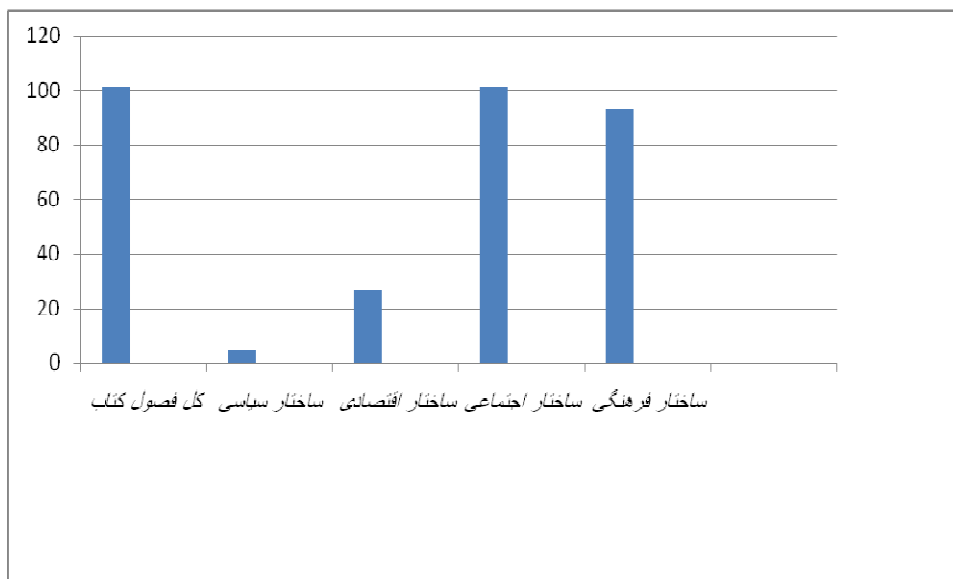
نمودار (۷-۳). مقایسه درصد خطاب به زنان و مردان در ارداویرافنامه



نمودار (۸-۳). مقایسه درصد اختصاص یافته فصول ارداویرافنامه به ساختارهای اجتماعی



نمودار (۱-۴). مقایسه درصد اختصاص یافته فصول ارداویرافنامه به ساختار های فرهنگی



نمودار (۲-۴). مقایسه درصد اختصاص یافته فصول ارداویرافنامه به ساختار های: سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی

جدول (۴-۱). انواع گناهان یاد شده در کتاب ارداویرافنامه با ذکر مقدار و درصد آنها

نوع گناه	فصول	درصد
لواط	۷۱ و ۱۹	۱/۹۸
عدم رعایت آداب دستان زنان	۷۶ و ۷۲ و ۲۰	۲/۹۷
کشتن مرد پارسا	۲۱	-/۹۹
همخوابگی با زن دستان	۲۲	-/۹۹
بی احترامی به خرداد و امرداد	۲۳	-/۹۹
روسپی گری	۸۱ و ۲۴	۱/۹۸
بدون کستی راه رفتن	۶۸ و ۲۵	-/۹۹
ایستاده ادرار کردن	۲۵	-/۹۹
نافرمانی از شوی	۸۲ و ۶۳ و ۶۲ و ۲۶	۳/۹۶
گرانفروشی و تقلب در معامله	۸۰ و ۶۷ و ۴۹ و ۲۷	۳/۹۶
ندادن مزد مزدوران	۳۹	-/۹۹
اشموعی	۳۶	-/۹۹
فرمانروایی و شهریاری بد	۲۸	-/۹۹
داوری دروغ	۷۹	-/۹۹
غیبت	۶۶ و ۲۹	۱/۹۸
کشتن خلاف قانون چهار پایان	۷۵ و ۷۴ و ۳۰	۲/۹۷
خست	۵۵ و ۱۷ و ۹۳ و ۸۹ و ۳۱	۴/۹۵
تنبلی	۳۲	-/۹۹
دروغگویی	۴۰ و ۳۳ و ۹۰ و ۹۶ و ۹۷	۴/۹۵
آلودن آتش	۳۴	-/۹۹
جادوگری	۸۴ و ۸۱ و ۷۶ و ۳۵	۳/۹۶
گذارن هیزم تر بر آتش	۱۰	-/۹۹
پرهیز نکردن آب و آتش	۳۰ و ۳۴ و ۳۸ و ۳۷	۳/۹۶
آلودن آب و آتش با چرک و مردار	۵۸ و ۳۸	۱/۹۸

درصد	فصول	نوع گناه
-/۹۹	۳۹	استثمار مزدوران
-/۹۹	۴۱	بسیار به گرمابه شدن
۲/۹۷	۴۲ و ۴۳ و ۴۴	نپذیرفتن فرزندان قانونی
۱/۹۸	۵۱ و ۴۵	گواهی دروغ
۱/۹۸	۴۵ و ۴۶	دزدی کردن
-/۹۹	۴۷	فریفتار بودن
-/۹۹	۴۸	کشتن سگ پاسبان خانه یا سگ شبان
-/۹۹	۵۵	خشم
-/۹۹	۵۵	رشک
-/۹۹	۵۵	خرابکاری
۲/۹۷	۵۵ و ۶۰ و ۷۱	شهوت
-/۹۹	۵۵	آز
-/۹۹	۲۶	دشنام
-/۹۹	۴۱	بسیار به گرمابه رفتن
۲/۹۷	۵۲ و ۷۰ و ۸۵	پیمان شکنی
-/۹۹	۵۵	خاموش کردن آتش بهرام
-/۹۹	۵۵	کندن پل رودخانه
۲/۹۷	۵۶ و ۶۱ و ۶۸	انکار دین و بی باوری
۱/۹۸	۵۷ و ۱۶	شیون و مویه بسیار
۳/۹۶	۵۹ و ۸۷ و ۹۴ و ۹۵	پرستاری نکردن از کودک
-/۹۹	۶۰	زنا با زن شوهردار
۱/۹۸	۶۴ و ۶۹	زنا با مرد بیگانه
-/۹۹	۶۵	آزار پدر و مادر
-/۹۹	۵۸	شستن سرو روی و دست ناپاک در چشمه و آب ایستاده

درصد	فصول	نوع گناه
-/۹۹	۷۳	آرایش کردن
-/۹۹	۷۳	استفاده از موی دیگران برای آرایش
-/۹۹	۵۴	آز و آزار
-/۹۹	۷۸	آبستن شدن از مردی بیگانه و تباہ کردن فرزند
۱/۹۸	۹۱ و ۷۹	داوری دروغ و رشوه ستانی
-/۹۹	۸۳	پنهان از شوهر گوشت خوردن و به دیگری دادن
-/۹۹	۸۴	زهر دادن به مردمان
-/۹۹	۸۶	تباہی خویوده
-/۹۹	۸۸	زنا کردن مردان
-/۹۹	۹۲	حسد
-/۹۹	۹۸	خوردن مردار
-/۹۹	۹۹	نافرمانی نسبت به فرمانروایان
۱/۹۸	۷۵ و ۷۷	آزار ستوران
-/۹۹	۲۳	هنگام سخن گفتن خوردن و آشامیدن

جدول (۲-۴). انواع ثواب های یاد شده در کتاب ارداویرافنامه با ذکر درصد و مقدار آنها

درصد	فصول	نوع ثواب
۱/۹۸	۶۰ و ۱۴	کشتن خرفستان
۴/۹۵	۱ و ۷ و ۸ و ۱۲ و ۸۶	خویدوده
۰/۹۹	۱	انجام نیرنگ دینی (طهارت با ادرار گاو)
۶/۹۳	۱ و ۷ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۷	بشت کردن و خواندن اوستا
۰/۹۹	۳	درون و میزد
۹/۹	۱ و ۴ (سه بار) و ۷ و ۹ و ۱۱ و ۱۳ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۰	اندیشه و گفتار و کردار نیک
۶/۹۳	۱۲ و ۱۷ و ۲۸ و ۳۱ و ۳۶ و ۹۲	بخشش و مهمان نوازی
۱/۹۸	۱۰ و ۱۱	نماز بردن بر اورمزد
۶/۹۳	۱۲ و ۱۳ و ۱۷ و ۵۶ و ۶۱ و ۶۸ و ۱۰۱	باور به دین مزدیسنا
۴/۹۵	۱۲ و ۳۳ و ۴۰ و ۹۰ و ۹۷	راستگویی
۵/۹۴	۱۳ و ۲۰ و ۱۷ و ۳۴ و ۳۸ و ۳۷	احترام به آب و آتش
۳/۹۶	۱۳ و ۶۲ و ۸۰ و ۸۲	فرمانبرداری از شوهر
۱/۹۸	۲۹ و ۶۶	همادین (آیین ویژه دینی)
۰/۹۹	۱۵	مراقبت از چهار پا و گوسفند
۰/۹۹	۱۵	آباد کردن جای ویران
۰/۹۹	۱۷	مهمان نوازی

جدول (۳-۴). ذکر شخصیت های دینی و تاریخی در ارداویرافنامه به همراه مقدار و در صد آنها

نام	فصول	تعداد	درصد
ارداویراف	۱ (سه بار) و ۲ (هفت بار) و ۳ (هفت بار) بار) و ۴ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۰۱ (۳ بار)	۲۴	۶۳/۱۵
اسکندر	۱	۱	۲/۶۳
آذر باد مهر سپندان	۱	۱	۲/۶۳
وه شاپور	۱	۱	۲/۶۳
زرتشت	۱ و ۲ و ۱۱	۳	۷/۸۹
گشتاسب	۲ و ۱۱ (دو بار)	۳	۷/۸۹
جاماسب	۱۱ (دو بار)	۲	۵/۲۶
ایسدواسترزرتشت (بزرگترین پسر زرتشت)	۱۱	۱	۲/۶۳
کیومرث	۱۱	۱	۲/۶۳
فرشوستر (برادر جاماسب)	۱۱	۱	۲/۶۳

جدول (۴-۴). ذکر ایزدان و امشاسپندان زرتشتی در ارداویرافنامه به همراه مقدار و در صد هر یک

درصد	تعداد	فصول	نام ایزدان و امشاسپندان
۴۸/۵۷	۱۰۲	<p>۵ و ۳ (دوبار) و ۷ و ۶ و ۸ و ۹ (دوبار) و ۱۱ (دوبار) و ۱۳ و ۱۶ (دوبار) و ۱۷ (دوبار) و ۱۸ و ۱۹ (دوبار) و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ (سه بار) و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۱ (دوبار)</p>	سروش
۴۷/۶۱	۱۰۰	<p>۵ و ۳ (دوبار) و ۷ و ۶ و ۸ و ۹ (دوبار) و ۱۰ و ۱۱ و (دوبار) و ۱۳ و ۱۶ (دوبار) و ۱۷ (دوبار) و ۱۸ و ۱۹ (دوبار) و ۲۰ و و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ (سه بار) و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و و ۷۰ و ۷۱ و</p>	آذر

درصد	تعداد	فصول	نام ایزدان و امشاسپندان
		و۷۲ و۷۳ و۷۴ و۷۵ و۷۶ و۷۷ و۷۸ و۷۹ و۸۰ و۸۱ و۸۲ و و۸۳ و۸۴ و۸۵ و۸۶ و۸۷ و و۸۸ و۸۹ و۹۰ و۹۱ و۹۲ و۹۳ و۹۴ و۹۵ و۹۶ و۹۷ و۹۸ و۹۹ و۱۰۱	
۰/۴۷	۱	۳	خرداد
۰/۴۷	۱	۳	امرداد
۰/۴۷	۱	۵	مهر
۰/۴۷	۱	۵	رشن رزستک
۰/۴۷	۱	۵	وای ویه
۰/۴۷	۱	۵	بهرام
۰/۴۷	۱	۵	اشتاد
۰/۴۷	۱	۱۱	بهمن امشاسپند

فهرست منابع و مآخذ:

کتب:

۱. **آذر باد مهر سپندان**، ترجمه شهین سراج، تهران، فروهر، ۱۳۷۹.
۲. آسانا، جاماسب جی دستور منوچهر جی جاماسب، **متون پهلوی**، ترجمه سعید عریان، تهران، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۱.
۳. آشتیانی، جلال الدین، **زرتشت - مزدیسنا و حکومت**، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۴.
۴. ابن اسفندیار، **نامه تنسر**، به سعی و کوشش مجتبی مینوی، تهران، چاپخانه مجلس، ۱۳۱۱.
۵. ابن اثیر، عزالدین علی، **تاریخ کامل**، ج ۲، ترجمه سید حسین روحانی، تهران، اساطیر، ۱۳۷۰.
۶. **اوستا**، ج ۱ و ۲، ترجمه و گزارش جلیل دوستخواه، تهران، گلشن، ۱۳۸۵.
۷. امامی شوشتری، محمد علی، **تاریخ شهریار**، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۱.
۸. ادوارز، پل، **فلسفه اخلاق**، ترجمه انشاء الله رحمتی، تهران، تبیان، ۱۳۷۸.
۹. **ارداویرافنامه یا بهشت و دوزخ در آیین مزدیسنی**، ترجمه و گزارش رحیم عقیفی، چاپ سوم، تهران، توس، ۱۳۹۱.
۱۰. **ارداویرافنامه**، ترجمه ژاله آموزگار، تهران، نشر معین، ۱۳۷۲.
۱۱. ارسطو، **اخلاق نیکوماخوس**، ترجمه صلاح الدین سلجوقی، تهران، عرفان، ۱۳۸۶.
۱۲. اینوسترانسلف، کنستانتین، **تحقیقاتی درباره ساسانیان**، ترجمه کاظم کاظم زاده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۱.

۱۳. اسمیت، فیلیپ، **درآمدی بر نظریه‌های فرهنگی**، ترجمه حسن پویان، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۸۷.
۱۴. اسدی توسی، ابو منصور علی ابن احمد، **لغت فرس**، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران، اساطیر، ۱۳۹۰.
۱۵. بارتمله، کریستیان، **فرهنگ ایران باستان**، پیشگفتار دکتر بدر الزمان قریب، تهران، اساطیر، ۱۳۸۳.
۱۶. بویس، مری، **تاریخ کیش زرتشت پس از اسکندر گجسته**، ج ۳، ترجمه همایون صنعتی زاده، تهران، توس، ۱۳۷۵.
۱۷. بهار، مهرداد، **پژوهشی در اساطیر ایران**، تهران، توس، ۱۳۶۲.
۱۸. بروسیوس، ماریا، **ایران باستان**، ترجمه عیسی عبدی، تهران، ماهی، ۱۳۸۵.
۱۹. بیانی، شیرین، **شامگاه اشکانی و بامداد ساسانیان**، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.
۲۰. بیات، عزیزالله، **شناسایی منابع و مآخذ تاریخ ایران**، تهران، امیرکبیر، ۱۳۹۱.
۲۱. بیرونی، ابوریحان، **التفهیم لاوائل صناعه التنجیم**، به کوشش جلال الدین همایی، تهران، بابک، ۱۳۶۲.
۲۲. پیر نیا، حسن، **عصر اساطیری تاریخ ایران**، تهران، هیرمند، ۱۳۸۳.
۲۳. _____، **تاریخ ایران باستان**، ج ۴، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۵.
۲۴. پیگولوسکایا، **تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم**، ج ۱، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹.
۲۵. پروکوپیوس، **جنگ های ایران و روم**، چ پنجم، ترجمه محمد سعیدی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۳۸.

۲۶. تفضلی، احمد، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، ج ۱، تهران، سخن، ۱۳۷۶.
۲۷. ثعالبی نیشابوری، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل، تاریخ ثعالبی (غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم)، ترجمه ز. تنبرگ، دیپاچه مجتبی مینوی، ترجمه محمد فضائلی، تهران، نشر نقره، ۱۳۶۸.
۲۸. جعفری دهقی، محمود، بازشناسی منابع و مآخذ تاریخ ایران باستان، جلد ۱، تهران، سمت، ۱۳۸۲.
۲۹. بویل، جی آ، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان، ج ۳، چ ۱، قسمت اول، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۸.
۳۰. چاوش اکبری، رحیم، هفت رمز نمادین فروهر، تهران، زوار، ۱۳۸۱.
۳۱. حکمت، علیرضا، آموزش و پرورش در زمان ساسانیان، تهران، موسسه تحقیقات و برنامه ریزی علمی آموزشی، ۱۳۵۰.
۳۲. خواند میر، تاریخ حبیب السیر، چ ۲، زیر نظر دکتر محمد دبیر سیاقی، تهران، خیام، ۱۳۵۳.
۳۳. خود پتت، ترجمه ابراهیم میرزای ناظر، تهران، فروهر، ۱۳۶۷.
۳۴. دادگی، فرنبغ، بندهش، چ ۳، ترجمه و تصحیح مهرداد بهار، تهران، توس، ۱۳۸۵.
۳۵. دانته، کمدی الهی، ج ۳، چ ۱۱، ترجمه شجاع الدین شفا، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۰.
۳۶. دریایی، تورج، شاهنشاهی ساسانی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، ققنوس، ۱۳۸۳.
۳۷. _____، تاریخ و فرهنگ ساسانی، ترجمه مهرداد قدرت دیزجی، تهران، ققنوس، ۱۳۸۲.

۳۸. دیاکونف، م. م.، **تاریخ ایران باستان**، ترجمه روحی ارباب، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
۳۹. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، **الخبار الطوال**، ترجمه محمد محمود مهدوی دامغانی، تهران، نی، ۱۳۴۶.
۴۰. دهخدا، علی اکبر، **لغت نامه**، ج ۱، چ ۱، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
۴۱. **درخت آسوریک**، ترجمه یحیی ماهیار نوابی، تهران، فروهر، ۱۳۸۶.
۴۲. رجیبی، پرویز، **هزاره های گمشده**، ج ۱، تهران، توس، ۱۳۸۰.
۴۳. رضی، هاشم، **آیین مغان پژوهشی درباره دین های ایرانی**، تهران، سخن، ۱۳۸۲.
۴۴. _____، **سوشیانت**، تهران، گلشن، ۱۳۸۹.
۴۵. _____، **آیین مهر**، تهران، بهجت، ۱۳۸۱.
۴۶. **روایت پهلوی**، گزارش مهشید میرفخرایی، تهران، پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰.
۴۷. ریتزر، جورج، **نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر**، چ ۳، محسن ثلاثی، تهران، علمی، ۱۳۷۴.
۴۸. روزنبرگ، برنارد، **نظریه های بنیادی جامعه شناسی**، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران، نی، ۱۳۷۸.
۴۹. زریاب خویی، عباس، **ساسانیان**، تهران، دانشگاه آزاد ایران، بی تا.

۵۰. زند و هومن یسن و کارنامه اردشیر بابکان ، ترجمه و تصحیح صادق هدایت ، تهران ، گهبد، ۱۳۴۸.
۵۱. زند بهمن یسن ، ترجمه محمد تقی راشد محصل ، تهران ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ، ۱۳۸۵.
۵۲. سامی ، علی ، تمدن ساسانی ، دانشگاه شیراز ، ۱۳۴۲ .
۵۳. سلیم ، محمد نبی ، تاریخ تمدن و فرهنگ ایران زمین ، تهران ، جامی ، ۱۳۹۰ .
۵۴. شاپور شهپازی ، علیرضا ، تاریخ ساسانیان ، تهران ، مرکز نشر دانشگاهی ، ۱۳۸۹ .
۵۵. شایست و ناشایست ، ج ۱ ، ج ۲ ، ترجمه کتایون مزدا پور ، تهران ، پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ، ۱۳۹۰.
۵۶. شوشتری (مهرین) ، عباس ، ایران نامه یا کارنامه ایرانیان در عصر ساسانیان ، تهران ، آسیا ، ۱۳۴۲.
۵۷. _____ ، کشورداری و جامعه ایران در زمان ساسانیان ، تهران ، آشنا ، ۱۳۴۹.
۵۸. شهرستانی ، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم ، الملل و النحل ، ج ۱ ، تحریر و ترجمه مصطفی خالقداد هاشمی با مقدمه و حواشی تصحیح و تعلیقات محمد رضا جلالی نائینی ، تهران ، اقبال ، ۱۳۵۰.
۵۹. شهزادی ، رستم ، جهان بینی زرتشتی ، تهران ، فروهر ، ۱۳۸۸.
۶۰. شعبانی ، رضا ، مبانی تاریخ اجتماعی ایران ، ج ۲ ، تهران ، قومس ، ۱۳۷۴.
۶۱. شریف محلاتی ، مؤید ، هفت در قلمرو فرهنگ جهان ، اصفهان ، نقش جهان ، ۱۳۳۷.

- ۶۲ شیپمان ، کلاوس ، **مبانی تاریخ ساسانیان** ، ج ۳، ترجمه کیکاووس جهانداری ، تهران ، فرزبان ، ۱۳۹۰.
- ۶۳ طبری ، محمد بن جریر ، **تاریخ طبری** ، ج ۲ ، ترجمه ابوالقاسم پاینده ، تهران ، اساطیر ، ۱۳۵۳ .
- ۶۴ عریان ، سعید ، **واژه نامه پهلوی** ، تهران ، بی نا ، ۱۳۷۷.
- ۶۵ _____ ، **راهنمای کتیبه های ایرانی میانه** ، تهران ، معاونت پژوهشی پژوهشکده زبان و گویش ، ۱۳۸۲.
- ۶۶ عقیقی ، رحیم ، **اساطیر و فرهنگ ایران** ، ج ۲ ، تهران ، توس ، ۱۳۸۳.
- ۶۷ عضدانلو ، حمید ، **آشنایی با مفاهیم اساسی جامعه شناسی** ، تهران ، نی ، ۱۳۸۴.
- ۶۸ فره وشی ، بهرام ، **فرهنگ زبان پهلوی ج ۱** ، ج ۳ ، تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۵۸.
- ۶۹ فرای ، ریچارد نلسون ، **میراث باستانی ایران** ، ترجمه مسعود رجب نیا ، تهران ، علمی و فرهنگی ، ۱۳۸۸.
- ۷۰ فردوسی ، ابوالقاسم ، **شاهنامه** ، ج ۵ ، به تصحیح ژول مول ، تهران ، بهزاد ، ۱۳۷۹.
- ۷۱ کریستین سن ، آرتور ، **ایران در زمان ساسانیان** ، ترجمه رشید یاسمی ، تهران ، نگاه ، ۱۳۸۴.
- ۷۲ کزازی ، میر جلال الدین ، **تهران ، نامه باستان** ، ۱۳۸۴.
- ۷۳ **گاتاها** ، ترجمه و تصحیح حسین وحیدی ، تهران ، امیرکبیر ، ۱۳۸۰.
- ۷۴ گیرشمن ، رومن ، **ایران از آغاز تا اسلام** ، ترجمه محمد معین ، تهران ، علمی و فرهنگی ، ۱۳۸۳.

۷۵. _____ ، سرزمین جاویدان ، ترجمه ذبیح الله منصورى ، تهران ،
زرین ، ۱۳۸۱.
۷۶. گیدنز ، آنتونی ، **جامعه شناسی** ، ج ۲۲ ، ترجمه منوچهر صبوری ، تهران ، نی ،
۱۳۸۷ .
۷۷. لوکونین ، ولادیمیر گریگوریوویچ ، **تمدن ایران ساسانی** ، ترجمه عنایت الله رضا
تهران ، علمی و فرهنگی ، ۱۳۶۵.
۷۸. لاهیجی ، شهلا . کار ، **مهرانگیز** ، **شناخت هویت زن ایرانی در گستره
پیش تاریخ و تاریخ** ، تهران ، روشنگران ، ۱۳۷۱.
۷۹. **ماتیگان یوست فریان** ، ترجمه محمود جعفری ، تهران ، فروهر ، ۱۳۶۵.
۸۰. مرد بهرامان ، فرخ ، **مادیان هزار دادستان** ، ترجمه و پژوهش سعید عریان ،
تهران ، نشر علمی ، ۱۳۹۱.
۸۱. **مینوی خرد** ، ج ۱ ، ۵ ، ترجمه احمد تفضلی ، تهران ، توس ، ۱۳۷۶.
۸۲. مور ، استفن ، **دیباچه ای بر جامعه شناسی** ، ترجمه مرتضی ثاقب فر ، تهران
، ققنوس ، ۱۳۷۶.
۸۳. مظفریان ، ولی الله ، **فرهنگ نامهای گیاهان ایران** ، تهران ، فرهنگ معاصر ،
۱۳۷۷.
۸۴. میرفخرایی ، مهشید ، **بررسی هفت هات** ، تهران ، فروهر ، ۱۳۸۲.
۸۵. موسوی ، سید حسن ، **فرهنگ و تمدن ساسانی** ، شیراز ، ۱۳۸۲.
۸۶. مور ، استفن ، **دیباچه ای بر جامعه شناسی** ، ترجمه مرتضی ثاقب فر ، تهران ،
ققنوس ، ۱۳۷۶.
۸۷. معین ، محمد ، **یاد نامه پور داوود** ، ج ۱ و ۲ ، تهران ، اساطیر ، ۱۳۴۸ .

۸۸. نفیسی ، سعید ، تاریخ تمدن ایران ساسانی ، ج ۱ ، چ ۱ ، تهران ، اساطیر ، ۱۳۸۳ .
۸۹. ویدن گرن ، گئو ، دینهای ایران ، ترجمه منوچهر فرهنگ ، تهران ، آگاهان ، ۱۳۷۷ .
۹۰. وهمن ، فریدون ، واژه نامه ارتای ویرازنامک ، تهران ، بی نا ، ۱۳۵۵ .
۹۱. ویسهوفر ، یوزف ، ایران باستان از ۵۵۳ پیش از میلاد تا ۱۵۳ پس از میلاد ، ترجمه مرتضی ثاقب فر ، تهران ، ققنوس ، ۱۳۸۵ .
۹۲. هینلز ، جان راسل ، شناخت اساطیر ایران ، ترجمه باجلان فرخی ، تهران ، اساطیر ، ۱۳۸۳ .
۹۳. یشت ها ، ترجمه وتصحیح ابراهیم پور داوود ، ج ۱-۲ ، تهران ، اساطیر ، ۱۳۷۷ .
۹۴. یار شاطر ، احسان ، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان ، قسمت دوم ، چاپ دوم ، ترجمه حسن انوشه ، تهران ، امیر کبیر ، جلد سوم ، ۱۳۸۰ .
۹۵. یادگار زیریران ، ترجمه یحیی ماهیار نوایی ، تهران ، اساطیر ، ۱۳۷۸ .

مقاله ها:

۱. اقبال آشتیانی ، عباس: اردشیر بابکان موسس سلسله ساسانی ، مجله ایرانشهر ، سال ۳ ، ۱۳۴۲ ، شماره ۱۲ ، ص ۵۲ .
۲. برومند اعلم ، عباس : نقش کرتیر در تحولات آیین زرتشت در عهد ساسانیان ، فصلنامه فروغ وحدت ، سال پنجم ، زمستان ۱۳۸۸ ، شماره ۱۸ ، صص ۵۵ - ۶۱ .

۳. پیاده کوهسار ، ابوالقاسم : اندیشه عروج در مکاشفات مزدایی ، نیمسالنامه تخصصی پژوهشنامه ادیان ، شماره پنجم ، بهار و تابستان ۱۳۸۸ ، صص ۲۳ - ۴۷ .
۴. تکمیل همایون ، ناصر : آموزش و پرورش کودکان و نوجوانان دوره ساسانی ، مجله تحقیقات تاریخی ، سال اول ، ۱۳۶۸ ، شماره یک ، ص ۵۲ .
۵. حسینی ، توفیق : کرتیر و سیاست دینی در اوایل دوره ساسانیان ، دو فصلنامه خردنامه ، شماره ۱۰ ، بهار و تابستان ۱۳۹۲ ، صص ۱ - ۲۰ .
۷. رحیم زاده صفوی : قوانین اساسی ایران در عهد ساسانیان ، مجله مهر ، شماره ۵ ، ۱۳۱۳ ، صص ۵۱۳ - ۵۲۲ .
۸. سعیدی مدنی ، سید حسین : نظام طبقاتی در ریگ ودا و اوستا ، فصلنامه برنامه ریزی رفاه و توسعه اجتماعی ، ۱۳۸۹ ، شماره ۵ ، صص ۶۱ - ۹۰ .
۹. سلطانی ، سیما: گناهان زنان در ارداویراف نامه ، فصلنامه زن در توسعه و سیاست (پژوهش زنان) ، شماره ۱۳ ، ۱۳۸۴ ، ص ۱۴۳ .
۱۰. ماحوزی ، مهدی : بن مایه تفکر توحیدی زرتشت از خلال گاتاها ، مجله مطالعات و پژوهش های دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان ، شماره ۳۸ ، ۱۳۸۳ ، صص ۴۹ - ۶۲ .
۱۱. نظری ، جلیل : مقایسه نگاه ارداویرافنامه و رساله الغفران در دنیای پس از مرگ ، فصلنامه ادبیات تطبیقی ، سال دوم ، ۱۳۸۸ ، شماره ۸ ، صص ۱۹۵ - ۲۱۱ .